

دورہ علوم و معارف اسلام  
۳

بِسْمِ  
ہوا

جلد سوم

از قیمت

# معاد شناسی

تالیف

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طبرانی

قدس سرہ فیضانِ الرکبۃ

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و معارف اسلام  
۳

جلد سوم

از قنمت

# معادشناسی

تألیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزكية

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ق.

معاد شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی . - مشهد:

علامه طباطبائی، ۱۴۱۷-۱۴۲۳ ق.

۱۰ ج. - (دوره علوم و معارف اسلام: ۳)

طبع اول: انتشارات حکمت، ۱۴۰۲-۱۴۰۷ ق.

این مجموعه شامل مباحثی است درباره مرگ درج ۱ و ۲، عالم قبر و برزخ درج ۲ و ۳، قیامت درج ۴ و ۵ و ۲، نفخ صور درج ۴، معاد جسمانی و حشر درج ۶، نامه عمل درج ۶ و ۷، شهادت درج ۷، صراط و میزان و حساب درج ۸، شفاعت درج ۹، أعراف و بهشت و جهنم و خلود درج ۱۰.  
کتابنامه بصورت زیر نویس.

۱. معاد. ۲. مرگ - جنبه های قرآنی. ۳. برزخ. ۴. رستاخیز.  
۵. معاد جسمانی. الف. عنوان. ب. فروست: علوم و معارف اسلام.

۲۹۷/۴۴

BP۲۲۲

شابک معمولی X-۲۳-۶۵۳۳-۹۶۴ (جلد ۳) 964-6533-23-X (VOL.3)

شابک زرکوب ۷-۳۳-۶۵۳۳-۹۶۴ (جلد ۳) 964-6533-33-7 (VOL.3)

شابک (با جلد معمولی) ۵-۰۳-۶۵۳۳-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

ISBN SET 964-6533-03-5 (10 VOL.SET)

شابک (با جلد زرکوب) ۶-۰۸-۶۵۳۳-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

ISBN SET (Hardcover) 964-6533-08-6 (10 VOL.SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۳)

معادشناسی جلد سوم

تألیف: حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رحمته الله علیه

طبع هفتم: شوال المکرّم ۱۴۲۵ هجری قمری

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدس، تلفن: ۸۵۴۳۶۸۴

این کتاب تحت اشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

فہرست

فهرست مطالب و موضوعات

معاد شناسی

جلد سوم

صفحه

عنوان

مجلس پانزدهم

تلازم مشاهده موجودات مثالیّه و نسیان عالم کثرت

از صفحه ۳ تا صفحه ۴۴

شامل مطالب :

- ۵ تا هنگامیکه استکبار باقیست راه وصول به حقائق مسدود است
- ۷ حاله ایمان به دیدن خدا و نزول ملائکه ناشی از استکبار است
- ۹ محدودیت علم انسان موجب عدم احاطه او بر علوم غیر محدوده است
- ۱۱ بسیاری از انتظارات مردم ناشی از استکبار است
- ۱۳ روحیه مقدّس مآبی ناشی از استکبار و خودپسندی است
- ۱۵ نزول ملک به عالم ماده به صورت جسم است
- ۱۷ خواسته‌های بیجای منکران رسالت در سوره اسراء
- ۱۹ مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَثَةُ اللَّهِ عَلِمَ مَا لَمْ يَعْلَمَ
- تلازم بین موت دنیوی و حیات برزخی و بین موت برزخی و حیات  
قیامتی
- ۲۱
- ۲۵ گشایش قبر مؤمن تابع نور چشم معنوی اوست

صفحه	عنوان
۲۷	تمنای رجوع مستکبران به دنیا جهت تدارک اعمال فوت شده ، واهی است
۲۹	علت عدم رجوع اهل برزخ به دنیا
۳۱	ظالمان بر فرض که به دنیا بازگردند به همان اعمال سابق خود بازگشت میکنند
۳۳	انقطاع انسان بسوی خدا در گرفتاریها ، و غفلت از او در حال امن در عالم دنیا
۳۵	تمثیل قرآن از بازگشت انسان به گناه بعد از توبه ، به شخص گرفتار در غرقاب
۳۷	مواعظ امام حسن علیه السلام به جناده
۳۹	اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ
۴۱	وَ اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ اعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا
۴۳	شهادت حضرت مجتبی علیه السلام

### مجلس شانزدهم

امید عفو برای مستضعفینی که راه وصول به حقائق را ندارند

از صفحه ۴۷ تا صفحه ۱۲۱

### شامل مطالب :

۴۹	تکالیف الهیه مشروط به علم و قدرت هستند
۵۱	استدلال به «حدیث رفع» در تنجز تکلیف در صورت علم و قدرت
۵۳	أخبار دالّه بر تنجز تکلیف و مؤاخذه در صورت تقصیر در تعلّم و سؤال
۵۷	آیات دالّه بر لزوم قدرت در تحقّق تکالیف الهیه
۶۱	معنی مستضعف در قرآن کریم

## فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۶۵	مستضعفین دو گروه هستند
۶۹	وجوب هجرت به دار الإسلام
۷۱	حرمت سکونت و توطُن در بلاد کفر
۷۳	اطفال ممیّز مأمور هجرت به دار الإسلامند
۷۷	استثناء مستضعفین در صورت عدم قدرت بر چاره و راه فرار است
۷۹	کسانیکه به مناط عفو دربارهٔ مستضعفین ملحق به آنانند
۸۱	تعیین مستضعفین در روایات
	عامّه که عداوت با خدا و اهل بیت نداشته باشند بالأخره اهل
۸۵	نجاتند
۸۷	مراد از فرقهٔ ناجیه از میان هفتاد و سه فرقه
۹۱	عقاب دائمی اختصاص به مکذّبین دارد
۹۵	دربارهٔ گروه مُرَجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ
۹۹	سؤال در قبر اختصاص به مؤمنین صرف و کفّار صرف دارد
۱۰۱	مستضعفین مقامات ابرار را ندارند
۱۰۳	در آیهٔ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ دلالتی است بر سؤال در عالم قبر
۱۰۵	داستان سفید شدن موی سر دختر افندی از ملاحظهٔ عذاب قبر مادر
۱۰۷	لزوم هجرت برای خروج از سلطهٔ مستکبران
۱۰۹	داستان سیّد جواد کربلایی و پیرمرد مستضعف سنّی
۱۱۵	تکامل نفوس ناقصه در عالم برزخ
	مراد از قول رسول خدا که فرمود: ای علیّ برای تو گنجی است
۱۱۷	در بهشت
۱۱۹	حَسَنین علیهما السّلام دو گوشوارهٔ عرش خدا
۱۲۱	در قتل سیّد الشهداء خاک تبدیل به خون شد



مجلس هفدهم

کیفیت ارتباط عالم برزخ با عالم طبع و قبر

از صفحه ۱۲۵ تا صفحه ۲۱۱

شامل مطالب :

- ۱۲۷ تمام موجودات عالم ماده تحت سیطره عالم ملکوتند  
جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس ربطی به أصالة الماده
- ۱۲۹ ندارد
- ۱۳۱ سیر تکاملی موجودات مادیّه به موجودات مجردّه  
پدیده‌های مادی با تمام علل مادی خود تحت قوای ملکوتی اداره
- ۱۳۳ میشوند
- ارتباط فرشته با موجودات طیب و ارتباط جنّ با موجودات کثیف
- ۱۳۵ و خبیث
- ۱۳۷ تفسیرهای غلط از جنّ و موجودات ملکوتیه
- ۱۳۹ اصناف فرشتگانی که تدبیر امور این عالم را می‌نمایند
- ۱۴۵ در تحقیق مُثَل افلاطونیه و اَلْمُدَبِّرَاتِ اُمْرًا
- ۱۴۹ روایات وارده در موجودات عالم علوی مؤثر در عالم سفلی
- ۱۵۱ دعای صحیفه سجّادیه در درود به فرشتگان علوی
- ۱۵۳ تأثیر موجودات عالم علوی در عالم سفلی در دعای سمات
- ۱۵۷ تأثیر أسماء الهیه در امور تکوینیّه
- ۱۵۹ کلام امیر المؤمنین علیه السلام در حقیقت موجودات عالم علوی
- ۱۶۱ نفس کلیّه الهیه ملکوتیه در حدیث اعرابی
- ۱۶۵ نفس کلیّه الهیه در حدیث کمیل
- ۱۶۷ دلالت دعای رجبیه بر تأثیر نفوس قدسیّه مجردّه در عالم امکان

## فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۱۷۱	دلالت «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ» بر ولایت تکوینیّه
۱۷۳	روایت یافت شده به خطّ حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام
۱۷۵	ارواح مقدّسه پیامبر و معصومین از عالم نور و تجرّدند
۱۷۹	فرشتگان برای وساطت در تدبیر امورند
۱۸۳	فرشتگان واسطه هستند و فعل و صفت انحصار به خدا دارد
۱۸۵	آداب مستحبّه تغسیل و تکفین و تدفین
۱۸۹	اسباب و علل فشار قبر
۱۹۳	استحباب قراردادن جریدتین در کفن زیر بازوهای میّت
۱۹۵	تازه بودن جنازه صدوق در قبر بعد از هزارسال
۱۹۹	داستان شاه اسمعیل و حرّ بن یزید ریاحی
۲۰۱	رؤیای آقا میرزا نجم الدین راجع به غذای ملکوتی
۲۰۳	دیدن امیر المؤمنین رسول خدا را در رؤیا در شب شهادت
۲۰۵	آمدن امیر المؤمنین به کربلا و بوئیدن تربت را
۲۰۷	اخبار امیر المؤمنین علیه السّلام به حوادث کربلا در راه صفین

### مجلس هجدهم

#### ارتباط ارواح با اهل دنیا

از صفحه ۲۱۵ تا صفحه ۲۵۶

#### شامل مطالب :

۲۱۷	ارواح در حواصل پرندگان سبز نیستند
۲۱۹	ارواح مؤمنان به صورت انسانند
۲۲۱	ارواح برای دیدار اهل خود به دنیا نزول می‌کنند
۲۲۳	نزول ارواح به دنیا به صورت پرنده، از باب تمثیل است

صفحه	عنوان
۲۲۵	عمل خیر بازماندگان به ارواح می‌رسد
۲۲۷	فوائد زیارت اهل قبور و زمان آن
۲۲۹	داستان زیارت آیه الله انصاری از قبر سلمان
۲۳۱	کیفیت زیارت اهل قبور
۲۳۳	اجتماع ارواح مؤمنین در وادی السلام
۲۳۷	اجتماع ارواح کفار در برهوت
۲۳۹	ملاقات بعضی ارواح با بعضی از اولاد خود
۲۴۱	مؤمنین گنهکار در برزخ گوشمالی می‌شوند
۲۴۳	تجسم اعمال قبیحه به صورت شیطان در برزخ
۲۴۵	ملازم بودن نفس اماره به صورت شیطان با انسان
۲۴۷	صورت اعمال مؤمن که در قبر مجسم می‌شوند
۲۴۹	تجسم ولایت به نیکوترین صورت در عالم قبر
۲۵۱	مخالفت با ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
۲۵۳	إخبار امیر المؤمنین علیه السلام از شهادت خود
۲۵۵	امیر المؤمنین علیه السلام انتظار شهادت خود را می‌کشید

### مجلس نوزدهم

#### قرین بودن ملکوت برزخی انسان با او در برزخ

از صفحه ۲۵۹ تا صفحه ۳۰۷

#### شامل مطالب :

۲۶۱	بهشت آدم و بهشت برزخ ، بهشت دنیوی است
۲۶۳	تجسم ملکات در قبر و فوائد عمل صالح
۲۶۵	تجسم ملکات در قبر و داستان قیس بن عاصم

## فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۲۶۷	خطبه رسول خدا در اینکه چیزی انسان را نجات نمیدهد جز عمل
۲۶۹	اشعار امام صادق علیه السلام در لزوم اجتناب از معصیت
۲۷۱	فرق بهشت خلد و بهشت عدن
۲۷۳	ارواح کافران به برهوت می‌روند
۲۷۵	سوالات ملک روم از امام حسن مجتبی علیه السلام
۲۷۷	وصف حوض کوثر و نهرهای چهارگانه
۲۷۹	عداوت أشعث بن قیس با امیر المؤمنین علیه السلام
۲۸۱	تأسف خوردن ابوبکر بر نکشتن أشعث بن قیس
۲۸۳	حکومت امیر المؤمنین علیه السلام حکومت الهیه بوده است
۲۸۵	محاچه ابو امامه باهلج با معاویه در افضلیت امیر المؤمنین
۲۸۷	نمونه‌هایی از ظهور و بروز عداوت أشعث با امیر المؤمنین
	اعتراض أشعث به امیر المؤمنین در حین خواندن خطبه و جواب
۲۸۹	آن حضرت
۲۹۱	اشعار صفی الدین حلّی درباره امیر المؤمنین
۲۹۳	حلم و بزرگواری امیر المؤمنین در برخورد با أشعث بن قیس
۲۹۵	عدالت اجتماعی امیر المؤمنین علیه السلام
۲۹۷	خطبه امیر المؤمنین علیه السلام در تسویه حقوق رعیت
۲۹۹	شکایت موالیان به امیر المؤمنین از حکام خود در تقسیم بیت المال
۳۰۱	کارشکنیهای أشعث در حکومت امیر المؤمنین علیه السلام
۳۰۳	مخالفت با امیر المؤمنین در برقراری عدالت اجتماعی
۳۰۵	أشعث بن قیس امیر المؤمنین را تهدید به قتل میکند
۳۰۷	کمک نمودن أشعث در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام
۳۱۱	<b>فهرست تألیفات</b>

مرالعلم

دوره

علوم و معارف اسلام

(۳)

جلد سوم

از قسمت

معاد شناسی

لأقلّ خدمة العلم والدين

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عفی الله عن جرائمه

مجلس ماہنامہ

تلازم مشاہدہ موجوداتِ مشائیہ  
و نیسانِ عالمِ کثرت



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>١</sup>

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَمْ أَنْزَلْ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًا كَبِيرًا \* يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا \* وَقَدْ مَنَّا عَلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا \* أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا .

(آیات بیست و یکم تا بیست و چهارم ، از سوره فرقان : بیست و

پنجمین سوره از قرآن کریم)

«آن کسانی که امید زیارت و ملاقات ما را ندارند میگویند : چرا

ملائکه بر ما نازل نمیشود ؟ یا چرا ما خدا را نمی بینیم ؟

---

١- مطالب گفته شده در روز پانزدهم ماه مبارک رمضان .



یعنی به پیغمبر می‌گویند: اگر تو خدا را به ما نشان دهی یا فرشتگان بر ما فرود آیند که ما آنها را لمس نموده و مشاهده کنیم در آنوقت ایمان می‌آوریم، و تا آن هنگامی که خدا را ندیده‌ایم و فرشته‌ای بر ما نازل نگردیده است ایمان نخواهیم آورد. این سخنی که از آنها صادر میشود بسیار غلط و ناشی از روح متکبرانّه و مستکبرانّه آنهاست.

در آن زمانی که آنان ملائکه را ببینند، کار آنها یکسره و تمام شده است؛ و چنین مردمانِ معاند و سرکش که به علت استکبار نفسی و بلندمنشی زیر بار حق نمیروند، هیچ بشارتی را از ملائکه دریافت نمیدارند و بانگ منع و طرد بر آنها زده میشود و از هرگونه ورود در عوالم مسرت و بهجت محجور و ممنوع خواهند بود.

آن اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند چون بر محور رضا و امید تقرب به ما نبوده است، به اراده قاهره خود بر آنها چیره گشتیم و مانند گرد و غبار پراکنده شده در فضای وسیع، متفرق و متشتت و مضمحل نمودیم.

اما بهشتیان که امید لقاء ما را داشتند در آن روز در جای بسیار امن و مطمئن و مستقر آرمیده و در مکان راحت استراحت می‌کنند.» این آیات که راجع به برزخ است بسیار حاوی نکات عجیب و دقائق غریب است که تمرّد و عدم پذیرش آیات الهیه و رسالت رسول را مستند به استکبار نفس نموده است و بنابراین تا هنگامی که استکبار - که به معنای بلندپروازی و خود بزرگ بینی، و خود

سترگ ستائی است - باقیست ، راه وصول به حقائق مسدود است ؛ چون این عتوّ و سرکشی جلوی تمام منطقی‌های درست را میگیرد و تمام منطقی‌های غلط را توجیه نموده و آن را برای وصول به منویات این نفوس سرکش استخدام میکند ، و بنابراین اِلَى الْأَبَدِ صاحب نفس مستکبر را در زندان جهالت محبوس ، و در قبرستان دید غلط و رؤیت نارسا و ناروای خودپسندی مقبور و مدفون می‌نماید .

مستکبرین میگویند : تا ما خدا را نبینیم و ملائکه بر ما نازل نشود ، ما ایمان نمی‌آوریم .

چقدر این گفتار در ترازوی واقع و وجدان حقیقت غلط و بی اعتبار است .

چون پس از آنکه دانستند پیامبر راست است ، از طرف خدا آمده ، قلبش به عالم غیب متصل است ، بیّنات و معجزاتی نیز برای صدق مدّعی خود آورده و حجّت‌هایی برای گواهی و شهادت بر آن اقامه می‌نماید ، و پس از آنکه دانستند که این رجل روی موازین عادیّه و طبیعیّه بحث ندارد بلکه به عالم غیب و ملکوت عالم مرتبط است ، و در آبخوار معدن وحی و عظمت قرار گرفته و از آنجا بدین عالم طبع و گفتگو و مقاوله و تکلیف سر و کار دارد ؛ دیگر بهانه اینک ایمان نمی‌آوریم تا خدا را ببینیم غلط است .

اصولاً پیامبران آنچه برای اقرار و اعتراف بشر امکان دارد از معجزات می‌آورند و در این حال اِحَالَةُ اَیْمَانِ آوردن را به رؤیت خدا و نزول فرشته ، که برای مردم عادی امری محال است ، جز عنوان تمرد

و عدم تلقّی قول حقّ و گفتار صدق ، محمل دیگری نمی تواند داشته باشد .

اینها میخواهند خدا را با چشم ببینند ؛ خدا جسم نیست و با چشمی که اجسام و محسوسات را ادراک میکند دیده نمی شود . خدا آن ایمانی را که میخواهید بعد از دیدن خدا را با چشمانتان بیاورید ، اصلاً آن ایمان را قبول ندارد ؛ آن ایمان ، ایمان نیست ، آن کفر است .  
 آنگاه چگونه ، بر فرض محال ، خدا خودش را به صورت جسم بر شما مجسم کند ، که این حقیقت کفر است ، تا با این مقدمه کفریّه شما ایمان صحیح بیاورید ؛ مگر میشود کفر مقدمه ایمان گردد ؟  
 مگر تمام طرق و راههای ایمان بسته شده است و فقط این مقدمه کفریّه باقی مانده است که خدا برای ایمان آوردن شما از آن استمداد جوید ؟

میگویند : ما ایمان نمی آوریم تا زمانی که فرشته بر ما فرود آید .  
 فرود آمدن فرشته ، ملازم با صفای روح و تزکیه نفس است .  
 پیامبر که فرشته را میدید چون قلبش ملکوتی بود . آن دل صافی و روشن و آن ضمیر آگاه و پاک میتواند ملک را ببیند .

شما هم به دستور خدا و این پیامبر دل خود را پاک ، و از زنگار شهوت و غضب و خواطر نفس اماره و اضطراب خیالات تمویهیّه رها و ساکن و آرام سازید تا بتوانید ملک را مشاهده کنید !

ولی هم اکنون که ایمان نیاورده اید و مشرکید و به رذائل اخلاق و قبائح اعمال ، آلوده اید چگونه قلب آلوده و مضطرب شما میتواند

ملک را ببیند ؟

شما به دستور این پیغمبر ایمان به خدا بیاورید ، تا با اعمال صالحه و گرایش‌های ستوده به عالم غیب و انوار الهیه کم‌کم نور خدا در دل شما متجلی شده ، هم بتوانید خدا را ببینید و هم فرشته بر شما نازل گردد .

اما دیدن خدا ، دیدار او به چشم سر نیست ؛ بلکه با چشم باطن است . لقای او با دل و وجدان و ضمیر است . با عمل به قرآن کریم و دستور پیامبر ، رفته رفته زنگ کدورت از دل زدوده میشود و به مقصد انسانیت رهسپار میشوید ، ملکات رذیله از بین می‌رود و جای خود را به ملکات حسنه ، که از ایمان و مجاهده و عبودیت پیدا میشود خواهد داد .

لقاء خدا بر ایمان به خدا و تبعیت از پیغمبر مترتب است ؛ چون در اینصورت دل پاک شده و قابلیت انعطاف انوار عالم مجردة ملکوتیه را پیدا کرده و ممکن است ملائکه را هم ببینید ، اما بعد از ایمان و عمل صالح نه قبل از آن ؛ و الا لازم می‌آید ترتب علت بر معلول ؛ و این محال است .

عقل شما حکم میکند ، فطرت شما نیز حکم میکند بر اینکه در این امر باید به پیغمبر مراجعه کنید و تسلیم اوامر او باشید ؛ رجوع جاهل به عالم از احکام فطریه و عقلیه است .

انسان در هر امری که بصیر نیست و متخصص نیست باید به اهل فن مراجعه کند و با پیروی از رهنمودهای آگاهانه او ، رفع جهل خود

را نموده و راه خود را هموار نماید .

اگر بگویند من به اهل فنّ مراجعه نمی‌کنم تا دلیلش را بفهمم ، خود را به هزار مخاطره و تهلکه انداخته است .

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا<sup>۱</sup>

«به شما از مراتب و درجات علم داده نشده است مگر مقدار

اندکی!»

ما بطور کلی از علم بهره کمی داریم ؛ چطور ممکن است انسان در هر علمی از علوم دنیا و از علوم الهیّه و علوم مجردّه عالم ملکوت ، به یکایک از آنها صد در صد واقف شود و سپس دست به مقام عمل و کارزند ؟

این محال است ! انسان موجودیّتش محدود است و نمی‌تواند احاطه پیدا کند بر علوم غیر محدوده .

شخص مریض می‌رود نزد طبیب ، نمی‌تواند به طبیب بگوید تا این دوائی را که میخواهی بدهی من نفهمم چیست ، ترکیباتش کدام است ، موادش از چه گرفته شده ، فعل و انفعالاتی که این دوا در بدن ما میکند کدام است ، من استعمال نمی‌کنم !

اگر چنین بگوید ، طبیب چاره‌ای ندارد جز آنکه بگوید : عمل نکن ، برو بمیر !

طبیب میگوید : من سالیان دراز درس خوانده‌ام مطالعه کرده تجربیاتی حاصل نموده‌ام ، عمر خود را صرف کرده‌ام تا فهمیده‌ام ، تو

۱- ذیل آیه ۸۵ ، از سوره ۱۷ : الإسراء

هم بر همین منوال باید مطالعه و تجربه و صرف عمر نمائی تا دلیلش را بفهمی!

تو که چنین نکرده‌ای، و فعلاً که مریض هستی و آمده‌ای نزد من، بعد از وثوق به صداقت و خبرویت من، به حکم فطرت و عقل باید تسلیم من باشی! و تقلید از من بنمائی بی چون و چرا؛ اینجا جای بَم و لِمَ و لَعَلَّ و لَکِنَّ نیست.

اگر مریض بدین گفتار طبیب گوش فرا داد، حیات خود را خریده و به زندگی نوین خود میرسد و گرنه راه هلاکت و قبرستان را پیموده و قبر خود را به دست خود کنده است.

موسم حجّ است و کاروان‌ها به سوی بیت الله الحرام رهسپار، اگر یک نفر از مسافری در گوشه‌ای از فرودگاه بنشیند و بگوید: من سوار نمی‌شوم تا بدانم این هواپیما چطور حرکت میکند؟ در موتور آن بنزین چه خاصیت تحریکی ایجاد میکند؟ تبدیل بنزین به گاز به چه نحو صورت می‌گیرد؟ پروانه‌ای است یا مکنده؟ و اصولاً پیستونهای آن چطور باد را متراکم می‌کنند و چگونه خارج می‌نمایند؟ انتقال حرکت پیستون به میل لنگ در موتور طیاره چگونه است؟ و هزاران سؤال دیگر از جزئیات الکتریکی و مکانیکی و فیزیکی و شیمیائی و غیرها که در هر یک از آنها هزاران نفر سالیان دراز عمر صرف کرده و تجربه و دانش اندوخته‌اند؛ در جواب به او می‌گویند: گویا شما اختلال حواس پیدا کرده‌اید، بیا سوار شو. هم‌اکنون هواپیما حرکت میکند و تو در همین گوشه و زاویه از جهل

باقی خواهی ماند! بسیار خوب، همین جا بنشین و فکر کن و پس از آن سوار شو!

طیاره حرکت میکند حجاج را میبرد، مناسک بیت الله الحرام را انجام میدهند و به زیارت مدینه منوره مشرف میگردند و بر میگردند؛ آقا همینطور در گوشه فرودگاه مشغول فکر کردن و از راه برهان و دلیل، پی بردن است. زهی جهالت که نتیجه آن، محرومیت و از کاروان عالم هستی دور افتادن است و ناکامی از هزاران عبادت سمعیّه و بصریّه و لسانیّه و مشاهده آیات الهیه که در طول این سفر بوده است!

کسی که میخواهد عمارتی بسازد باید برود نزد مهندس متخصص، لباس میخواهد بدوزد باید برود نزد خیاط؛ آیا میتواند به مهندس و خیاط بگوید شما حق ندارید در کار من شروع نمائید مگر آنکه جزئیات و رموز این عمل را به من یاد دهید و بازگو کنید؟

پس بنابراین، انسانی که در این دنیا زیست میکند با این عمر کوتاه و فرصت‌های اندک و محدودیت‌های بی‌شمار نمی‌تواند به خود اجازه دهد که در تمام فنون مجتهد و متخصص گردد. و حتماً باید در بسیاری از فنون بلکه در اکثر آنها تقلید کند و از متخصص فن پیروی نماید.

اگر انسان در یک فن متخصص باشد در بقیه از فنون مقلد است؛ آن طبیعی که در معالجه ابدان متخصص است در فن مهندسی مکانیک مقلد است، آن مهندسی که در زمین شناسی مجتهد است در فن طبابت مقلد است.

چشم پزشک نسبت به دندانپزشک مقلد است و دندانپزشک نسبت به چشم پزشک . طیب متخصص در جراحی و عملیه قلب نسبت به طیب متخصص در فن مجاری ادرار و امراض کلیوی و مثانه مقلد است و بالعکس . سنت دیرینه این عالم طبع بر این روش بوده است و خواهد بود .

حالا چنین تصوّر می‌کنند که در عالم ملکوت وارد شده‌اند می‌گویند : «ما ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه خدا را ببینیم یا فرشتگان بر ما فرود آیند.» عیناً مانند سخن یکی از جراحان متخصص که می‌گفت : «من خدا را قبول ندارم چون در زیر چاقوی جراحی خود نیافته‌ام.»

سخنان مادّیین و طبیعیین امروز ، عیناً همانند سخنان دهریین از سابقین است با تغییر صورت و شکل بحث ؛ و گرنه اصل و مفاد و محتوی یک چیز بیش نیست .

لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِيْ اَنْفُسِهِمْ .

گفتار آنان بر اساس منطق درست و سخن گویا و اصیل نیست بلکه ناشی از استکبار است یعنی بلند منشی .

این افراد نمی‌خواهند تسلیم منطق صحیح و فرمان حق بشوند لذا بدین عذرها خود را معذور و مأجور میدانند ، ولیکن در حقیقت علت عدم پذیرش آنان استکبار است ؛ یعنی خود را منزّه‌تر و مقدّس‌تر و عالی رتبه‌تر از آن می‌پندارند که در تحت او امر شخصی مانند خود ، که به نام رسول و پیامبر از طرف خدا آنان را دعوت



میکند در آیند .

شاهد بر این مدعا گفتار خود آنانست که میگویند : چگونه خدا وحی را بر مردی از جنس بشر میفرستد و ما را به پیروی از او میخواند . نظیر این مرض روحی در بسیاری از ما دیده میشود که در مقام تقلید از مجتهد عادل هزار گونه تردید و شک می‌کنیم و نمی‌خواهیم در تحت تبعیت علمی و عملی او درآئیم ، و در حکومت و دولت اسلام توقع داریم که حتماً آن حکومت باید به دست امام زمان ارواحنا فیداه صورت گیرد و هر حکومتی را گرچه به دست فقیه عالم عادل برقرار شود ، مخدوش و از درجه اعتبار ساقط میدانیم .

اجراء حدود و تعیین حکام و نماز جمعه را منحصرأً به آن حضرت اختصاص میدهیم و در زمان غیبت با امکان تشکیل دولت اسلام به دست فقیه عالیقدر ، به هزار گونه ظلم و جنایت تن در میدهیم و به حکومت‌های ظالمانه و جائزانه میسازیم ، برای آنکه تصوّر می‌کنیم تشکیل حکومت فقط باید به دست آن حضرت تحقق پذیرد .

گرچه روی ادله و موازین شرعیّه ، خود آن حضرت به عناوین عامّه یا خاصّه دستور تشکیل حکومت دهد ، باز با انواع گوناگون از شبّهات واهیه می‌خواهیم آن حکومت را ساقط نمائیم .

دیگر نمیدانیم که تشکیل حکومت‌هایی که بر اساس عدل در عالم اقامه شود و اجراء حدود الهیّه و نصرت از مظلوم ، خود کمک به تشکیل حکومت عدل جهانی آن حضرت و تعجیل در فرج است .

این تخیّلات و شبهات همه ناشی از استکبار است؛ یعنی: چون نفوس خود را بسیار منزّه و مبرّی میدانیم حاضر نیستیم که در نماز جمعه فردی که مانند خود ما آن را اقامه میکند حضور به هم برسانیم. حاضر نیستیم که در تحت حکومت فقیهی مانند خود درآئیم و با او بیعت کنیم.

حتّی حاضر نیستیم به جماعت مرد عادلّی حاضر شویم و به جای امامت، مأموم گردیم و نفس ما برای بهانه و عذر - برای عدالت به نحو کَلّی و برای آن امام موضوعاً به نحو جزئی - هزارگونه شبهه و شکّ میزاید در حالیکه در سائر امور که از این قبیل نیست اینگونه شبهات را صادر نمی‌کند، بلکه به عکس شبهات واقعیه را به نحوی از انحاء توجیه و تأویل نموده بر محمل صحیح می‌نشانند.

نام این مرض روحی را قرآن کریم **استکبار** گذارده است و عجیب نام گذاری نموده است.

خلاصه، بیشتر مقدّس مآبیهای مقدّس مآبان ناشی از روح استکبار و خودپسندی است، که ناخودآگاه یا خودآگاه به عنوان تقدّس جا میزنند و عمری را با آن به سر آورده و به توده محروم و عوام مردم قالب میزنند، و آن مساکین هم، چنین افراد مستکبر را مردمی زاهد و عابد و اهل تقوی و ورع می‌پندارند؛ **فَضِّلُوا وَ أَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ**.

قرآن مجید از لسان مستکبرین بیان میفرماید که آنها بر اساس تقدّس و احتیاط کاری و محافظه اندیشی، که خدای ناکرده بدون

دلیل از رسول خدا پیروی نکنند، از رسول خدا تقاضای دلیل متقن می‌نمودند که آن دیدن خدا یا فرود آمدن فرشته باشد و این را عذر موجّه و حجّت قاطع خود می‌پنداشتند؛ لیکن در جهل مرگب فرورفته و با همین منطق و بیان، راه هرگونه ترقّی و تکامل را بر خود می‌بسته‌اند.

این عالم، عالم مادّه و جسمیّت است و فرشته موجودی است ملکوتی و مجرد از مادّه؛ اگر فرشته بخواهد به این عالم فرود بیاید باید لباس جسم بپوشد، که ملائکه جسم نیستند، یا انسان برای دیدار ملائکه باید از این دنیا بالا رود و لباس مادّه و جسمیّت را خلع کند، و برود در عالم مثال و برزخ تا آنها را مشاهده کند؛ و این هم برای افرادی که قلبشان به نور خدا منور نگشته و قادر بر خلع و کبس تن نشده‌اند، پس از مرگ طبیعی صورت خواهد گرفت. پس دیدن ملائکه برای مردم عادی محال است.

به رسول الله ایراد میکردند که چرا خداوند فرشته‌ای را برای ما پیامبر ننمود، سزاوار بود که خدا مَلکی را به رسالت بفرستد تا ما از او تبعیّت کنیم؛ آیه آمد:

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ<sup>۱</sup>

«اگر اراده ما تعلق بگیرد که فرشته‌ای را پیامبر کنیم، هر آینه او را مردی قرار خواهیم داد، و بر آنها مشتبه خواهیم ساخت آنچه را که خود آنها بر خودشان مشتبه می‌سازند.»

۱- آیه ۹، از سوره ۶: الأنعام

حال بر این اساس شما فرض کنید که پیغمبر شما هم ملکی است که لباس ماده پوشیده و به این عالم فرود آمده است .  
هیچ ملکی به عالم ماده فرود نمی آید مگر آنکه لباس ماده بپوشد و اگر انسان بخواهد او را ببیند ، باید به صورت جسم ببیند ؛ و وقتی انسان میتواند ملک را به صورت واقعی تجرّدی خود ببیند که خودش هم مجرّد شده باشد .

کسی که از این عالم می رود یا به خلع اختیاری و نسیان عالم کثرت و یا به موت و خلع اضطراری ، فرشته را می بیند ؛ کسی که بخواهد بمیرد ملک الموت را می بیند چون حال تجرّد پیدا نموده است ، اطرافیان او نمی بینند چون واجد این حال نیستند و شرطش موجود نیست .

تقاضای رؤیت فرشته بدون حصول شرط تجرّد تمنّای مشروط بدون حصول شرط آن است ؛ **وَعَتَوْا عُنْوًا كَيْبَرًا** . این سخن ، سخن متجاوزانه ای است که از قاعده و قانون و سنّت الهیه تجاوز نموده و صاحبان این منطق از تجاوزکاران و تعدّی کنندگانند .

روی قواعد فطریّه و عقلیه باید از رسول خدا تقلید و تبعیت کرد و قاعده شرعیّه نیز آنرا امضا میکند ، و الا قافله مؤمنان بار بسته و با راهنمای خدا به سرحدّ مقام **قاب قوسین** او ادنی میرسند ، و مردم سرکش و مستکبر در دوزخ جهل و مظاهر عالم بُعد گرفتار و در پیله خودبینی و خودستائی محروم و معذب می مانند .

در سوره اسراء پس از آنکه منکران برای رسالت رسول خدا

شواهد مادی و ثروت‌های طبیعی طلب می‌کنند و ایمان خود را منوط بدان میدانند، نظیر همین نحوه از تقاضای مورد بحث را می‌نمایند، آنجا که خدا میفرماید:

أَوْ تُسْقَطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ  
وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا \* أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى  
فِي السَّمَاءِ وَلَن نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّىٰ تُنزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ  
سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا \* وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا  
إِذْ جَاءَهُمْ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا \* قُلْ لَوْ كَانَ  
فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَّمشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنزَلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا  
رَّسُولًا \* قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا  
بَصِيرًا<sup>۱</sup>.

«میگویند ما ایمان نمی‌آوریم مگر زمانی که تو آسمان را به صورت قطعه‌هایی همانطور که می‌پنداری بر سر ما فرود آری، یا آنکه خداوند و فرشتگان را به شکل دسته‌جمعی بیاوری، یا آنکه یک خانه از طلا داشته باشی، یا آنکه به آسمان بالا روی، و ما بدین بالا رفتن و پرواز نمودن نیز اکتفا نکنیم مگر آنکه ببینیم از آسمان یک کتاب به دست گرفته و برای ما پائین می‌آوری که ما بتوانیم در آن کتاب خارجی نگریسته و آنرا قرائت کنیم.

ای پیامبر بگو: سبحان ربّی، پروردگار من از این نسبت‌ها پاک و منزّه است؛ مگر من غیر از یک بشری هستم که مرا به عنوان و مهر

۱- آیات ۹۲ تا ۹۶، از سوره ۱۷: الإسراء

رسالت برگزیده‌اند؟

و چیزی منع نکرد مردم را از اینکه ایمان آورند در وقتیکه هدایت به ایشان رسید مگر آنکه میگویند: آیا خداوند بشری را به رسالت برانگیخته است؟

ای پیامبر بگو: اگر در روی زمین به جای مردم فرشتگانی بودند که به حال اطمینان و استقرار زیست نموده و راه می‌رفتند، ما هم از آسمان برای هدایت آنان فرشتهٔ سماوی را به عنوان پیامبر و رسالت می‌فرستادیم.

بگو: خداوند کافی است که خود او بین من و شما گواه باشد و او به بندگان خود دانا و بیناست.»

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ  
حَبْرًا مَّحْجُورًا .

«آن وقتی که انسان ملائکه را می‌بیند، زمانی است که انسان از دنیا رفته و موت بین او و این عالم فاصله انداخته است، در آن هنگام برای افراد مجرم هیچگونه بشارتی نیست، راه بسته شده و اختیار یکسره شده است. در آنجا ملائکهٔ غلاظ و شداد را می‌بیند که با خود نشانه‌هایی از حمیم جهنم دارند و میگویند: ما منع می‌کنیم ورود شما را به عالم قرب و بهشت با شدتی هر چه بیشتر.»

شما می‌خواستید در دنیا ما را ببینید و ایمان آورید، این ایمان بدرد نمی‌خورد، آن کس که ندید و ایمان آورد فائده برد؛ اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ آن کسانی که به غیب ایمان آوردند از رستگارانند.

در روایت است که هر که چشمش به زن نامحرم افتد و او برای خدا فوراً سرش را پائین افکند، خداوند به پاس این عمل یک حوریّه بهشتی در بهشت عنایت می‌نماید.<sup>۱</sup>

کسی که حوریّه را در مقابل این عمل خود ندیده، به او حوریّه میدهند، و گرنه اگر کسی اوّل حوریّه را ببیند و سپس سر خود را فروافکند، هنری ننموده است؛ کیست که این کار را نکند و حوریّه را به یک نگاه مبادله ننماید.

اگر بنا شود انسان در اوّل وهله بهشت را ببیند و بعداً نماز بخواند و زکات دهد و جهاد کند و در شدائد و مشکلات پای صبر و استقامت محکم دارد و قدم راستین نهد، در تمام جهان یک نفر دوزخی یافت نشود و تمام افراد بر اساس این معامله، بهشتی محض و با تقوی و با صلاح و با ایمان خواهند بود.

ولی این بهشت، بهشت عالم قبل از این عالم است، بهشت عالم ذرّ است، نه بهشت عالم تکلیف. در بهشت دنیا با اراده و اختیار و تصبّر و تحمّل باید بر اغراض شیطانیه فائق آمد، و لذا مردم به دو گروه سعید و شقیّ منقسم میگردند. باید اجمالاً به غیب

۱- در «وسائل» طبع امیر بهادر، جلد سوّم، کتاب النکاح، باب ۱۰۴ (از ابواب مقدّمات نکاح) ص ۲۴ «تحریمُ النَّظَرِ إِلَى النِّسَاءِ الْأَجَانِبِ وَ شَعُورِهِنَّ» در روایت نهم فرموده است:

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَرَفَعَ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ أَوْ غَضَّ بَصَرَهُ، لَمْ يَزِدْ إِلَيْهِ بَصَرُهُ حَتَّى يُزَوِّجَهُ اللَّهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ. این روایت را از صدوق نقل کرده است.

ایمان آورد و عمل کرد ، این عمل موجب ازدیاد ایمان میشود و ایمان بیشتر موجب ازدیاد عمل ، و همینطور هر یک از مراتب ایمان و عمل پیوسته یکدیگر را تأیید و تقویت می کنند تا به مرحله اخلاص و عالم قرب برسانند ؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :

مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَثَتُهُ اللَّهُ عَلِمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ .<sup>۱</sup>

«هر کس عمل کند به دانسته های خود ، خداوند علم به آنچه را که نمیداند به او عنایت خواهد فرمود.»

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَيَجْعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا .

اعمالی را که کفار و مشرکین انجام می دهند ، چون برای ما نبوده ، برای رضای ما و تقرّب به ما نبوده بلکه برای نیات مادی و دنیوی و ریا و سُمعه و آوازه و خودپسندی و خودخواهی و برای ثبت نام آنها در تاریخ تمدّن و علم الاجتماع و گرفتن جوایز بین المللی و تحصیل افتخار ملّی و غرور وطنی و امثال این دعاوی پست و بی بنیاد بوده است ، لذا در نزد ما ارج و ارزشی ندارد .

«ما با اراده متین خود قاصداً و عامداً به اعمال آنها توجّه کردیم و تمام آنها را متلاشی و مضمحلّ و مانند گرد و خاشاک و غبار ، در فضای بزرگ پر اکنده و متفرّق ساختیم.»

این اعمال پر اکنده شده چون دارای اصالت کلمه توحید نیست ،

۱- «بحار الأنوار» ج ۶۸ ، ص ۳۶۳ ؛ «الفصول المختارة» ج ۱ ، ص ۶۸ ؛

«إحياء العلوم» ج ۱ ، ص ۶۳ ، از طبع دارالکتب العربيّة- مصر



متّکی بر اصل و پایه‌ را استینی نخواهد بود ، لذا بر اساس عالم کثرت و اعتبار واهی ، متفرّق گشته و ابداً دستی از صاحبان خود نخواهند گرفت .

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا .

«افراد بهشتی که امید لقاء ما را داشته‌اند و بر آن اصل اصیل زندگی دنیوی خود را بنا نهاده و برنامه‌ اجتماع و خلوت و جلوت و سائر رشته‌های امور خود را بنیاد گذاری نموده‌اند ، در آن هنگام (هنگام نزول فرشتگان مرگ) در بهترین مقرّ و مأوائی مطمئنّ و آرام بدون دغدغه و وسواس و خواطر شیطانیه آرام و مستقرّ خواهند بود و به بهترین وجهی در استراحتگاه وصول به مقصد اقصی و منزل آسانی در استراحت خواب دلنشین و دلپسند که خواب قیلوله است مستقرّ و مطمئنّ خواهند بود.»

این آیه راجع به برزخ است چون مَقِيل یا به معنای قیلولة است یعنی خوابیدن قبل از ظهر ، و یا به معنای اسم مکان است مثل مَبِیت یعنی محلّ خواب قیلوله و محلّ بیتوته .

و همانطور که سابقاً ذکر شد آیاتی که در آن ، زمان ، مانند صبح و عصر و ظهر و غیرها آمده باشد ، اختصاص به برزخ دارد .  
گرچه در عالم برزخ خواب نیست ، اما خواب نیست نسبت به دنیا نه بطور مطلق .

مردمی که در این دنیا زندگی می‌کنند همه خوابند وقتی بمیرند تازه بیدار میشوند ؛ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند :

## النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا<sup>۱</sup>.

پس عالم برزخ عالم بیداری است ولی همین عالم برزخ نسبت به قیامت خواب است؛ زیرا که در قیامت بیداری محض است، در عالم برزخ که بین دنیا و قیامت واقع است و واقعاً از آثار و کیفیات و سائر خصوصیات بین دو عالم واقع است، از نظر قدرت حیات و قوت علم و قدرت، عالمی است بین دو عالم و برزخی است بین النَّشْأَتَيْنِ. حیات و علم و قدرت در آن عالم به مراتب از دنیا قوی تر و به مراتب از عالم قیامت ضعیف تر و بنابراین، ادراکات نسبت به دنیا قوی تر است. پس نسبت به دنیا در حکم عالم بیداری است نسبت به عالم خواب، و در حکم عالم خواب است نسبت به قیامت.

اهل دوزخ در روز قیامت به پروردگار میگویند:

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا أَثْمَنِينَ وَ أَحْيَيْتَنَا أَثْمَنِينَ فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ  
إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ<sup>۲</sup>.

«خداوندا دو مرتبه ما را میراندی و دو مرتبه زنده گردانیدی، پس ما اعتراف کردیم به گناهانمان، آیا در این حال برای ما راهی بسوی خلاصی و خروج هست؟»

مراد از دو بار میراندن، میراندن از دنیا است بسوی برزخ و میراندن از برزخ بسوی قیامت؛ و مراد از دوبار زنده کردن، زنده کردن

۱- «مرصاد العباد» طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۴۶۸ و ص ۶۶۰

۲- آیه ۱۱، از سوره ۴۰: غافر

در برزخ است به ارتحال از دنیا به برزخ، و زنده کردن در قیامت است به ارتحال از برزخ به قیامت.

چون انسان که از دنیا می‌رود و وارد برزخ می‌گردد نسبت به نشأء دنیا مرده و نسبت به نشأء برزخ زنده شده است، و در وقت نفخ صور که از برزخ بیرون می‌رود و وارد قیامت می‌گردد نسبت به نشأء برزخ مرده و نسبت به نشأء قیامت زنده شده است؛ پس میان مرگ از عالم طبیعت و میان حیات برزخی تلازم است کما آنکه میان مرگ از عالم برزخ و میان حیات نفسی و قیامتی تلازم است.

پس هر موتی مستلزم حیاتی خواهد بود؛ دو موت در پیش داریم و دو حیات.

و بطور کلی در سلسله مدارج و معارج کمال، وصول به هر درجه از درجات تکامل ملازم سپری شدن درجه قبل است و تمام مراتب سابق به صورت معدّات باید زائل و فانی گردد.

و لذا در قرآن مجید این حیات قیامتی را به عنوان قیام نام می‌برد یعنی ایستادن و برپا نمودن، چون همه عوالم درنوردیده شده و اینک نوبت قیام و حیات نفسی و قیامتی است؛ **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ**<sup>۱</sup>. و لفظ **قِيَامُ السَّاعَةِ** در روایات بسیاری وارد است.

عالم برزخ را عالم مثال هم می‌گویند چون مثال به معنای نمونه و شبیه است و عالم برزخ نیز نمونه‌ای از عالم قیامت و شبیه به آن است؛ عالم مثال به اندازه سعه و ظرفیت خود حکایت از قیامت

۱- قسمتی از آیه ۱۲، از سوره ۳۰: الرّوم

میکند .

ظرفیت و سعۀ عالم مثال همان مقدار سعۀ عالم صورت است که در آن کمّ و کیف موجود است و به همین مقدار از انوار نفسیۀ قیامت کبری و از درجات صدیقین و اصحاب یمین و از درکات منکرین و جاحدین و اصحاب شمال حکایت می‌نماید .

همچون عکس نمودار در آئینه که آئینه که ظرف تشکّل و تصوّر صورت است به قدر استعداد و ظرفیت خود از انسانی که در مقابل آن ایستاده حکایت میکند و آن را نشان میدهد و فقط قدرت آئینه حکایت صورت است و بس .

آئینه رنگ چهره ، گریه ، خنده ، حزن ، خوشحالی ، بزرگی ، کوچکی ، زیبایی و زشتی ، روشنی و تاریکی ، و زوایای متحصّله از چهره‌ها را که بدان چهره‌ها از هم تمیز پیدا می‌کنند نشان میدهد ؛ ولی آئینه هیچگاه نمی‌تواند شخصیت ، مقام و درجۀ سعادت و شقاوت و صفات حسنه و سیئه و ملکات پسندیده یا ناپسندیده چون شجاعت ، عفت ، عصمت ، عبودیت ، بُخل و حسد ، و آز و حرص را نشان دهد .

آری آئینه از خود صورت ندارد ، رنگ و شکل و کمّ و کیف ندارد ، صورت و رنگ و کمّ و کیف او تابع شکلی است که در مقابل آن قرار میگیرد .

عالم برزخ نیز چنین است ، موجودات صوریّه و مثالیّه که در آن متحقّق میگردند تابع زیبایی و زشتی معنوی و سعادت و شقاوت و

ایمان و کفر و عدالت و فسق و سائر خصوصیات شخصی است که آن صورت و مثال حکایت از او میکند .

و چه تعبیر رسا و عالی نموده است از آن ، حضرت صادق علیه السّلام در روایتی که مرحوم صدوق روایت کرده و ما آن را در جلد دوم همین کتاب از کتاب «أمالی» نقل کردیم ؛ در آن روایت است که : چون مؤمن را در میان قبر میگذارند و دو فرشته فتّان نکیر و منکر از ربّ او و دین او و پیغمبر او سؤال می کنند و مؤمن در جواب پاسخ صحیح میدهد به آنها ؛ **فَيَفْسَحَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ**<sup>۱</sup> . یعنی برای آن مؤمن به اندازه ای که بینائی چشمش کشش دارد قبر او را می گشایند و وسعت میدهند .

البته این وسعت و گشایش ، گشایش خارجی نیست کما آنکه قبر ، قبر خارجی نیست بلکه مراد از قبر ، عالم برزخ مؤمن و مراد از گشایش ، اتّساع و گشادی معنوی مثالی است .

و این گشایش تابع مستقیمی است از مقدار شعاع نور چشم مؤمن ؛ تا هر جا که چشمش ببیند قبرش را وسیع می کنند ، البته مقدار شعاع نور چشم معنوی اصحاب یمین و ابرار و مقربین و مخلصین تفاوت دارد ، و شعاع نور چشم هر فرد از این اصناف با فرد دیگر حسب اختلاف عمل و درجه و رَع تفاوت دارد .

شعاع نور چشم اصحاب یمین مراتب عالم نفس و سعه وجودی آن است که آسمانها و زمین را احاطه کرده است ، و شعاع نور چشم

۱- «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ، ص ۱۷۴

مقرَّبین از اینها گذشته و از اسماء حسناى الهى بهره میگیرد ، و شعاع نور چشم مخلصین و لواداران مقام حمد و صاحبان شفاعت کبری که مقام محمود است ، از اسماء و صفات الهیه میگذرد و منتهی به ذات مقدس حیّ قیوم میگردد و فانی در ذات او میشود ، اینجا دیگر قرب و بُعد برداشته میشود و جهات از بین میرود و کسی جز ذات حضرت ربوبی از این وسعت و گشادی خبر ندارد و نمی تواند این سعه را بفهمد و ادراک کند . چنانکه در حدیث قدسی آمده است :

أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ ، فَلَهُ مَا أَطَّلَعْتُكُمْ عَلَيْهِ ، أَقْرَأَ وَإِنْ شِئْتُمْ : فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ<sup>۱</sup> .

خدا میفرماید : «من برای بندگان صالح خود چیزهائی را مهیا کرده ام که هیچ چشمی ندیده است و هیچ گوشى نشنیده است و بر اندیشه هیچ انسانی خطور ننموده است ، من برای بنده صالح خود آنچه شما بر آن سرّ مخفی آگاه می کنم قرار داده ام ؛ اگر میخواهید (این آیه قرآن را) بخوانید : پس هیچ نفسی نمیداند چه اسرار و ذخائری برای آنها پنهان شده است ، ذخائری که موجب تری و تازگی چشمها گردد.»

۱- این حدیث قدسی را در «کلمة الله» در ص ۱۳۴ آورده است ؛ و در ص ۵۳۴ در ذکر سندش از دو جا نقل کرده است : اول از «تفسیر صغیر» فضل بن حسن طبرسی ، و دوّم از «أسرار الصلوة» شهید ثانی .

و نیز در حدیث قدسی آمده است :

عَبْدِي أَطْعَمَنِي أَجْعَلْكَ مِثْلِي ؛ أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَجْعَلْكَ حَيًّا  
لَا تَمُوتُ ، أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ أَجْعَلْكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ ، أَنَا مَهْمَا أَشَاءُ  
يَكُونُ أَجْعَلْكَ مَهْمَا تَشَاءُ يَكُونُ .<sup>۱</sup>

«ای بنده من! مرا اطاعت کن تا من تورا همانند خودم قرار دهم ؛  
من زنده‌ای هستم که هیچوقت نمی‌میرم ، تورا زنده‌ای قرار میدهم که  
هیچگاه نخواهی مرد ؛ من بی‌نیازی هستم که هیچ وقت نیازمند  
نمی‌شوم ، تورا بی‌نیازی قرار میدهم که هیچگاه نیازمند نمی‌شوی ؛  
من هر وقت بخواهم چیزی را ، تحقق می‌یابد ، تورا طوری قرار  
میدهم که هر وقت چیزی را بخواهی تحقق یابد.»

به دنبال آیات مورد بحث می‌فرماید :

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَمِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا \* الْمَلِكُ  
يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا \* وَ يَوْمَ  
يَعُضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا \*  
يَوْنَيْتَنِي لَيْتَنِي لِمَ اتَّخَذْتُ لفلانًا خَلِيلًا \* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ

۱- این حدیث را در «کلمة الله» در ص ۱۴۰ آورده است ، و در ص ۵۳۶ در  
ذکر سندش از سه کتاب نقل کرده است : اَوَّلُ از «عُدَّة الدَّاعِي» أحمد بن فهد حلی ،  
دوَمُ از «مشارق أنوار الیقین» حافظ رجب بُرسی ، سوَمُ از «إرشاد القلوب» دیلمی .  
و پس از بیان این حدیث گفته است که بدین کلمات هم آمده است :

يَابْنَءِ آدَمَ أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ أَطْعَمَنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلْكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ ؛ يَابْنَءِ آدَمَ  
أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَطْعَمَنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلْكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ ؛ أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ  
أَطْعَمَنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ .

## جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ۱

«و روزی است که آسمان با ابرها شکافته شود و فرشتگان به تدریج فرود آیند. در آن روز حکومت و سلطنت بر اساس حقّ است برای خداوند رحمت آفرین، و روزی است که بر کافران و پنهان کنندگان حقائق بسیار دشوار است، و روزی است که مرد ظالم و ستمگر به شدّت دست خود را به دندان بگذرد و بگوید: ای کاش من با پیغمبر خدا راهی برقرار کرده بودم! ای وای کاش! من فلان کس را دوست و یار خود نگرفته بودم! حقّاً مرا از یاد خدا محروم ساخت و مرا به وادی گمراهی سپرد پس از آنکه ذکر خدا بر من وارد شده بود، و شیطان خذلان کننده انسان است.»

اینجاست که ناله انسان بلند میشود که خدایا مرا برگردان به دنیا تا از اعمالی که از من فوت شده تدارک کنم، خطاب میرسد این لقلقه کلامی بود که در دنیا با خود داشتی.

مگر در دنیا نبودی و حجّت بر تو تمام نشد؟ مگر خورشید و ماه بر تو طلوع و غروب نداشت؟ مگر مهلت تمام نشد؟ مگر حقائق به تو نرسید! مگر عاجز بودی؟ مگر از مستضعفین بودی؟ مگر از سرمایه‌های عمر و علم و قدرت و فراغت و امنیت و اختیار به اندازه کافی و وافی در اختیار نداشتی؟ چرا عمل نکردی؟ چرا با غفلت میخوابیدی و با غفلت بیدار میشدی؟ مگر خواب و بیداری نمونه‌ای از مرگ و حیات نبود؟ مگر ما به تو نگفتیم که از خواب که

---

۱- آیات ۲۵ تا ۲۹، از سوره ۲۵: الفرقان



برمی خیزی بگو:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ النُّشُورُ.<sup>۱</sup>

«حمد مختصّ خدائی است که مرا زنده گردانید بعد از آنکه میرانیده بود، و در پیشگاه او و نزد او تمام مخفیّات آشکارا، و پنهانها هویدا میگردد.»

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمِدِهِ وَأَعْبَدَهُ.<sup>۲</sup>

«حمد مختصّ خدائی است که روح مرا به من بازگردانید تا حمد او را به جای آورم و عبادت او را بنمایم.»

هزاران بار ما مردیم و زنده شدیم، آیا این مقدار کافی نبود؟  
صدها بار در تشییع جنازت شرکت کردیم و در مجالس ختم و ترحیم حضور به هم رسانیدیم، و صدای ناله آن مسکین در قبر نهفته را با گوش های دل خود شنیدیم که خدایا مرا برگردان، برای تدارک اعمال، برای تنبّه و هشجاری، برای پیمودن راه لقای محبوب مطلق و شرف زیارت اَسْمَاءِ حَسَنَاءِ او، آیا این کافی نبود؟

إِذَا أَنْتَ حَمَلْتِ جَنَازَةً فَكُنْ كَأَنَّكَ الْمَحْمُولُ وَكَأَنَّكَ سَأَلْتَ  
عَنْ رَبِّكَ الرَّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا فَفَعَلَ ، فَاَنْظُرْ مَاذَا تَسْتَأْنِفُ ؟<sup>۳</sup>

۱ و ۲- این دو دعا را شیخ بهائی در «مفتاح الفلاح» در ضمن ادعیّه ما بین نصف شب تا طلوع فجر که باب سادس است در ص ۲۲۷ نقل فرموده و فرموده: چون از خواب بیدار شدی سجده به جای آور، زیرا که در روایت است که رسول الله که از خواب بیدار میشدند سجده میکردند، و در سجده خود یا بعد از آن این دعاها را بخوان. و در «مفتاح الفلاح» مترجم در ص ۲۵۲ است.  
۳- «مصباح الفلاح» آخوند ملاً محمد جواد گلپایگانی (ره) در باب ۴۰

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: «چون جنازه‌ای را بسوی قبرستان حمل میکنی تو خود را چنین پندار که جنازهٔ محمول هستی، و چنین پندار که تو از پروردگارت مسألت نموده‌ای که تو را به دنیا برگرداند و خداوند دعای تو را مستجاب نموده و به دنیا باز گردانیده است، حال ببین چگونه در اعمال خود استیناف میکنی و تدارک مافات می‌نمائی!»

حال باید دانست که علت عدم رجوع اهل برزخ به دنیا چیست؟ آیا آنها واقعاً از خداوند درخواست رجوع نمی‌کنند؟ که اینچنین نیست، و آیا عیاذاً بالله خداوند از نزول رحمت به آنها در این حال دریغ نموده است؟ این هم که صحیح نیست؛ چون رحمت واسعهٔ حق تعالی بی دریغ بر عالم امکان افاضه میگردد.

پس در صورتی که دعای اهل برزخ و تقاضای آنان نسبت به رجوع به دنیا صادق باشد و امکان ترقی و تکامل برای آنان در دنیا در این رجوع امکان پذیر باشد، خداوند رحیم به چه سبب دعای آنان را مستجاب نمی‌نماید و تقاضای آنان را رد میکند؟

پاسخ این مسأله این است که این تقاضا و درخواست گرچه به صورت تمنای صادق از آنها صادر میشود ولی در حالی است که قوای مختلفه از شهوت و غضب و وهم را از دست داده و به علت خرابی بدن و اندراس و کهنگی عالم طبع، از کشمکش قوای متضاده و امیال مختلفه حقاً در وجود آنها گرایش به گناه و تجاوز و تعدی و

---

⇨ نفس و قوای آن در قسمت اقسام تفکر، طبع سنگی، ص ۱۶۶ آورده است.

ظلم به زیردست وجود ندارد؛ و با طلوع نور توحید و ظهور آن در مرایای جلال و عظمت و کبریائیّت حضرت حقّ جلّ و عزّ دیگر مجالی برای دگان خودپسندی و آئین استکبار و خودگرائی و خودمنشی و بلندپروازی و بلندپنداری برای آنها باقی نمی ماند، و در این صورت در شرائط فعلیّه واقعاً به جرائم خود در دنیا معترف و درخواست رجوع و تدارک را می نمایند.

لیکن دنیا عالم طبع است، عالم کون و فساد است، عالم بروز قوای مادّیّه و شهوات و خواسته های غریزی و امیال طبیعی است، دنیا محلّ ظهور حسّ تفوّق و تکبر و جمع ثروت و ازدیاد زن و فرزند و اعتبارات است؛ و اگر چنین نباشد دنیا نیست، و بنا به فرض آنها می خواهند به دنیا برگردند چون محلّ ترقّی و تکامل انحصار به دنیا دارد.

اگر خداوند آنها را به دنیا عودت دهد، نفوس آنان با همان موجودیّت های فعلیّه خود به دنیا بر میگردند، نه آنکه خداوند یک نفوس زکیّه نقیّه طاهره ای خلق کند و آنها را با آن نفوس به دنیا آورد؛ زیرا در این صورت دیگر آنها، آنها نیستند موجودات دیگری هستند که ربطی به آنان ندارد، و شیئیّت موجودات به صور ملکوتیّه آنهاست و موجودیّت و شخصیت هر انسان به نفس ناطقه اوست؛ نفس ناطقه خود او، نه به بدن و جسم او، و نه به صورت های نوعیّه و کلیّه دیگر. و اگر آنان با همان نفوس خود که موجب تشخّص آنان است به دنیا برگردند بواسطه هجوم امیال و غرائز و به علّت ظهور و بروز

همان خواسته‌های طبعی و طبیعی و به سبب عودت و بازگشت همان موجودیت فعلیه از غضب و شهوت و وهم و حسّ خودخواهی، برای بار دیگر دست میزنند به همان کرداری که سابقاً در دنیا انجام میداده‌اند؛ **وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**<sup>۱</sup>. پس صدق‌گفتار آنان در عالم برزخ و شرائط برزخی است، نه نسبت به دنیا و شرائط آن. اما نسبت به دنیا‌گفتاری است که صد در صد مخالف واقع است و با دستیابی به آن شرائط معلوم میشود که چگونه آنها به گناه و تجاوز و استکبار و شرک عودت نموده و در دعوای طهارت و تدارک اعمال زشت خود دروغگو بوده‌اند و لذا خطاب **كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا**<sup>۲</sup> به آنها زده میشود.

نظیر این حالات در دنیا نیز برای انسان پیش می‌آید؛ چون انسان وقتی سرگرم داد و ستد و منغم در اسباب و متوجه کثرات است، از خدا و قدرت و علم و حیات و تدبیر او غافل و به خود و به اسباب متکی است؛ و وقتی که دستش از اسباب کوتاه شد و امیدش قطع گردید به سراغ خدا میرود و ناله و فغان سر میدهد که ای خدای رحیم و رحمن و عالم الغیب و الشّهاده به فریادم رس!

وقتی مرضی دارد بدون اتکاء و اتکال به خدا به دنبال طیبی می‌رود و جدّاً از او استمداد میکند و دوا می‌خورد و پرهیز می‌نماید و تزریق میکند و عکسبرداری از محلّ مرض می‌نماید و تجزیه ادرار و

---

۱- ذیل آیه ۲۸، از سوره ۶: الأنعام

۲- قسمتی از آیه ۱۰۰، از سوره ۲۳: المؤمنون

خون می‌دهد، و امید دارد که صد در صد مرضش مشخص و بهبود قطعی است.

اگر کسی به او بگوید: آقا برای شفای خود از خدا استمداد کن و به فقرا صدقه بده و گوسفند ذبح کن و به مساکین و درماندگان اطعام کن و پدر و مادرت را که از تو رنجیده‌اند راضی گردان، و نذر هم بنما که در صورت شفا یافتن به حجّ که فریضه الهی است و بر ذمه تست مشرف گردی و از این مناسک الهی بهر مند شوی، و در عین حال طبق دستور اسلام به معالجه خود هم ادامه بده ولی شفا و صحّت را از خدا طلب کن و او را مؤثر در چرخیدن چرخ اسباب و تأثیر معالجه و دارو و عملیه جراحی پزشکی قرار بده؛ در پاسخ می‌گوید: علم طبّ امروز پیشرفت کرده است و ما بحمدالله پزشکیهای متخصص و حاذقی داریم و در عمل جراحی اعجاب می‌کنند؛ فنّ تجزیه و عکسبرداری نیز به سرحدّ عالی خود رسیده و با کامپیوتر و در عرض چند دقیقه بیست و چهار قسم از خون تجزیه نموده و پاسخ فوری می‌دهند؛ گوسفند کشتن و اطعام کردن فقرا در منزل اصولاً ممکن نیست. (و فوراً فورمول حفظی همگانی را بر زبان می‌آورد که: مصارف آن را به شیر و خورشید سرخ می‌دهم.) پدر و مادر هم اُمّل و قدیمی هستند و مرا دعوت به مسجد می‌کنند و می‌گویند زنت باید حجاب داشته باشد و سگت را از منزل بیرون کن، من نمی‌توانم زیر بار حرف آنان بروم. و اما حجّ، چرا ما پول‌های خود را صرف اعراب کنیم؛ پس از بهبودی برای تماشا به پاریس رفته و در

دو خیابان «مونت مارت» و «مونت پارنای» تفریح و تفرّج خواهیم نمود .

به معالجه ادامه میدهد نتیجه نمی‌گیرد ، زیر چاقوی جراح بیهوشانه قرار میگیرد ، در بهترین بیمارستانها با مجهّزترین ادوات استراحت میکند نتیجه نمی‌گیرد ، سفر اوّل و دوّم به پاریس و لندن میرود و هر چه میتواند از پول‌های جمع‌آوری شده از این ملت محروم - که نمونه آن پدر و مادر املش بودند - به جیب آنان میریزد و در تحت جراحی‌های متعدّد قرار گرفته ، یک بار کلیه ، یک بار مثانه را عمل میکند ، نتیجه صفر ؛ از آنجا به پدر و مادر خود می‌نویسد : برای من سفره بیندازید و متوسّل شوید .

خودش بر می‌گردد لاغر ، زرد رنگ ، ضعیف ، قوّه سخن گفتن ندارد ، پانزده کیلو وزنش کم شده ، اطباء همه گفته‌اند سرطان پرستات است و معالجه هیچ اثری ندارد ؛ حالا نذر میکند که به مکه برود .

به مادر می‌گوید : سفره امّ البنین بینداز ؛ دست پدر را می‌بوسد که اگر شفا یافتم شما را با خود به مکه میبرم ، می‌گوید : عجباً ، از این پزشکی هم کاری ساخته نیست ، طبابت به درد خودش می‌خورد ، ناجنسها فقط بلدند جیب خود را پر کنند ، اینها دزدند ، تاجرند نه پزشک .

عجیب این است که همین آقای مریض اگر شفا یابد کم‌کم این روحیه از بین میرود و روحیه اوّل جایگزین آن میگردد ؛ دوباره

بواسطه تسویف حجّ و خرافات پنداشتن نیروی غیبی را در تأثیر معالجات و اتّکاء به علوم ظاهریّه ، سدّ محکمی بین او و معنویّات واقع میشود .

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَ  
جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ  
الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ  
الْدِّينَ لَئِن أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ<sup>۱</sup>

«خداوند شما را در دریا و خشکی حرکت میدهد ، همینکه در کشتی نشستہ و با بالا کشیدن شِراع ، کشتی به حرکت در می آید و نسیم خوش و مطبوع و دلنواز ساحل به شما می وزد ، با حال فرح و سرور و غفلت از خدا و آنچه موجب رضای اوست از عمل صالح ، روی عرشه کشتی آرمیده و به تماشا سرگرم و به تفریح و تفرّج مشغول میشوید (بطوریکه فرضاً اگر کسی از شما بگوید : استمداد از خدا کنید ! میگوئید : کشف قوه بخار پاپن فرانسوی و اختراعات حاصله به دنبال آن این موهبت را به بشر ارزانی داشت ، عیناً مانند قارون که می گفت : إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَيَّ عَلِيمٍ عِنْدِي<sup>۲</sup> ، شما نیز میگوئید چه کسی میتواند این کشتی را غرق کند ، شهری است عجیب ، چندین هزار تن سرنشین دارد.)

تا وقتی که کم کم تند باد حوادث بوزد و طوفان سهمگین فضای

۱- آیه ۲۲ ، از سوره ۱۰ : یونس

۲- قسمتی از آیه ۷۸ ، از سوره ۲۸ : القصص

دریا را فرا گیرد و موج آب بر روی موج دیگر بریزد ، و همین که دانستند که کار از کار گذشته و قدرت نامتناهی ، این کشتی را در دست غرقاب و در ارادهٔ هلاکت در آورده است ؛ خدا را از صمیم دل بخوانند که : ای پروردگار مهربان اگر ما را از این مهلکه نجات دهی ، دیگر ما توبه می‌کنیم و دست به تعدی و تجاوز نمی‌زنیم و با استکبار عمل نمی‌کنیم و از شکرگزاران خواهیم بود.»

آری ، نفس را باید تربیت کرد به ریاضات شرعیّه ، تارام گردد و در صراط مستقیم به نور خدا منور شود ؛ و گرنه همینکه به اضطراب برسد ایمان می‌آورد و اقرار و اعتراف میکند و توبه و ناله و زاری سر میدهد و بنا بر صلاح و رشاد میگذارد ، ولی همینکه حال اضطراب به پایان رسید چون فنر بسته و مهار شده‌ای که مهارش باز شود و ضامنش در رود ، با یک جستن بسوی همان حالت عادی و پرش به سمت همان ملکات و اخلاق و رفتار ، جستن نموده و در عالم ملکات مکتسبهٔ خود قرار میگیرد و دفن میشود ؛ آنجا قبر او و مضجع اوست .

فَلَمَّا أَنْجَبَهُمْ إِذَا هُمْ يَبْتَغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَأْتِيهَا  
النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْكُمُ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا  
مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .<sup>۱</sup>

«و چون ما اقیانوس را آرام نمودیم و طوفان را برداشتیم و موج‌های متراکم آرام شد و آنان را به ساحل امن رسانیدیم ، باز آنان

۱- آیهٔ ۲۳ ، از سورهٔ ۱۰ : یونس



به دنبال ستم و تجاوز میروند و در زمین خدا بدون حق و مجوزی  
 عدوان می‌کنند. ای مردم! بدانید که این ستمی که روا میدارید،  
 عکس‌العمل آن به خود شما برمیگردد و در حقیقت به خود ستم  
 نموده‌اید، و این عملی را که برای نفع خود انجام میدهید و از راه ستم  
 و تجاوز به دیگران است، نفع شما نیست بلکه عین ستمی است که  
 به خود روا داشته‌اید؛ چند روزی به عنوان تمتّع از زندگی حیوانی  
 پست در این دنیا تمتّع میگردید و سپس رجوع و بازگشت شما  
 بسوی ماست؛ و از اعمالی که انجام داده‌اید بطور کامل شما را آگاه و  
 متنبّه خواهیم کرد.»

آری خدا به کسی ظلم نمی‌کند، و این پاداش ظلمی است که  
 مردم با دست خود بر خود می‌کنند.

وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ<sup>۱</sup>.

در آن ساعت‌های آخر از حیات حضرت امام حسن علیه السلام  
 جنّاده خدمت آن حضرت رسید و تقاضای نصیحت و موعظه نمود،  
 در حالیکه رنگ آن حضرت زرد شده و حالش منقلب و دیگر رمقی  
 ندارد و زهر تمام بدن او را گرفته بود.

مجلسی رضوان الله علیه نقل میکند در «بحار الأنوار» از کتاب  
 «کفایة الأثر فی النصوص علی الأئمة الإثنی عشر» تألیف علی بن  
 محمّد بن علی خزاز قمی از محمّد بن وهبان از داود بن هیثم از جدّش

۱- ذیل آیه ۳۳، از سوره ۱۶: النحل؛ و ذیل آیه ۱۱۷، از سوره ۳:

إسحق بن بهلول [از پدرش بهلول] بن حسان از طلحة بن زید رقی از زبیر بن عطاء از عمیر بن مانی عبسی از جناده بن اُبی اُمیّه که گفت :  
 من وارد شدم بر حضرت حسن بن علی بن اُبی طالب علیه السّلام  
 در همان مرضی که با آن وفات نمود ، و در مقابل آن حضرت طشتی  
 بود که در آن خون قی مینمود و کبد آن حضرت قطعه قطعه از سمّی  
 که معاویه لعنه الله خورانیده بود خارج میشد ؛<sup>۱</sup> و عرض کردم :  
 ای مولای من ! چرا خود را معالجه نمی کنی ؟

حضرت فرمود : ای بنده خدا ! مرگ را به چه علاج کنم ؟  
 گفتیم : إنا لله و إنا إليه راجعون .

۱- در تعلیقه «بحار» طبع حیدری که به انشاء آقا شیخ محمد باقر بهبودی  
 است چنین وارد است که :

«در این کلام غرابت است ؛ چون وقتی جگر آب شود ، به صورت لُرْد به  
 أمعاء می رود و به معده بالا نمی آید تا به صورت خون از دهان خارج شود ؛ و  
 صحیح همانطور که در سائر احادیث وارد است آنکه در مدّت چهل روز طشتی  
 در زیر آن حضرت میگذارند و طشتی را بر میداشتند ، و آن حضرت میفرموده  
 است : من جگر خود را انداختم و ظاهرش خروج جگر به صورت لرد از أمعاء  
 است . و من چنین گمان دارم که این داستان بر افهام راویان دگرگون شده و اینطور  
 نقل کرده اند ؛ علاوه بر آنکه سند این حدیث از اصل ضعیف است.» - انتهى .

و این حقیر میگوید : خروج جگر به صورت ذوب شده از معده بُعدی  
 ندارد ؛ چون رگهای «ماساریقا» که رابط بین جگر و معده هستند میتوانند خون  
 کبد آب شده را به معده بیاورند و نظیر این قی کردن خون هم در مریض هائی که  
 به مرض کبدی دچارند دیده شده است ؛ علاوه اصل این گفتار از جناده است نه  
 از حضرت مجتبی ، و ممکن است جناده به نظر خود خونهای قی شده را خون  
 جگر پنداشته است ؛ و علی کُلّ تقدیر ایرادی به روایت وارد نیست .

ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى فَقَالَ: وَ اللَّهُ لَقَدْ عَهِدَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ، مَا مَبْنً إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ. ثُمَّ رُفِعَتِ الطَّسْتُ وَ بَكَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آئِهِ.

«سپس روی به من نموده فرمود: سوگند به خدا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ما پیمان گرفته و وصیت نموده است که این امر ولایت و خلافت عامّه را بعد از او، دوازده امام از اولاد علی و فاطمه عهده‌دار خواهند بود؛ و هیچکس از ما نیست مگر آنکه مسموم یا مقتول گردد.

در این وقت طشت را از نزد آن حضرت برداشتند و آن حضرت بگریست»

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: عِظْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ!  
 قَالَ: نَعَمْ، اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ .  
 وَ اعْلَمْ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا وَ الْمَوْتَ يَطْلُبُكَ، وَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ  
 الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ . وَ اعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ  
 مِنَ الْمَالِ شَيْئًا فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خَازِنًا لِغَيْرِكَ .  
 وَ اعْلَمْ أَنَّ فِي حَالَهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ وَ  
 فِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ؛ فَأَنْزِلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ، خُذْ مِنْهَا مَا  
 يَكْفِيكَ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَالًا كُنْتَ قَدْ زَهَدْتَ فِيهَا، وَ إِنْ كَانَ حَرَامًا  
 لَمْ يَكُنْ فِيهِ وَزْرٌ، فَأَخَذْتَ كَمَا أَخَذْتَ مِنَ الْمَيْتَةِ، وَ إِنْ كَانَ الْعِتَابُ  
 فَإِنَّ الْعِتَابَ يَسِيرٌ.

«عرض کردم: مرا نصیحت و اندرزی کن ای پسر رسول خدا! فرمود: بلی، برای سفری که در پیش داری خود را آماده ساز، و توشه این سفر را قبل از آنکه زمان کوچ کردن در رسد و آهنگ رحیل بنوازند مهیا کن.

و بدان که تو به دنبال دنیا میروی و طلب آن را میکنی در حالیکه مرگ تو را تعقیب نموده و طلب تو را می‌نماید. و هم و اندوه و اندیشه و تفکر روزی را که هنوز نیامده است بار مکن بر روزی که آمده و تو در آن هستی.

و بدان که تو از اموال دنیا هیچ چیزی را زیادی از قوت خودت کسب نمی‌کنی مگر آنکه در آن چیز خازن و نگهدار برای غیر خودت بوده‌ای!

و بدان که در آنچه از اموال دنیا از راه حلال بدست می‌آوری حساب است و در حرامش عقاب است و در مشتبهاتش عتاب و سرزنش و مؤاخذه است.

بنابر این اصل، دنیا را مانند جیفه و مُرداری فرض کن که به اندازه کفاف در موقع ضرورت از آن برای خود بر میداری؛ پس اگر آنچه اخذ نموده‌ای از حلال باشد، تو در این امر طریق زهد و قناعت پیشه داشته‌ای و از عهده حساب کمتری برآمده‌ای؛ و اگر آنچه را از دنیا بر میداری از حرام باشد، دیگر دچار وزر و تبعات و مؤاخذه نشده‌ای، چون از میت به قدر ضرورت برداشته‌ای نه زیاده بر آن؛ و اگر از موارد مشتبه باشد که مورد عتاب واقع می‌شوی، دچار عتاب

کمتری شده‌ای!»

وَ اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَ اعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا .

وَ إِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ ، فَاخْرُجْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

وَ إِذَا نَارَظَعْتَكَ إِلَى صُحْبَةِ الرِّجَالِ حَاجَةً ، فَاصْحَبْ مَنْ إِذَا صَحِبْتَهُ زَانِكٌ ، وَ إِذَا خَدَمْتَهُ صَانِكٌ ، وَ إِذَا أَرَدْتَ مِنْهُ مَعُونَةً أَعَانَكَ ، وَ إِنْ قُلْتَ صَدَقَ قَوْلُكَ ، وَ إِنْ صَلَّتْ شَدَّ صَوْلُكَ ، وَ إِنْ مَدَدْتَ يَدَكَ بِفَضْلِ مَدَّهَا ، وَ إِنْ بَدَتُ عَنْكَ ثُلْمَةٌ سَدَّهَا ، وَ إِنْ رَأَى مِنْكَ حَسَنَةً عَدَّهَا ، وَ إِنْ سَأَلْتَهُ أَعْطَاكَ ، وَ إِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَاكَ ، وَ إِنْ نَزَلَتْ إِحْدَى الْمُلِمَّاتِ بِهِ سَاءَ ك .

مَنْ لَا تَأْتِيكَ مِنْهُ الْبَوَائِقُ ، وَ لَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ مِنْهُ الطَّرَائِقُ ، وَ لَا يَخْذُلُكَ عِنْدَ الْحَقَائِقِ ، وَ إِنْ تَنَازَعْتُمَا مُنْقَسِمًا<sup>۱</sup>ءِ اثْرَكَ .

«برای دنیای خود چنان عمل کن که گویا تو ایی الأبد در دنیا بطور جاودان زیست میکنی و برای آخرت چنان عمل کن که گویا تو فردا خواهی مرد!

و اگر اراده داری که عزیز بشوی بدون عشیره و یاران ، و صاحب هیبت گردی بدون قدرت و سلطنت ، پس برای حصول این مقصود از پستی و کاستی معصیتِ خدا خارج شو ، و در بلندی و رفعت طاعت خداوند عزّ و جلّ درآ .

۱- در کتاب «معالی السبطين» مُنْقَسِمًا ضبط کرده است .

و اگر حاجتی تو را وادار کند که ناچار با افرادی مصاحبت و همنشینی کنی، پس برای خود مصاحب و همنشینی اختیار کن که این مصاحبت موجب زینت و احترام تو گردد، و اگر او را خدمت کنی تو را حفظ کند، و اگر از او کمکی بخواهی تو را کمک کند، و اگر سخنی گوئی گفتار تو را تصدیق کند و صحّه بگذارد، و اگر با کسی بخواهی در اُفتی و با شدّت رفتار کنی صّولت تو را محکم کند، و اگر بخواهی دستت را به کرم و عطا دراز کنی مانع این نشود بلکه خود در این امر مساعدت نماید، و اگر در توفتور و رخنه‌ای پیدا شد فوراً آن را ببندد و مسدود کند، و اگر از تو نیکی ببیند آن را به حساب آورد و دستخوش نسیان قرار ندهد، و اگر تواز او چیزی خواستی به تو بدهد، و اگر در مواقع ضرورت و نیاز از خواستن امتناع و رزیدی خود او ابتدا به دادن کند، و بدون سؤال رفع ضرورت و حاجت از تو بنماید، و اگر بعضی از حوادث و ناملايمات بر او وارد شود، مراتب دوستی تو با او چنان باشد که تو را به رنج و ناراحتی اندازد.<sup>۱</sup>

آن رفیق همنشین، کسی باشد که از ناحیه او هیچگاه ناراحتی و

۱- در نسخه «بحار» طبع کمپانی و طبع حیدری چنین آورده است که :  
وَإِنْ نَزَلَتْ إِحْدَى الْمُلِمَّاتِ بِهٖ سَاءَكَ .

و لذا ما بدون تصرّف همان را در اینجا ترجمه کردیم ولیکن در کتاب «معالی السّبطين» که او هم از «بحار» نقل کرده است اینطور آورده است که :  
وَإِنْ نَزَلَتْ بِكَ إِحْدَى الْمُلِمَّاتِ وَاَسَاكَ .  
یعنی اگر به تو بعضی از شدائد و گرفتاری‌های روزگار برسد مواسات کند .  
و البته این معنی صحیح‌تر و مناسب‌تر است .

گرفتاری به تو نرسد، و راه‌های زندگی بر تو تغییر نپذیرد، و در مواقع وصول به واقعیّات و حقائق تو را تنها و ذلیل و مخدول نگذارد و اگر در چیزی که باید بین شما قسمت گردد، نوبت به منازعه رسید و در تقسیم دچار گفتگو و جدال شدید، تو را بر خود مقدّم دارد.»

**جُناده** به دنبال این مطلب میگوید: پس از آنکه حضرت مجتبی علیه السّلام این مواعظ را بیان فرمودند نفَسشان قطع و رنگ آن حضرت زرد شد تا حدّیکه چنین پنداشتم که در هماندم جان خواهند داد. در این حال حضرت امام حسین علیه السّلام با اُسودبن اَبی الأَسود داخل شدند و سیدالشّهداء خود را به روی برادر انداخت و سر و صورت او را بوسید، و سپس در نزد او نشست، و هر دو با یکدیگر به نجوی و آهستگی سخنانی گفتند. و اَبوالأَسود ناگاه گفت: **إِنَّا لِلَّهِ** روح حضرت حسن به عالم باقی شتافت.

و حضرت امام حسن به برادرشان حضرت امام حسین علیهما السّلام وصیّت کردند؛ و رحلتشان روز پنجشنبه در آخر ماه صفر سنّه پنجاه از هجرت بود، در حالیکه چهل و هفت سال داشتند و در بقیع دفن شدند.<sup>۱</sup>

آن حضرت بواسطه زهری که **جُعدّه** - که دختر **أشعث بن قیس**

---

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، جلد دهم، ص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ و طبع حیدری، جلد ۴۴، ص ۱۳۸ تا ص ۱۴۰؛ و این روایت را در «معالی السّبطين (فی أحوال السّیّدین الإمامین الحسن والحسین علیهما السّلام)» در ص ۳۴ از «بحار الأنوار» روایت کرده است.

کندى است - به دستور معاویه به حضرتش خورانید ، به شهادت رسید . جعده دختر ام فروه خواهر ابوبکر است و دختر عمه عائشه است .

مرحوم صدوق روایت میکند از محمد بن ابراهیم بن اسحاق از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از حضرت امام رضا از پدرش موسی بن جعفر ، از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام که فرمود : چون وفات حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام رسید گریه کرد .

فَقِيلَ لَهُ : يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَبْكِي وَ مَكَانَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِي أَنْتَ بِهِ ، وَقَدْ قَالَ فِيكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا قَالَ ، وَقَدْ حَجَّجْتِ عِشْرِينَ حَجَّةً مَاشِيًا ، وَقَدْ قَاسَمْتِ رَبَّكَ مَالَكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى النَّعْلَ وَ النَّعْلَ ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصْلَتَيْنِ لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ فِرَاقِ الْأَحِبَّةِ .<sup>۱</sup>

«به آن حضرت عرض کردند : ای پسر رسول خدا ! شما چگونه گریه می کنید ، در حالیکه منزلت شما با رسول الله این چنین منزلتی است ، و رسول الله درباره شما آن چنان و آن چنان فرموده است ، و دیگر آنکه شما بیست بار با پای پیاده برای ادای مناسک حج به

۱- «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ، ص ۱۳۳ و ۱۳۴ ؛ و «عیون أخبار

الرضا» طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۱۹۷



بیت الله الحرام رفته‌اید، و سه بار، تمام مال خود را با فقرا بالمُنَاصِفَه تقسیم نمودید حتی از تقسیم نعل‌های خود دریغ ننمودید؟

حضرت فرمود: گریه من برای دو چیز است: یکی برای هَوْلِ مُطَّلَع، دهشت و اضطرابی که در حال تجلّی مقام حضرت احدیّت دست میدهد. دوّم برای فراق أَحِبِّهِ و دوری محبّان و محبوبان من.»

وَ دَخَلَ عَلَيْهِ أَخُوهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: كَيْفَ تَجِدُ نَفْسَكَ؟ قَالَ: أَنَا فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى كُرْهِ مَنِّي لِفِرَاقِكَ وَ فِرَاقِ إِخْوَتِي. ثُمَّ قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ عَلَيَّ مَحَبَّةِ مَنِّي لِلِقَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ وَ جَعْفَرَ وَ حَمْزَةَ. ثُمَّ أَوْصَى إِلَيْهِ.<sup>۱</sup>

۱- «بحار» ج ۱۰، ص ۱۳۳، ط - کمپانی، از «عیون المعجزات»:

«برادرش امام حسین علیه السلام بر او وارد شد پس عرضه داشت: خودت را چگونه می‌یابی؟

امام حسن علیه السلام فرمود: من در آخرین روز از دنیا و اولین روز از آخرت هستم در حالیکه مفارقت و جدا شدن از تو و برادرانم بر من مکروه است. سپس فرمود: استغفرالله؛ در حالیکه دوستدار و علاقمند به ملاقات و دیدار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امیر المؤمنین و فاطمه و جعفر و حمزه هستم.

سپس آن حضرت به برادر خود وصیت نمود.»

# مجلس شانزدهم

امید عفو در باره تضعیفی که راه وصول حقایق اندازد



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>١</sup>

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمْ لَمَلَكَاتُ الظَّالِمِينَ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ  
قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً  
فَتَهَاجِرُوا فِيهَا فَأَوْلَسْنَاكُمْ مَا وُيُهِمُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا \* إِلَّا  
الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ  
لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا \* فَأَوْلَسْنَاكُمْ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ  
عَفْوًا غَفُورًا .

(آيات نود و هفتم تا نود و نهم ، از سوره نساء : چهارمین سوره از

قرآن کریم)

فقهاء شیعه رضوانُ الله عليهم بلکه جميع فقهای اسلام اتّفاق

---

١- مطالب گفته شده در روز شانزدهم ماه مبارک رمضان .

و إجماع نموده‌اند بر آنکه جمیع تکالیف إلهیه مشروط به علم و قدرت است، و این دو صفت را از شرائط عامه تکلیف میدانند؛ بدین معنی که اختصاص به بعضی از اوامر یا نواهی حضرت پروردگار ندارد، بلکه در تمام تکالیف باید در مکلفین این دو شرط متحقق باشد تا آنکه تکلیف درباره آنها تحقق یابد و یا منجز گردد.

اما درباره علم استدلال می‌کنند اولاً به آیه کریمه:

وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا<sup>۱</sup>.

«روش و سنت ما نیست که عذاب کنیم مگر پس از آنکه پیامبری را بفرستیم و حجّت را تمام کنیم.»

و به آیه کریمه:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ<sup>۲</sup>.

«و ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش تا آنکه برای آنان روشن سازد (احکام و تکالیف و سنن و آداب و اخلاق و عقائد و توحید را بیان کند) و پس از بیان نمودن و اتمام حجّت، خداوند افرادی را که مخالفت کنند به اراده خود گمراه کند و افرادی را که اطاعت نمایند به اراده خود هدایت فرماید.»

و به آیه کریمه:

۱- ذیل آیه ۱۵، از سوره ۱۷: الإسراء

۲- آیه ۴، از سوره ۱۴: ابراهیم

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّٰ عَنْ بَيِّنَةٍ ۱.

«برای آنکه هر کس که بواسطه معصیت و گناه به هلاکت رسد ، از روی حجت و دلیل باشد ؛ و هر کس که بواسطه اطاعت و حصول ثواب زنده میگردد ، نیز از روی حجت و دلیل باشد.»

و به آیه کریمه :

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ ۲.

«و اگر ما ایشان را هلاک میکردیم قبل از بیینه و تمامی بیان و حجت ، در مقام اعتراض بر آمده و می گفتند : ای پروردگار ! چرا تو پیامبری نفرستادی تا ما از آیات تو علم و اطلاع حاصل نموده و متابعت آنها را بنمائیم پیش از آنکه عذاب تو به ما برسد و ما را دستخوش ذلت و بدبختی قرار دهد؟»

و نیز به بسیاری از آیات که در آنها لفظ «بیینه» بکار رفته و عذاب خدا را در امت های پیامبران گذشته منوط و مشروط به آن نموده است . و نیز استدلال می کنند به «حدیث رفع» و اصل این حدیث شریف در «خصال»<sup>۳</sup> شیخ صدوق ، در باب التسعة ؛ و در «أصول کافی»<sup>۴</sup> در باب ما رُفِعَ عَنِ الْأُمَّةِ طَيِّبٌ دو حدیث ؛ و در

۱- قسمتی از آیه ۴۲ ، از سوره ۸: الأنفال

۲- آیه ۱۳۴ ، از سوره ۲۰: طه

۳- «خصال» طبع حروفی ، ص ۴۱۷

۴- «أصول کافی» جلد دوم ، ص ۴۶۲ و ۴۶۳

«تحف العقول»<sup>۱</sup>؛ و در «وسائل الشیعة»<sup>۲</sup> از شیخ صدوق می‌باشد .  
 گرچه در الفاظ این حدیث مختصر اختلافی وجود دارد لیکن در معنی  
 با یکدیگر اختلافی ندارند . و ما این روایت را در اینجا طبق الفاظ  
 وارده در کتاب «خصال» می‌آوریم :

شیخ صدوق گوید : حدیث کرد ما را محمد بن احمد<sup>۳</sup> بن یحیی  
 عطار از سعد بن عبدالله از یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از  
 حرز بن عبدالله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت :  
 رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است :

رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ: الْخَطُّ وَالنَّسِيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا  
 لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ  
 وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْتَقِ بِشَفَةِ .

«از امت من مؤاخذه و عذاب درباره‌ی نه چیز برداشته شده است :  
 اول : کارهایی را که از روی خطا بجا می‌آورند و در عمل به آن  
 تعمّدی ندارند و از روی قصد نمی‌کنند .

دوم : کارهایی را که از روی فراموشی و نسیان بجا می‌آورند و در  
 حال توجّه و یادآوری نیستند .

۱- «تحف العقول» ص ۵۰

۲- «وسائل» کتاب الصلوة ، ج ۱ ، ص ۵۱۶ ، از طبع امیر بهادر ، باب عدم  
 بطلان الصلوة بترك شىء من الواجبات سهواً أو نسياناً أو جهلاً أو عجزاً عنه أو  
 خوفاً أو إكراهاً عدا ما استثنى بالنص

۳- ضبط صحیح «احمد بن محمد» است ، چنانکه «وسائل الشیعة» هم  
 که از «خصال» نقل نموده به همین صورت ضبط کرده است .

سوم: کارهائی را که از روی اکراه بجای آورند؛ یعنی خود میل بجا آوردن آنها ندارند ولیکن شخص دیگری آنها را به این عمل اکراه میکند مثل آنکه ظالمی میگوید: اگر روزه ماه رمضان را نخوری تو را می‌کشم.

چهارم: کارهائی را که ندانسته به جای می‌آورند؛ مثل آنکه نمیدانند که از طرف خدا فلان تکلیف وارد شده است و ترک می‌کنند؛ اگر این ندانستن مستند به تقصیر خود آنان نبوده باشد.

پنجم: کارهائی را که از عهده آنان خارج است و قدرت و توانائی آنها را ندارند.

ششم: کارهائی را که از روی اجبار و ضرورت انجام دهند؛ مثل آنکه ظالم مقتدری آنها را بخواباند و در ماه رمضان آب در حلق آنان بریزد، یا در امور زندگی و معیشت - که خارج از مقدار کفاف نباشد - ضرورت اقتضا کند که قرض ربوی بگیرند.

هفتم: حسد کردن است در دل، بدون آنکه این حسد را اظهار نماید و در خارج وسائل سلب آن نعمتی را که بر اساس آن به محسود حسد برده است به کار برد.

هشتم: به فال بد گرفتن؛ چون انسان نباید هیچ چیز را به فال بد بگیرد و روی آن ترتیب اثر دهد، و هر وقت در دلش فال بدی آمد باید اعتنا نکند و بر عکس آنچه را که فال زده عمل کند و دنبال کار را بگیرد؛ ولی ورود فال بد در دل بدون اختیار و بدون ترتیب اثر، گناه ندارد و مورد مؤاخذه واقع نخواهد شد.



نهم: بعضی از خطوراتی که بر دل او میزند و دربارهٔ مبدأ آفرینش جلّ و عزّ شکّ میکند و مثلاً با خود میگوید: این مخلوقات را خدا خلق کرده پس خالق خدا کیست؟ و نظیر این قسم تفکراتی که خلاف واقع و راجع به ارتباط عالم خلق با عالم ربوبی است. این خطورات اگر که بدون اختیار گاهی عارض شود و انسان به زبان نیاورد و بازگو نکند مؤاخذه و گناه نخواهد داشت.»

باری در اینجا یک موضوع تذکّرش لازم است و آن اینکه: عدم تکلیف تجیزی و عدم مؤاخذه و عقاب در صورت عدم علم به احکام، در صورتی است که مکلف در مقام تفحص از دلیل برآمده و أحياناً برخورد به دلیل نکرده است، و اما در صورت تقصیر و دنبال دلیل نرفتن و در مقام فحوص بر نیامدن، در این صورت عقاب و مؤاخذه به جای خود باقی است گرچه مکلف نسبت به حکم جاهل باشد.

و ما برای نمونه در اینجا به ذکر چند حدیث می پردازیم:

اول: در «محاسن» شیخ برقی روایت کرده است از پدرش از یونس بن عبدالرحمن از ابوجعفر أحول - که همان محمد بن نعمان مؤمن الطاق بوده باشد - از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند:

لَا يَسْعُ النَّاسَ حَتَّى يَسْأَلُوا أَوْ يَتَفَقَّهُوا. ۱

۱- «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظلم، ص ۲۲۵؛ و «بحار الأنوار» ج اول - کمپانی، باب طلب العلم، ص ۵۷، از «محاسن»

«مردم در اختیار و گشایش نیستند که دنبال احکام و مسائل و معارف دین نروند و بدین جهت به علّت نداشتن علم عمل نکنند؛ بلکه حتماً باید یا بروند و بپرسند و از علماء اخذ کنند، و یا خود به مرتبه فقاقت و اجتهاد برسند.»

و به این روایت شریفه می توان استدلال کرد بر لزوم تقلید برای افرادی که قوّه استنباط احکام را ندارند، و انحصار حکم بطور کلی در تقلید یا اجتهاد، و عدم جواز احتیاط کما ذهب إلیه المشهور.<sup>۱</sup>

۱- نظر حقیر در کیفیت عمل، عدم جواز احتیاط است فی الجملة کما ذهب إلیه المشهور. و برای این مدّعی أدله‌ای موجود است که محلّ آن در فقه باید ذکر شود و عمده آن دو وجه است:

اول عدم تعارف این قسم از احتیاطات در زمان معصومین است، خصوصاً إذا لزم التکرار فی العبادة.

دوم اینکه عبادت از روی احتیاط مقرون به شکّ و تردید در نیت است؛ و این حال تردید کم کم منجرّ به وسواس می‌گردد و قاطعیّت را از مؤمن می‌گیرد و عبادتی که باید نتیجه‌اش تقرّب باشد نتیجه بعکس میدهد، و مؤمن را پیوسته دو دل و در وادی احتمال و تردید که محلّ شیطان و ورود خواطر او است نگاه میدارد و این همان بُعدی است که صد در صد خلاف راه یقین و تقرّب است.

و بطور کلی دأب و سنت اسلام بر این است که افراد امت را در اعمال خود قاطع گرداند و از ریب و شکّ خارج کند؛ زیرا بالأخره کثرت ریب و تردید در اعمال به حالت شکّ و تردید در نفوس سرایت نموده و نسبت به صاحبان آن حالت تزلزل و اضطراب پدید می‌آورد، و این حالت از امراض مهلکه نفس است و موجب یأس از رحمت خدا خواهد شد؛ زیرا دائماً هر عملی را که انجام میدهد نمیداند آیا این مورد تکلیف و مقرّب است یا نه؟

و لذا هیچ در دوران امامت ائمهٔ اثنی عشر سلام الله علیهم دیده نشده،

دوم: نیز در «محاسن» أحمد بن محمد بن خالد برقی روایت میکند از پدرش و موسی بن قاسم از یونس بن عبدالرحمن از بعض اصحاب آن دو نفر، که او گفت: از حضرت أبوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام سؤال شد:

هَلْ يَسْعُ النَّاسُ تَرْكُ الْمَسْأَلَةِ عَمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: لَا. ١  
 «آیا مردم در اختیار و گشایش هستند که در اموری که بدان محتاجند و مورد عمل آنهاست از رجوع به امام و اهل علم خودداری نموده و سؤال را ترک کنند؟ حضرت فرمود: نه.»

در این روایت نیز لزوم و وجوب تقلید صریحاً بیان شده است.  
 سوم: نیز در «محاسن» از برقی از حسین بن یزید نوفلی از إسمعیل بن أبی زیاد سکونی از حضرت امام جعفر صادق از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

---

«و دأب اصحاب و فقهاء هم نبوده است که شخصی را که مثلاً در نمازهای خود تردید دارد او را وادار به إعاده یا قضاء بنمایند و مثلاً به شخصی که نمازهای خود را ادا کرده و در صحت آن شک دارد او را از باب احتیاط ترغیب به قضاء آنها بنمایند؛ بلکه همیشه امر قاطعانه به نوافل نموده‌اند و گفته‌اند که: نوافل جبران کمبود نمازهای فریضه را می‌نماید؛ چنانچه از روایات وارد در این باب بخوبی معلوم است که فقط در صورت ترک نماز امر به قضاء نموده‌اند، و حتی در صورت ترک نوافل امر به قضاء آنها نموده‌اند.»

١ - «محاسن» برقی، ج ١، کتاب مصابیح الظلم، ص ٢٢٥؛ و «بحار الأنوار» ج ١ - کمپانی، باب طلب العلم، ص ٥٧

أَفَّ لِكُلِّ مُسْلِمٍ لَا يَجْعَلُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ يَوْمًا يَتَفَقَّهُ فِيهِ أَمْرَ دِينِهِ  
وَيَسْأَلُ عَنْ دِينِهِ. وَرَوَى بَعْضُهُمْ: أَفَّ لِكُلِّ رَجُلٍ<sup>۱</sup>.

«اف باد بر هر مسلمانی که در بین ایام هفته یکروز را برای امور دینی خود از پرسیدن مسائل و تفقّه در علوم و معارف آن قرار ندهد. و بعضی روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود: اف باد بر هر مردی.»  
چهارم: شیخ مفید در «مجالس» در تفسیر آیه مبارکه: قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ<sup>۲</sup> حدیث کرده است از ابوالقاسم جعفر بن قولویه از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم از مسعدة بن زیاد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در وقتی که از آن حضرت از تفسیر گفتار خدای تعالی فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ سؤال شد شنیدم که فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْعَبْدِ: أَكُنْتَ عَالِمًا؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ قَالَ لَهُ: أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ؟ وَإِنْ قَالَ: كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ: أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ؟ فَيَخْصِمُهُ فِتْلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ<sup>۳</sup>.

«چون روز قیامت فرا رسد در مقام سؤال و عرض، حضرت پروردگار به بنده خود خطاب میکند: آیا در مسائل و احکام و معارف

۱- همان مصدر

۲- صدر آیه ۱۴۹، از سوره ۶: الأنعام

۳- «أمالی» مفید، طبع نجف، مجلس سی و پنجم، ص ۱۷۲؛ و «بحار

الأنوار» کمپانی، جلد اول، باب طلب العلم، ص ۵۷

دینیّه خود که راجع به اعمال تو بود علم داشتی ؟  
 اگر در جواب بگوید : بلی علم داشتیم ! خداوند میگوید : پس  
 چرا عمل نکردی به آنچه علم داشتی ؟  
 و اگر در پاسخ بگوید : علم نداشتم ! خداوند میگوید : پس چرا  
 یاد نگرفتی تا اینکه بتوانی عمل کنی ؟ و چون در این مخاصمه و این  
 طرز محاجّه ، بنده محکوم میگردد پس همیشه حجّت و برهان بالغه  
 اختصاص به خدا دارد.»

تا اینجا آنچه را که بیان شد راجع به لزوم علم بود .  
 و اما راجع به لزوم قدرت در تحقّق تکالیف الهیه ، و علاوه بر  
 قدرت عقلی ، قدرت شرعی که همان سعه و عدم پیدایش عسر و  
 حرج باشد ، می توان به آیاتی از کلام الله مجید استدلال نمود :

۱- وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ .<sup>۱</sup>  
 «و حَقّاً که خداوند شما را مورد عفو و مغفرت خود قرار داد ، و  
 خدا همیشه نسبت به مؤمنان دارای فضل است.»

فضل به معنای زیادی است ؛ یعنی بیشتر از مقدار قدرت إفاضه  
 میکند و پیوسته آنان را در سعه نگه میدارد و همیشه در برابر تکالیف  
 خود مقداری از تحمّل و توان را برای مؤمنان باقی میگذارد .

۲- إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ  
 لَا يَشْكُرُونَ .<sup>۲</sup>

۱- ذیل آیه ۱۵۲ ، از سوره ۳: آل عمران

۲- ذیل آیه ۲۴۳ ، از سوره ۲: البقره ؛ و ذیل آیه ۶۱ ، از سوره ۴۰: غافر

«به درستی که خداوند دارای فضل و اعطای زیادی است به تمام مردم ولیکن اکثریت مردم سپاسگزار نیستند.»  
 ۳- وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>.  
 «ولیکن خداوند دارای مقام فضل و اعطای زیادی نسبت به تمام عالمیان است.»

و نظیر این آیات که پروردگار را با صفت «فضل» توصیف نموده است، در قرآن کریم بسیار است.

البته همانطور که یکی از مصادیق «فضل» عطا نمودن بیش از مقدارِ حقّ پاداش است، یکی از مصادیق آن نیز کمتر از مقدارِ قدرتِ عقلی تکلیف نمودن و برای مُکَلَّف سعه و گشایش و طاقتی باقی گذاردن است.

۴- يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ<sup>۲</sup>.

«خداوند پیوسته برای شما آسانی و سهولت در اوامر و تکالیف خود را خواسته است و هیچگاه برای شما سختی و عسرت و در مضیقه افتادن را نخواستّه است.»

۵- مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ  
 وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ<sup>۳</sup>.

«خداوند نخواستّه است که برای شما مشکلات و سختیها را

۱- ذیل آیه ۲۵۱، از سوره ۲: البقرة

۲- قسمتی از آیه ۱۸۵، از سوره ۲: البقرة

۳- ذیل آیه ۶، از سوره ۵: المائدة

قرار دهد، ولیکن خواسته است که شمارا از هر آلودگی پاک و تطهیر کند و نعمتش را بر شما تمام نماید، امید است که شما سپاسگزار باشید.»

۶- هُوَ اجْتَبَيْكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ اٰبِيكُمْ اِبْرَاهِيْمَ هُوَ سَمَّيْكُمْ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ قَبْلُ .<sup>۱</sup>

«خداوند شمارا برگزید، و از میان جمیع امت‌ها انتخاب فرمود و در احکام و سنت‌های دینی برای شما تکلیف سخت و دشوار قرار نداد؛ این آئین پدر شما ابراهیم است که از قبل شمارا مسلمان نامیده است.»

۷- لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا مَا اٰتٰيَهَا .<sup>۲</sup>

«خداوند به صاحب نفسی تکلیف ننموده است مگر به مقداری که از قدرت و توان به او عنایت نموده است.»

۸- لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اٰكْتَسَبَتْ رَبِّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا رَبِّنَا وَ لَا تَحْمِلُ عَلَيْنَا اِضْرًا كَمَا حَمَلْتُهُ عَلٰى الْاٰذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبِّنَا وَ لَا تُحْمِلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ ؕ وَ اَعْفُ عَنَّا وَ اَغْفِرْ لَنَا وَ اَرْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلٰنَا فَاَنْصُرْنَا عَلٰى الْكٰفِرِيْنَ .<sup>۳</sup>

مفاد این آیه تقاضاها و تمناهایی است که در شب معراج

۱- قسمتی از آیه ۷۸، از سوره ۲۲: الحجّ

۲- قسمتی از آیه ۷، از سوره ۶۵: الطلاق

۳- آیه ۲۸۶، از سوره ۲: البقرة

رسول الله صلی الله علیه وآله از پروردگار عظیم الشان نمودند، و خداوند رحیم آن دعاها و درخواست‌ها را بر آورد؛ چنانکه در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» و در «تفسیر عیاشی» وارد است که: چون در شب معراج رسول الله به آسمانها عروج نمودند، در ضمن مطالبی که بین ایشان و مقام عظمت حضرت پروردگار جلّ و عزّ ردّ و بدل شد، یکی همین در خواستهای بود که خداوند به دل پیغمبر الهام فرمود که از خدا بخواهد و پیغمبر نیز خواست و خدا آن خواهش‌ها را مستجاب نمود، پس از آنکه خداوند تکلیف را مشروط به مقدار وُسع تقدیر فرموده بود.

پیغمبر چنین در خواست نمود که: ای پروردگار ما! ما را مورد مؤاخذه خود قرار مده، اگر ما در امری از امور نسیان کردیم و فراموش نمودیم یا آنکه خطا و اشتباه کردیم!

پروردگار خطاب فرمود: من تو را مورد مؤاخذه قرار نمیدهم. پیغمبر در خواست نمود که: ای پروردگار ما! کارهای سخت و مشکل را بر عهده ما قرار نده، از آن کارهای سخت و مشکلی که بر امت‌های پیامبرهای گذشته قرار دادی!

پروردگار خطاب فرمود: کارهای سخت را بر عهده تو قرار نمیدهم.

پیغمبر در خواست نمود که: ای پروردگار ما! بر ما تحمیل مکن کارهایی را که ما طاقت حمل آن را نداریم، و از مادرگذر و پیامر ما را و رحمت خود را بر ما بفرست، تو یگانه سید و صاحب اختیار و



مولای ما هستی ، و پس از این ما را بر گروه کافران پیروز گردان !  
 پروردگار خطاب فرمود : من این تقاضاهای تو را برآوردم و این  
 خواسته‌ها را به تو و به امت تو دادم .

و سپس حضرت صادق علیه السلام که راوی این حدیث هستند  
 فرمودند : هیچ میهمانی گرامی‌تر از رسول خدا بر خداوند تعالی وارد  
 نشده است که چنین خصلت‌هایی را از خدا طلب کند و خدا قبول  
 فرماید .<sup>۱</sup>

حال که دانستیم تکالیف الهیه مشروط به علم و قدرت است ،  
 بنابراین در روز بازپسین و یا در عالم برزخ از افرادی که قدرت بر انجام  
 تکالیف را نداشته‌اند ، و یا در فراگرفتن آن مقصّر نبوده بلکه قاصر  
 بوده‌اند و بالنتیجه مخالفت اوامر حاصل شده است ، مؤاخذه و یا  
 عذابی صورت نخواهد گرفت .

یکی از دستجاتی که امید عفو درباره آنان است مستضعفین  
 هستند ؛ ولی آن دسته از مستضعفین که راه وصول به حقائق را ندارند .  
 پس مستضعفین نیز به دو گروه منقسم میشوند :

---

۱- قسمتی است از حدیث طویلی که در «تفسیر علی بن ابراهیم» در اول  
 سوره اسراء (ص ۳۶۸ تا ص ۳۷۷ از طبع سنگی) راجع به معراج رسول الله  
 صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است و این فقرات از آن را در ص ۸۶  
 ضمن تفسیر همین آیه ۲۸۶ سوره بقره آورده است ؛ و «تفسیر عیاشی» ضمن  
 تفسیر همین آیه ج ۱ ، ص ۱۵۸ ؛ و در «بحار الأنوار» در جلد ششم - کمپانی که در  
 احوالات رسول الله است در باب معراج در ص ۳۷۷ ، از «تفسیر علی بن ابراهیم»  
 و در ج ۱۸ ، جزء دوم ، ص ۱۶۴ از «تفسیر عیاشی» آورده است .

اول مستضعفینی که راه وصول به حقائق را دارند .  
 دوم مستضعفینی که راه وصول به حقائق را ندارند .  
 و برای توضیح این معنی ناچاریم نخست لفظ مستضعف را  
 تفسیر بنمائیم :

مستضعفین در لغت قرآن کسانی هستند که در روی زمین مورد  
 تعدی و غلبه افراد ستمگری قرار گرفته و در نتیجه سبطه و استیلا  
 آنان ، اختیار و آزادی خود را از دست داده و در تحت قیمومت آن  
 طائفه ستمگر قرار گرفته اند .

و مستکبرین در مقابل مستضعفین ، افرادی هستند که بر اساس  
 سرکشی و بلندپروازی پیوسته در صدد تجاوز به حقوق اولیة مردم  
 ضعیف بوده و با انواع حیله و خدعه‌ها آنان را مورد تعدی و تجاوز  
 قرار میداده اند .

پس استکبار در مقابل استضعاف است ؛ و در قرآن کریم از  
 مستکبرین به لفظ مَلَأَهم تعبیر شده است ؛ یعنی افرادی که از نقطه نظر  
 شخصیت‌های اجتماعی جائزانه ، و موقعیت‌های ظالمانه خود پُر  
 بوده و نقطه خالی به جای نگذارده بودند .

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ  
 طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ  
 مِنَ الْمُفْسِدِينَ \* وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ  
 وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ .<sup>۱</sup>

۱- آیه ۴ و ۵ ، از سوره ۲۸ : القصص

«بدرستی که فرعون در روی زمین سرکشی نمود و ساکنین روی آنرا دسته دسته منقسم نمود و بر یک دسته از آنان تعدی و تجاوز نموده سیطره و استیلا یافت و آنانرا در چنگال قدرت و قهر خویش ضعیف و فاقد ارزش و قدرت نمود، بطوریکه پسران آنها را سر میبرد و زنان آنان را نگاه میداشته به بیگاری و أحياناً به أعمال منافی عفت و امیداشت، و حَقّاً که فرعون از مفسدین در روی زمین بود.

و دأب و سنت اختیاریه ما بر آن مقرر شده است که: بر کسانی که در روی زمین ضعیف شمرده شدند و مورد استضعاف قرار گرفتند عنایت خود را مبذول داشته و آنان را در روی زمین از پیشوایان قرار دهیم، و آنان را وارث زمین و قدرت‌های مُسخره در آن گردانیم.»

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَلَاحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِءَ مُؤْمِنُونَ \* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِءَ كَفِرُونَ .<sup>۱</sup>

«مردم جاه‌منش و بلندپرواز مستکبر از قوم صالح پیامبر خدا، به آن دسته از مستضعفینی که به آن حضرت ایمان آورده بودند گفتند: آیا شما میدانید که صالح از طرف پروردگارش به پیامبری فرستاده شده است؟

آنها در پاسخ گفتند: ما به تمام آنچه را که صالح از طرف خدا آورده است ایمان داریم.

مردم مستکبر و متعدی به حقوق ضعیفاء گفتند: ما به تمام آن

۱- آیه ۷۵ و ۷۶، از سوره ۷: الأعراف

چیزهائی که شما به آنها ایمان آورده‌اید کافر هستیم!»

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ \* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا أَمْ نَحْنُ صَادِقُونَ كُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ \* وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرٌ آلِيلٌ وَ النَّهَارُ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لِمَا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُعْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱.

این آیات راجع به مستضعفینی است که راه وصول به حقائق را دارند و معهذا کوتاهی کرده‌اند.

«ای پیامبر ما! کاش میدیدی افراد مستکبر و مستضعف از ستمگران را که بر نفس‌های خود ستم نموده، و هر دو دسته در پیشگاه پروردگارشان روز قیامت در مقام عرض و سؤال، بازداشت شده‌اند که چگونه بعضی از آنان میخواهند جرم و گناه را به گردن دیگری اندازند.

مردم مستضعف (که مورد تعدی و تجاوز در حقوق خود از طرف مستکبرین قرار گرفته و میتوانسته‌اند یا رفع ستم نموده و از زیربار استکبار آنان خارج شوند و خود را از استضعاف به‌دراورند، و یا لأقل مهاجرت و کوچ کنند از آن محلّ به محلّ امن و امانی که

۱- ذیل آیه ۳۱ و آیه ۳۲ و ۳۳، از سوره ۳۴: سبأ

آزادانه بتوانند تکالیف الهیه را بجای آورند ، ولی کوتاهی نموده و در تحت قیمومت و استکبار آنان بوده‌اند) به مردمان مستکبر میگویند : گناهی که ما نمودیم به گردن شماست ، چون اگر شما نبودید و بر ما تسلط نداشتید هر آینه ما ایمان می‌آوردیم و به اعمال دینیّه خود مشغول میشدیم !

مردمان بلندمنش و مستکبر در پاسخ به مستضعفین میگویند : آیا ما به اجبار و اضطراب شما را از راه هدایت بازداشتیم ، بعد از آنکه شما با عقل‌های خود حق را شناختید و حجّت‌های الهیه بر شما فرود آمد ؟ نه ، بلکه خود شما به سوء اختیار از تعلیمات و تبلیغات ما تبعیت نمودید و بنابراین خود شما مجرم خواهید بود .

در این حال گروه مستضعفین به گروه مستکبرین میگویند : بلکه گرفتاری‌های روزگار و موقعیت تاریخ و اقتضائات و امکاناتی که زمان برای ما پیش آورد و شما ما را بدین اعمال زشت امر نمودید ، موجب آن شد که خدا را فراموش کنیم و برای او در امور زندگی شرکاء و أندادی از قبیل رؤساء ظالم و حُکّام جائر و غیر ذلك قرار دهیم تا بالأخره از راه توحید و ایمان و صراط مستقیم منحرف شده طریق ضلالت را بیمائیم .

آری ، آنان چون طلیعه و آثار عذاب را - که در نتیجه عملشان عائد آنها میگردد - مشاهده نمودند در دل خود اسف خورده و ندامت و پشیمانی تمام سویدای ضمیر آنان را میگیرد .

و فرشتگان غضب الهی غل‌ها و زنجیرهای گران بار را در

گردن‌های کافران قرار خواهند داد و به آنها میگویند: این جزا و پاداش مگر غیر از همان اعمالی است که شما در دنیا انجام میداده‌اید؟»

باری این آیات راجع به مقام عرض در قیامت است؛ ولی به مناسبت لفظ استکبار و استضعاف که در آنها بکار رفته است ما در اینجا، که بحث ما در برزخ و عقاب مستضعفین است، آورده‌ایم گرچه این بحث از جهتی عمومیّت دارد و می‌توان آن را، هم راجع به عذاب برزخی و هم راجع به عذاب قیامتی عنوان نمود.

حال که معنای استضعاف معلوم شد می‌گوئیم:

مستضعفین دو گروه هستند:

اول آنان که میتوانند خود را از استضعاف خارج کنند و بواسطه هجرت، خود را در محلّ امن و امان در آورده و به کارهای دینی خود ادامه دهند.

این افراد مورد مؤاخذة و عقاب واقع خواهند شد، زیرا گرچه در تحت شرائط قیمومت مستکبرین از اعمال دینی خود محروم بوده‌اند، ولی چون قادر به هجرت بوده‌اند پس قادر به اتیان اعمال و تکالیف دینی بوده و به جای نیاورده‌اند.

أصولیون میگویند:

الْوَجُوبُ بِالِاخْتِيَارِ لَا يُتَنَافَى الْإِخْتِيَارَ، وَ الْإِمْتِنَاعُ بِالِاخْتِيَارِ لَا يُتَنَافَى الْإِخْتِيَارَ؛ یعنی: اگر روی مقدمات اختیاریّه انسان کاری را بر خود لازم گرداند یا بر خود محال و ممتنع نماید، این ایجاب و امتناع با اختیاری بودن آن کار تنافی نخواهد داشت.

دوم دسته‌ای از مستضعفین هستند که بهیچوجه قدرت فکری یا قدرت عملی برای خروج از زیر بار ستم مستکبرین را ندارند، و مهاجرت یا اصلاً به فکر و اندیشه آنها نمیرسد یا قدرت بر آنها ندارند. آیه‌ای که در قرآن مجید امید عفو را دربارهٔ مستضعفین می‌دهد راجع بخصوص این افراد است.

حال پردازیم به تفسیر آیه مبارکه‌ای که در مطلع گفتار ذکر شد تا ببینیم نکاتی که از آیه استفاده میشود چیست؟ و شرایط استضعافی که در صورت تخلف اوامر الهیه مورد رحمت خدا واقع میشود کدام است؟

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمْ آٰلَمَآئِكُمْ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا .

جماعتی از مردم هستند که به سبب مخالفت تکالیف الهیه و عدم تزکیهٔ نفس و تخلق به اخلاق ربانیه و عدم تحصیل معارف شرعیه و ملکات رحمانیه و لقای حضرت معبود جل و تعالی شأنه، به نفس‌های خود ظلم نموده و در نتیجه آن نفوس را در وادی حرمان اسیر و گرفتار و از ترقی و تکامل و وصول به مدارج و معارج انسانیت محروم، و در ظلمتکدهٔ بُعد و آثار آن از شهوات و غفلات متوقف ساخته‌اند.

و این محرومیت‌هایی که نصیب آنان شده است به علت استضعاف قوم مستکبری بوده است که آنها را تحت قیمومت خویش

گرفته و با سیطره و غلبه‌ای که بر آنان نموده است آنها را از حقوق اولیّه خود که آزادی در بجا آوردن مناسک دینیّه و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه شعائر الهی و تشکیل حکومت حقّه عدل و نصیفت اسلامی بوده است محروم کرده ، و در اعمال و رفتار شخصی و اجتماعی تابع خود نموده است .

فرشتگان قبض ارواح در حالیکه میخواهند جان آنانرا بستانند آنها را مخاطب قرار داده میگویند : کجا بودید شما و در چه موقعیت و شرائطی قرار داشتید ؟

چون این فرشتگان که بدانها میرسند و نفوس تیره و تاریک و محروم و جامد و راکد و تحت فشار کفر قرار گرفته آنها را می‌نگرند ، می‌فهمند که مصیبتی عظیم بر آنان رسیده است و دچار حرمان شدیدی شده‌اند ؛ لذا از روی تعجب - چون این بلا و مصیبت بسیار بزرگ بوده و انسان را از سطح عبودیت خدا ساقط نموده است - می‌پرسند : شما در چه محیط و اجتماعی زیست مینمودید و با چه شرائطی مواجه بودید که اینطور نفوس شما خراب و آسیب دیده است ؟

افرادی که در حال قبض روحنده پاسخ میدهند : ما از جمله مستضعفان در روی زمین بوده‌ایم ، که این بلا و ابتلا از ناحیه گروه مستکبر - که بر ما چیره شدند - دامنگیر ما شد ، و گرنه ما بخودی خود میل به انحراف نداشتیم و در تحت قیمومت ملت کفر بودن را که موجب سلب نورانیت نفس و سلب عبودیت پروردگار و اطاعت



پیامبرش بود ناگوار میداشتیم یا حدّ اقلّ بدان راضی نبوده و خوش نداشتیم!

فرشتگان میگویند: چرا شما هجرت نکردید؟ مگر این زمین پهناور خدا گنجایش شما را نداشت؟ میخواستید مهاجرت کنید به بلادی که با امن و امان و فراغت خاطر می‌توانستید در آنجا آداب دینی خود را بجای آورید و اقامه نماز کنید و ایتاء زکوة بنمائید و حدود الهیه را جاری سازید و در تحت ولایت و سرپرستی امام معصوم یا حاکم شرع مُطاع و مجتهد فقیه عادل بصیر و خبیر به امور درآئید و تشکیل حکومت و دولت اسلام دهید تا بتوانید اقامه نماز جمعه کنید، تا بتوانید حقّ مظلوم را از ظالم بستانید، تا بتوانید در مأذنه‌ها بدون خوف و تقیه اذان در دهید و با صدای الله اکبر هنگام نمازهای پنجگانه خفتگان را از خواب غفلت بیدار و به مساجد بکشانید.

پس چون مهاجرت به دارالاسلام یا به نقطه‌ای که بتوانید خود تشکیل حکومت اسلامی دهید و به احکام خدا عمل کنید برای شما ممکن بود و اختیاراً هجرت نمودید، مأوی و مسکن شما در جهنّم خواهد بود، و بد بازگشتی است بازگشت بسوی جهنّم.

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ  
حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا \* فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ  
اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا.

چون در بین مستضعفین جماعتی یافت میشوند که تمکن از

مهاجرت ندارند : یا تمکن فکری و عقلی و یا تمکن مالی و یا تمکن بدنی ، یا مثلاً عیاداً بالله در نقاط نزدیک و دسترس حکومت اسلامی نیست و قدرت مهاجرت به نقاط دور دست را ندارند ، مانند بعضی از مردان و زنان و فرزندان که هیچگونه حیل و چاره‌ای برای استخلاص خود در تحت قدرت خویش ندارند و هیچگونه راهی برای آزادی خود نمی‌اندیشند ؛ این جماعت از مؤاخذه فرشتگان قبض ارواح مصون و از حرکت و مصیر بسوی جهنم ایمنند ، زیرا امید است پروردگار از گناهان آنان در گذرد و البتّه خداوند درگذرنده و آمرزنده است .

غیر از آنچه ذکر شد نکاتی از این دو آیه استفاده میشود که شایان دقت است :

**نکته اول :** و جوب هجرت از دارالکفر به دارالإسلام ، زیرا توییح ملائکه به عدم هجرت مبنی بر امر به زندگی مرفهانه و اجتماع منزلی و مدنی نیست ، اینها اموری است که مشترک بین مؤمنان و کافران است ؛ بلکه مبنی بر لزوم زندگی دینی و مذهبی است که بتوان - در آن هجرت - به تکالیف الهیه پرداخت .<sup>۱</sup>

۱- در آیه ۴۱ ، از سوره ۲۲ : الحجّ بعد از آنکه در آیات سابقه بر آن خداوند اذن مقاتله و نبرد به افرادی که مورد ستم واقع شده‌اند و بدون حقّ از خان و مانشان بیرون رانده شده و جلای وطن نموده‌اند و ندایشان ربُّنا الله بوده است ، داده و حقّ تشکیل حکومت مستقلّ الهی را داده است ؛ أعمال آنانرا که پایه تشکیل چنین حکومتی است بیان میفرماید :

الَّذِينَ إِذَا مَكَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَخَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ

و چون میدانیم که دین اسلام دین جامع و کامل و کافلی است که در آن، امور اجتماعی و سیاسی به نحو احسن لحاظ شده، و اجراء حدود و احکام و اقامه جمعه<sup>۱</sup> و قضاء بین مسلمانان و سائر احکام

﴿وَنَهَوْنَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾.

یعنی تشکیل حکومت اسلام حتماً بر اساس اقامه نماز (نماز فردای و جماعت و جمعه و عید) و ایتاء زکوة و امر به معروف و نهی از منکر، که حتماً باید بوسیله حاکم فقیه عادل صورت گیرد، قرار خواهد گرفت.

۱- یکی از فرائض الهیه نماز جمعه است، که وجوب آن عینی تعیینی است برای تمام افراد تا روز قیامت، مگر نه طائفه که استثناء شده‌اند: صبی و مجنون و عبد و مریض و مرأه و مسافر و اعمی و همم و من کان علی رأس فرسخین.

ولیکن باید در جائی که منعقد میشود از هر طرف تا یک فرسخ نماز جمعه دیگری منعقد نشود، و حتماً باید اقامه آن بوسیله امام یا منصوب از قبیل امام به نصب شخصی یا نصب کلی، مانند ادله ولایت فقیه صورت گیرد و گرنه حرام و بدعت و باطل است. لیکن اقامه امام یا فقیه از شرائط وجوب، مانند شرطیت استطاعت نسبت به وجوب حج نیست بلکه از قبیل شرائط تحقق و وجود است مانند شرطیت طهارت نسبت به نماز.

و بناءً علیهذا بر جمیع مکلفین واجب است که این شرط را متحقق کنند؛ یعنی با تشکیل حکومت اسلام و امکان اقامه امام یا حاکم شرع مطاع بدون خوف و تقیه در جائی که اقامه حدود شرعیّه ممکن باشد و حاکم بدون پروا بتواند مصالح مسلمین را در خطبه بیان کند، این فریضه الهیه را بجای آرند و از ترکش که موجب موبقه مهلکه است بپرهیزند.

پس در زمان عدم اقامه این نماز یک فریضه مهم الهی عمداً ترک شده است، و وعده خذلان دنیوی و عذاب اخروی داده شده است. غایه الامر چون بدون اقامه مجتهد عادل مبسوط الید تحقق نمی‌پذیرد، باید مسلمانان

کَلِيَّةُ آن ، که باید به تَوْسُطِ حاکم شرع مُطَاع صورت گیرد ، از اُسَسِ اصیل و از دعائم لاینفک آن است ، لذا برای امکان عمل نمودن به تکالیف شرعیّه از امر به معروف و نهی از منکر و سائر دستورات و آداب اجتماعیّه‌ای که ذکر شد ، حتماً باید مهاجرت نمود به چنین نقطه‌ای که آنرا در لسان شرع «دارالاسلام» گویند ، و یا به نقطه دیگری در روی زمین و تشکیل حکومت اسلام داد در آن نقطه به دست حاکم شرع مطاع .

**نکته دوّم:** حرمت سکونت و توطّن در بلاد کفر ، خواه شخص مسلمان متوطّن جزء تبعه آنجا محسوب گردد یا نگردد ؛ چون بنا به فرض علی کِلَا التَّقْدِيرِینِ امکان اِتیان تکالیف الهیّه و اقامه حدود و دائره امر به معروف و نهی از منکر در آنجا نیست و شخص مسلمان اگر تبعه آنجا شود ، در تحت ولایت آنها قرار میگیرد ؛ و اگر مقیم شود ، تحت حمایت و سرپرستی آنان . **وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً<sup>۱</sup>**

«و هیچگاه خداوند مختصر راه سلطه و تفوق برای کافران نسبت

---

↳ به جهت تحقق شرط وجود ، تشکیل حکومت اسلام دهند تا حاکم بتواند اقامه کند ، و اگر ندهند چون اقامه آن برای فقیه میسر نیست همه گناه کرده‌اند به جهت ترک واجب بر اساس ترک مقدمه آن ، چون ترک نماز به جهت ترک تحصیل طهارت .

و این حقیر درباره وجوب عینی تعیینی نماز جمعه ، در دوران اقامت در نجف اشرف ، رساله‌ای نوشته‌ام که شایان ملاحظه است .

۱- ذیل آیه ۱۴۱ ، از سوره ۴ : النَّسَاء

به مؤمنان قرار نخواهد داد.»

و اگر گفته شود که: سکونت و توطن با وجود ولی شرع مطاع در آن اماکن امکان پذیر است.

در جواب باید گفت که: حاکم شرع وقتی حکومت و ولایتش از طرف شارع امضاء شده است که خود نیز در بلاد کفر سکونت نگزیده باشد، و بر فرض توطن قبلی باید به دارالاسلام مهاجرت نموده باشد؛ و بنابراین همیشه مقر ولایت حاکم و والی شرع باید در دارالاسلام بوده باشد.

آیه ۷۲ از سوره ۸: أنفال به روشنی این مطلب را بازگو کرده

است:

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلِيَّتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ .

«حقاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند و هجرت نموده‌اند و با مالهای خود و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند، و آن کسانی که مؤمنین و مهاجرین و مجاهدین را مأوی و جا داده و یاری کرده‌اند، بعضی از آنها ولی و سرپرست و صاحب اختیار بر بعضی دگر خواهند بود. و اما آن کسانی که ایمان آورده‌اند ولیکن هجرت نموده‌اند، آنان هیچگونه ولایتی بر شما نخواهند داشت تا زمانی که هجرت کنند. اما اگر از

شما یاری خواستند در امور دینی خود در جنگ با کافران ، بر شما واجب و لازم است که آنان را یاری دهید ، مگر آنکه بین شما و آن کافران پیمان متارکه جنگ بسته شده باشد که در این صورت بر عهده شما چیزی نیست ؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.»

**نکته سوّم:** در آیه مبارکه امید عفو برای مستضعفین ، با مردان و زنان ، اولاد آنها را نیز ضمیمه نموده است :

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ .

یعنی بچه‌ها نیز از رحمت الهیه بهره‌مند میگردند و امید عفو برای آنان نیز خواهد بود ، و به قرینه مقابله ، آن دسته از مستضعفینی که امکان هجرت را داشته‌اند و هجرت نکرده‌اند و به جهنّم وارد شده و در آنجا مأوی خواهند گرفت ، نیز علاوه بر مردان و زنان شامل فرزندان آنان هم خواهد شد ؛ پس بنابراین فرزندان هم چون بالغان مورد توبیخ و شماتت و عقاب خواهند بود ، و گرنه ذکر آنان در این آیه لغو خواهد بود ؛ چون اگر فرزندان مأمور به هجرت نباشند در هر حال مورد تکلیف و خطاب قرار نمی‌گیرند ، چه برای آنها چاره و حيله برای هجرت ممکن باشد یا نباشد .

و از اینجا استفاده میشود که فرزندان که به سن بلوغ نرسیده‌اند ولی دارای ادراک و تعقل هستند (وَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ يهْتَدُونَ سَبِيلًا) و راهی برای مهاجرت خود می‌یابند و به نیروی فهم و فکر خود حيله و چاره‌ای میتوانند درست کنند ، بر آنها هم هجرت به دارالاسلام لازم است زیرا از جمیع مواهبی که خداوند به مؤمنان در

دارالاسلام عنایت فرموده است بهرمنند میگردند و از جمیع ضررهائی که در اقامت در دارالکفر متوجه آنان خواهد شد مصون می‌مانند .

و این معنی چقدر سازگار است با آنچه فقهاء ما رضوانُ الله علیهم عنوان نموده‌اند که: عبادت بچه تمرین نیست ، بلکه عبادت او صحیح است و از ملاکات و فوائد و نتایج عبادت مانند بالغین بهرمنند میگردد و فقط قلم‌إلزام از او برداشته شده است ، و شارع حکیم نسبت به او تخفیفی قائل شده و شریعت سَمَحَةً سَهْلَةً مراعات حال او را نموده است .

و نتیجه برداشته شدن قلم‌الزام در تکالیف و باقی بودن اصل ممدوحیت یا منکریت فعل ، این میشود که تمام واجبات بالغین برای آنها مستحب و تمام محرمات بالغین برای آنها مکروه میگردد ؛ علاوه بر آنکه مستحبات و مکروهات بالغین برای آنها به حال خود باقی مانده و به عنوان مستحب و مکروه مورد خطاب الهی قرار میگیرند . و البته معنای برداشته شدن قلم تکلیف الزامی نسبت به اطفال ، آن نیست که آنان در هر گونه گناهی آزاد و مجاز باشند ؛ بلکه آن درجه از تأکید و تشدید که درباره بالغین است نسبت به آنها نیست .

و بر همین اساس اگر طفل ممیزی دزدی کند یا زنا کند یا بعضی از محرمات دیگر را بجا آورد ، گرچه حکومت اسلام بر او حد جاری نمی‌سازد لیکن او را تعزیر می‌کنند ، و حاکم شرع به مقدار نظر و بصیرت و صلاحدید خود از یک تا بیست و پنج تازیانه میتواند به او

بزند .

شیخ صدوق در کتاب «خصال» روایت میکند از حسن بن محمد ابن سکونی از حَضْرَمی از ابراهیم بن ابی معاویه از پدرش از اعمش از ابن ظَبَّیان ، قال :

أُتِيَ عُمَرُ بِامْرَأَةٍ مَجْثُونَةٍ قَدْ زَنَتْ فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَةٍ : عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ .<sup>۱</sup>

«گفت : زنی را که دیوانه بود و زنا کرده بود نزد عمر آوردند و عمر فرمان داد او را رجم (سنگسار) کنند ، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر فرمودند : مگر نمیدانی که قلم تکلیف از سه طائفه برداشته شده است : از طفل تا زمانی که محتلم شود ، و از دیوانه تا زمانی که إفاقه پیدا کند و به عقل آید ، و از آدم خواب تا زمانی که بیدار شود.»

پس بر طفل نا بالغ حدّ شرعی اجراء نمی شود ولی باید حاکم او را تعزیر کند .

و پس از ظهور تنافی بین آیه وَ الْوَالِدَانِ که از آن استفاده و جوب هجرت فرزندان به دارالاسلام میشود ، و بین اجماع ادّعا شده و روایاتی که دلالت دارد بر عدم الزام تکلیف نسبت به فرزندان غیر بالغ ؛ بنا به قواعد اصولیه ، چون آیه شریفه اختصاص به مورد مهاجرت

۱- «سائل الشیعة» ج اول - بهادری ، کتاب الطّهارة ، باب ۴ : اشتراط

التکلیف بِالْوَجوب وَ التّحریم بِالاحتلام ، ص ۸



دارد و این روایات عمومیت دارد نسبت به این مورد و سایر موارد ، باید آیه شریفه را به عنوان مخصّص مقدّم داشت و آن اجماع مدّعی و روایات وارده را تخصیص داد به سایر موارد تکلیف غیر از امر به هجرت .

و شاید سرّ این مطلب ، اهمّیت هجرت است که تا این اندازه نسبت بدان اهتمام شده و شارع مقدّس حتّی نسبت به اطفال غیر بالغ نیز رضا نمیدهد که در دارالکفر درنگ کنند .

**نکته چهارم:** در آیه مبارکه استثناء مستضعفین از مردان و زنان و فرزندان ، خصوصیت حال آنها بیان شده است و آن خصوصیت عدم قدرت بر چاره و عدم راه یافتن بر راه فرار است :

لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا .

یعنی : « آن مردان و زنان و فرزندان که از خصوصیت حال آنها این باشد که نتوانند برای خود چاره‌ای استوار کنند و راه نیابند به راهی که آنها را نجات دهد.»

و علماء گفته‌اند : تَعْلِيقُ الْحُكْمِ عَلَى الْوَصْفِ مُشْعِرٌ بِالْعَلِيَّةِ .  
اگر حکمی را بر موضوعی بیاورند و آنرا مترتب کنند بر وصفی و صفتی ؛ این تعلیق و ترتیب دلالت دارد بر آنکه علت حکم همان وصف و صفتی است که بیان شده است .

مثلاً اگر بگویند : پرهیز از مردانی که مرض مسری دارند ، چون وجوب پرهیز از مردان بطور مطلق نبوده بلکه مختصّ به مردانی که دارای مرض مسری هستند می‌باشد ، لذا از این جمله استفاده میشود

که علت حکم به وجوب پرهیز، همان داشتن مرض مسری است. و بنابراین استفاده علیت حکم، میگویند: باید انسان از هر کس که مرض مسری دارد پرهیزد خواه مرد باشد یا زن. و نتیجه در آیه مورد بحث این میشود که: بطور کلی هر مرد و زن و فرزندی که نتواند برای خود چاره‌ای برقرار کند، و راه نیابد به راهی که او را نجات دهد، آنها از مؤاخذه فرشتگان و ورود در جهنم مصون و امید عفو پروردگار بر آنان خواهد بود، خواه از مستضعفین باشند یا غیر از مستضعفین.

و محصل مطلب آنکه: گروهی از مردم هم که مورد ظلم و تعدی مستکبرین قرار نگیرند و در دارالاسلام بسر برند و عنوان استضعاف بر آنان منطبق نگردد، اگر مردمی باشند از زنان و مردان و فرزندان که راهی برای ادراک حقائق و معنویات پیدا نمی‌کنند و چاره‌ای برای وصول به احکام الهیه و معارف حقّه نمی‌یابند، آنان نیز از ورود در جهنم مصون و مورد عفو الهی واقع خواهند شد.

مثلاً اگر فرض شود اطفالی از سنّ کودکی در دامان پدر و مادر کافر پرورش یابد و دائماً مورد تلقین سوء والدین خود قرار گرفته مطالبی را به عکس جهت حقیقت به آنها القاء کنند، مثلاً پیغمبر اسلام را از اوّل بد معرفتی نمایند، و قرآن را کتاب تحریف شده و غیرقابل عمل بدانند، و این کودکان که خود نیز زبان عربی نمیدانند تا در سنّ رشد مستقلاً بدان مراجعه کنند، و از وهله نخستین، وجود مسجد در دل آنان حکم بتکده را به خود گرفته، و رسول الله را

مخالف و معاند انبیاء و مرسلین پنداشته‌اند و دین حنیف اسلام را دین اعوجاج تلقی کرده‌اند؛ و بطوری این تلقینات در ذهن آنان رسوخ نموده است که ابداً احتمال خلاف آنرا نمیدهند تا لااقل در صدد تحقیق برآیند و بالنتیجه از کاروان اسلام دور افتاده‌اند، ولی ذاتاً مردم مفسدی نبوده و اگر حقیقت کما هو حقُّه بر آنها القاء میشده است می‌پذیرفته‌اند.

و یا مثلاً اطفالی از سنّ کودکی در دامان پدر و مادر سنی مذهب واقع شده و پیوسته بدانها تلقین خلاف شده است بطوریکه در سویدای دل خود احتمال حقانیت مذهب تشیع را نمیدهند و آنقدر فکر و عقل و هوش هم ندارند که در اثر برخورد با عالم شیعی از او استفاده کنند؛ یا چنان ذهن آنها مشوب شده که صد در صد آنها را باطل دانسته و احتمال واقعیت در آنها نمیدهند، و در کانون اندیشه و مخزن علوم و تفکرات ذهنی خود، برگرداندگان مسیر تاریخ اسلام را، برقرار کننده تاریخ حقیقی اسلام پنداشته‌اند؛ این افراد نیز اگر عنوان انکار در وجودشان نباشد بطوریکه اگر چهره حقیقی تشیع را به آنها بنمایانند، به مکتب و مذهب تشیع - که مجسم کننده اسلام راستین است - بگردند، آنان نیز مورد عفو و رحمت حضرت احدیت واقع و از دخول در جهنم مأمون خواهند بود.

غالب این افراد را مردم عامی از مردان و زنان و فرزندان تشکیل میدهند، خصوصاً اگر دارای عقل متین و اندیشه استوار نباشند و از گروه مردم ساده لوح و پاک دل قرار گیرند.

ولی احياناً ممکن است که بسیاری از مردان و رجال عالم و اندیشمند از این خطر مصون نبوده و با وجود کثرت مطالعات و تتبع بسیار، در عین حال به جهت رسوخ همان تلقینات پدر و مادر و معلّم و محیط تا آخر عمر در همان بیغولۀ انزوا اسیر و این تلقینات چون سدّ سکندر بین آنان و بین ادراک واقعیات حجاب گردد.

عنوان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا اگر درباره آنان صدق کند و در عین حال افراد منکر و متجرّی و معاند نباشند، بطوریکه اگر حقیقت نبوّت یا ولایت را بفهمند فوراً سر تسلیم و خضوع و اطاعت فرود آورند، آنان نیز مورد عفو قرار خواهند گرفت. و در این باره علاوه بر آنچه ذکر کردیم که تمام تکالیف الهیه مشروط به علم و قدرت است، روایاتی از ائمه معصومین صلوات اللّه و سلامه علیهم أجمعین وارد شده است که ما به عنوان نمونه بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم:

۱- در کتاب «کافی» مرحوم کلینی با سه سند متصل، و در «معانی الأخبار» مرحوم صدوق با یک سند متصل، و در «تفسیر عیاشی» مرفوعاً همگی روایت می‌کنند از زراره از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام که چون زراره از معنای مستضعف سؤال کرد حضرت در جواب گفتند:

هُوَ الَّذِي لَا يَسْتَطِيعُ حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ ، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ ؛ فَهُمْ الصَّبِيَانُ وَمَنْ كَانَ مِنَ الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّبِيَانِ

مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ الْقَلَمُ.<sup>۱</sup>

زاره میگوید: از حضرت أبوجعفر علیه السّلام دربارهٔ مستضعفین سؤال کردم.

حضرت فرمودند: «مستضعف کسی است که قدرت تفکّر و اندیشه‌ای ندارد که با آن راه کفر را انتخاب کند، و قدرت تعقل و اندیشهٔ صحیح را هم ندارد که با آن بسوی ایمان رهبری شود، در توان او نیست که ایمان آورد و در توان او نیست که کافر گردد؛ پس بنابراین مستضعفین عبارتند از بچه‌ها و آن دسته از مردان و زنانی که قدرت تفکّری آنها مانند کودکان است، کودکانی که قلم تکلیف الهی از آنها برداشته شده است.»

۲- و در «معانی الأخبار» با سند متصل خود، و در «تفسیر عیاشی» هر دو روایت می‌کنند از سلیمان بن خالد که میگوید: راجع به مستضعفین از حضرت باقر علیه السّلام پرسش کردم. حضرت فرمود:

الْبُلْهَاءُ فِي خِدْرِهَا وَالْخَادِمُ ، تَقُولُ لَهَا : صَلِّ لِي فَتَصَلِّي ،  
لَا تَدْرِي إِلَّا مَا قُلْتَ لَهَا ، وَالْجَلِيبُ الَّذِي لَا يَدْرِي إِلَّا مَا قُلْتَ لَهُ ،

۱- «أصول کافی» جلد دوم، ص ۴۰۴؛ و «معانی الأخبار» ص ۲۰۱؛ و «تفسیر عیاشی» جلد اول، ص ۲۶۸ و ۲۶۹

و لا یخفی آنکه: علی بن ابراهیم این روایت را در تفسیرش با سند متصل خود از ابن طیار از حضرت باقر علیه السّلام روایت میکند، و سند این روایت غیر از دو سند روایتی است که کلینی در «کافی» این روایت را به دو سند از او نقل میکند. («تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۱۳۷)

وَ الْكَبِيرُ الْفَانِي ، وَ الصَّبِيُّ الصَّغِيرُ ؛ هَؤُلَاءِ الْمُسْتَضْعَفُونَ .  
 وَ أَمَّا رَجُلٌ شَدِيدُ الْعُنُقِ جَدِلٌ خَصِمٌ يَتَوَلَّى الشَّرَّ وَالْبَيْعَ  
 لَا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَغْبِنَهُ فِي شَيْءٍ ، تَقُولُ : هَذَا مُسْتَضْعَفٌ ؟ لَا وَ  
 لَا كَرَامَةً<sup>۱</sup> .

«منظور از مستضعفین افراد کوتاه فکر و قاصری هستند که از خود اندیشه استقلال نداشته و تابع امر و نهی آمران و ناهیانند ، مانند زن کوتاه فکری که در پشت پرده منزل خود نشسته و خادمی که به کارهای منزل اشتغال دارد ، اگر تو به آن زن بگوئی : نماز بخوان ، نماز میخواند و چیزی از آن نمی فهمد مگر همین امری که تو به او نموده ای . و مانند کسی را که از راه دور دست و شهر دیگر آورده ای چیزی غیر از آنچه به او بگوئی نمی فهمد ، و مانند پیرمرد فرتوت که از کار افتاده ، و مانند طفل صغیر ؛ اینان مستضعفین هستند .

و اما آن مردی که استوار است و با فکر و تعقل صحیح به مجادله می پردازد و در مقام محاجه و خصومت بر می آید و خود متصدی امور خود از خرید و فروش میگردد و حتی تو نمی توانی به هیچ وجه من الوجوه در معامله با او ، او را مغبون کنی ، چگونه میتوانی به چنین مردی مستضعف بگوئی ؟ نه ، چنین نیست و با این اطلاق مستضعف بر او نمودن سزاوار تحسین و آفرین نیستی!»

۳- در «کافی» با سلسله سند متصل خود روایت میکند از

۱- «معانی الأخبار» ص ۲۰۳ ؛ و «تفسیر عیاشی» ج اول ، ص ۲۷۰ ؛ و در آنجا لفظ تَغْبِنُهُ را تَعْبِنُهُ ضبط کرده است ؛ و شاید لفظ تَغْبِنُهُ آنسب باشد .

علی بن سَویِد از حضرت اَبی الحسن موسی بن جعفر علیهما السَّلام :  
 قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنِ الضُّعْفَاءِ ، فَكَتَبَ إِلَيَّ : الضَّعِيفُ مَنْ لَمْ تُرْفَعِ  
 إِلَيْهِ حُجَّةٌ ، وَ لَمْ يَعْرِفِ الإِخْتِلَافَ ؛ فَإِذَا عَرَفَ الإِخْتِلَافَ فَلَيْسَ  
 بِمُسْتَضْعَفٍ .<sup>۱</sup>

«علی بن سَویِد میگوید : دربارهٔ ضعیفاء از حضرت موسی بن جعفر علیهما السَّلام سؤال کردم .

در جواب من نوشتند : ضعیف کسی است که حجّت و دلیل در نزد او اقامه نکنند و اختلاف در بین مذاهب را نشاناسد ؛ اَمَّا كَسِي كَه بَه مَوَاقِعِ اِخْتِلَافِ عَارِفٍ بَاشَد اَو مُسْتَضْعَفٍ نِیَسْت.»

و نظیر این روایت را در مفاد و معنی صدوق در «معانی الأخبار» با سند خود از مردی از اصحاب ما ، و عیّاشی در تفسیر خود از ابوبصیر و هر دو از حضرت صادق علیه السَّلام روایت کرده اند .<sup>۲</sup>

۴- در «معانی الأخبار» با سند متصل خود و در «تفسیر عیّاشی» مرفوعاً هر دو از سلیمان بن خالد روایت می کنند :

قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ :  
 إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ .  
 قَالَ : يَا سَلِيمَانُ ! فِي هَؤُلَاءِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مَنْ هُوَ أَثَخَنُ رَقَبَةً  
 مِنْكَ ؛ الْمُسْتَضْعَفُونَ قَوْمٌ يَصُومُونَ وَ يُصَلُّونَ تَعَفُّفٌ بَطُونُهُمْ وَ  
 فُرُوجُهُمْ لَا يَرُونَ أَنَّ الْحَقَّ فِي غَيْرِنَا ، أَخَذِينَ بِأَغْصَانِ الشَّجَرَةِ .

۱- «أصول کافی» جلد دوم ، ص ۴۰۶

۲- «معانی الأخبار» ص ۲۰۰ ؛ و «تفسیر عیّاشی» جلد اول ، ص ۲۶۸

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ إِذَا كَانُوا إِخْدِينَ بِالْأَغْصَانِ  
وَإِنْ لَمْ يَعْرِفُوا أُولَئِكَ فَإِنَّ عَفَا عَنْهُمْ فَسَبْرَ حَمَتِهِ ، وَإِنْ عَذَّبَهُمْ  
فَبِضَالَتِهِمْ عَمَّا عَرَفَهُمْ .<sup>۱</sup>

«سلیمان میگوید: از حضرت صادق علیه السلام راجع به مستضعفین سؤال کردم و از تفسیر آیه مبارکه استعلام نمودم . حضرت فرمود: ای سلیمان! (مراد از مستضعف کسی نیست که بنیه اش ضعیف و مزاجش علیل باشد) در بین گروه مستضعفین افرادی هستند که گردن آنها از گردن تو سطرتر و قوی تر است . بلکه مراد از مستضعفین گروهی هستند که نماز میخوانند و روزه میگیرند و عفت شکم و عفت فرج دارند و معتقد نیستند که حق در غیر ماست (یعنی مانند ناصبین یا مقصرین ، که از روی عناد یا جحود و انکار با ما مخالفت دارند ، نیستند بلکه اعتقاد آنان به غیر ما سطحی است.)

اینان گرچه درخت ولایت را ترک گفته اند ، لیکن به شاخه‌هایی از آن چنگ زده‌اند .

و به همین جهت دستاویزی آنان به شاخه‌هایی از ولایت ، امید است که مورد عفو خدا واقع شوند و اگر چه اهل ولایت و معرفت نیستند .

اگر خداوند از آنان درگذرد به رحمت خود بوده ، و اگر آنها را عذاب کند بر اساس ضلالت و گمراهی آنهاست از آن مقدار معرفتی

۱- «معانی الأخبار» ص ۲۰۲؛ و «تفسیر عیاشی» جلد اول ، ص ۲۷۰



که خداوند به آنها داده است.»

۵- در «معانی الأخبار» با سند متصل خود روایت میکند از عبدالغفار الجازی: **عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ ذَكَرَ: أَنَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ ضُرُوبٌ يُخَالِفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَ مِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ نَاصِبًا فَهُوَ مُسْتَضْعَفٌ<sup>۱</sup>.**

الجازی میگوید: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اینطور یادآور شدند که:

«مستضعفین یک صنف واحد یا گروه مشخصی نیستند بلکه به اصناف مختلفی تقسیم میشوند که بعضی از آنها با بعضی دیگر مختلف هستند.

و هر کس که از اهل قبله بوده باشد و با ائمه طاهرين دشمنی نداشته باشد او مستضعف است.»

۶- در «خصال» شیخ صدوق با سند متصل خود روایت میکند از محمد بن فضیل رزقی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش از جدش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند:

**إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ: بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ النَّبِيُّونَ وَ الصَّادِقُونَ، وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الشُّهَدَاءُ وَ الصَّالِحُونَ، وَ خَمْسَةٌ أَبْوَابٍ يَدْخُلُ مِنْهَا شِيعَتُنَا وَ مُحِبُّونَا.**

[إِلَى أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:] وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ لَمْ يَكُنْ فِي قَلْبِهِ مِقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ بُغْضِنَا

۱- «معانی الأخبار» ص ۲۰۰

## أَهْلَ الْبَيْتِ [عَلَيْهِمُ السَّلَامُ].<sup>۱</sup>

«برای بهشت هشت در است : یک در ، دری است که از آن پیامبران و صدیقان وارد آن میگردند ، و یک در دیگر ، دری است که از آن شهیدان و صالحان داخل میشوند . و پنج در دیگر است که از آنها شیعیان ما و محبان ما وارد میگردند . تا آنکه فرمود : و یک در دیگر هست که از آن سائر مسلمانان ، که گوینده و شهادت دهنده به توحید و لاإله إلا الله هستند و در دل آنها به اندازه سنگینی یک ذره از عداوت ما اهل بیت نباشد ، داخل میشوند.»

شاهد بر اینکه خلود در جهنم اختصاص به معاندین اهل بیت علیهم السلام دارد بر خلاف سائر اصناف از عامه و کفار ، که در دل آنها عداوت با حق و حقیقت و اهل حق نیست و بنای جحود و استکبار و سرکشی را در مقابل خدا و اولیاء خدا ندارند ، بلکه گرایش آنها به مکتب عامه از اهل تسنن یا به مکتب کفر مبنی بر عدم طلوع حق و ظهور واقعیت بر آنها بوده است ، روایت مفصلی است که **سُلَیْم بن قَیْس هِلَالی کوفی** در کتاب خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت میکند ؛ پس از آنکه حضرت فرقه‌ها را به هفتاد و سه فرقه تقسیم میکنند که یک فرقه از آنان در بهشت و هفتاد و دو فرقه در جهنم هستند ، و از این هفتاد و سه فرقه سیزده فرقه به محبت اهل بیت متتحل شده که فقط یک دسته از آنها اهل نجات و دوازده

۱- «خصال» باب الثمانیة ، ج ۲ ، ص ۴۰۷ و ۴۰۸

فرقه دیگر اهل آتشند ؛ حضرت میفرمایند :

أما فرقه ناجیه راه یافته مؤمنه مسلمة توفیق یافته ارشاد کننده همان یک فرقه ایست که به من گرویده و اوامر مرا گردن نهاده و برابر فرمان من تسلیم شده و از دشمنان من بیزاری جسته ، دوست من و مبغض دشمن من گردیده و حقّ مرا و امامت مرا و وجوب طاعت مرا از کتاب خدا و سنّت پیامبرش فهمیده باشد . پس هیچگونه شکّ و تردید در دل او پیدا نشود ، چون خدا دل او را به نور معرفت ما و معرفت حقّ ما منور فرموده و به فضل خود آن فرقه را معرفت داده و الهام بخشیده ، و مقدرات آن را در دست گرفته تا اینکه داخل در شیعیان ما نموده است ، تا به سرحدّی که قلبش به ولایت ما مطمئن شده و به درجه‌ای از یقین رسیده که أبداً مخلوط با شکّ و تردید نباشد ؛ یقین به اینکه من و اوصیای من تا روز قیامت راه یافتگان و راهبران هستیم و آن کسانی هستیم که خداوند در بسیاری از آیات قرآنش ، ما را با خودش و پیامبرش یکجا ذکر فرموده است ، و ما را به مقام طهارت و عصمت رسانیده و از گواهان بر خلقش قرار داده و حجّت خود در روی زمین فرموده است ، و ما را خزانهدار مقام علم خود و معدن حکمت خود و ترجمان وحی خود قرار داده است ، و ما را قرین با قرآن و قرآن را قرین با ما قرار داده ، بطوریکه قرآن نمی تواند از ما جدا شود و ما نیز نمی توانیم از قرآن جدا شویم تا در کنار حوض کوثر بر رسول خدا وارد شویم و خود رسول خدا بر این حقیقت گواهی داده است .

و تنها این فرقهٔ واحده از هفتاد و سه فرقه، آنانند که از آتش و تمام اقسام ضلالت‌ها و شبهه‌ها رهائی یافته، و ایشانند که حَقّاً از اهل بهشتند، و آنها هفتاد هزار نفرند که بدون حساب داخل در بهشت میگردند.

و تمام اقسام هفتاد و دو فرقهٔ دیگر در تحت عنوان واحدی قرار گرفته، و خاصیت مشخصی دارند که آنها را با هم مشترک نموده است. و آن جهت اشتراک این است که آنان متدین به دین غیر حق هستند، و دین و آئین شیطان را یاری می‌کنند و از ابلیس و پیروان او تلقی می‌نمایند، و آنها دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا و دشمنان مؤمنین هستند، و بدون حساب یکسره داخل در جهنم میشوند.

آنان از خدا و رسول‌الله بیزارند و شرک به خدا آورده و کفر ورزیده‌اند و ناخودآگاه به عبادت غیر خدا درآمده و چنین می‌پندارند که کار خوبی می‌کنند.

و در روز قیامت سوگند یاد می‌کنند که: قسم به خدا که پروردگار ماست، ما در دنیا مشرک نبوده‌ایم؛ و برای خدا قسم می‌خورند به همان طریقی که برای شما قسم یاد می‌کنند، و چنین گمان می‌کنند که دارای شأن و موقعیتی هستند، آگاه باشید که آنان از دروغگویانند.<sup>۱</sup> سُلَیْم بن قَیْس میگوید؛ در اینجا به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند:

---

۱- آیه ۱۸، از سورهٔ ۵۸: المجادلة: يَوْمَ يَعْتَنُّهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ، كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكٰذِبُونَ.

حال کسانی که توقّف نموده‌اند، دشمنی و خصومت با شما نکرده و مرتکب جرم و گناهی درباره‌ی شما نشده‌اند، و کینه و عداوت شما را در دل نگرفته‌اند و در تحت ولایت شما در نیامده و از دشمنان شما نیز بیزاری نجسته‌اند، و گفتارشان این است که: «ما نمی‌دانیم و حقیقت بر ما مکشوف نشده است.» و در این گفتار صادق هستند، چیست؟

امیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ گفتند: این فرقه‌ای را که شما توصیف کردید جزء آن هفتاد و سه فرقه نیستند، بلکه خارج از آنانند. مراد رسول الله صلی الله علیه و آله از آن هفتاد و سه فرقه، فرقه‌هایی هستند که هر کدام عَلم خود را برافراشته و خود را مشهور و مردم را به دین و آئین خود دعوت می‌کنند و دارای شخصیت و اراده‌ی استقلالی هستند.

یک فرقه از آنان متدین به دین خدا، و هفتاد و دو فرقه از آنها متدین به دین شیطانند و دوستی و ولایت شیطان و پیروان او را در سر می‌پرورند و از مخالفین او برائت و بیزاری می‌جویند.

اینها افرادی هستند که یا در بهشت بدون حساب و یا در دوزخ بدون حساب داخل میشوند.

اما کسانی که خداوند را به یگانگی بشناسند و به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم ایمان آورند و هر یک از آنان به ضلالت و گمراهی دشمنان ما معرفت پیدا نکرده و دست نیافته است، و نیز به عداوت و دشمنی با ما دست نیازیده است و در شریعت بدعتی

نگذارده ، حرامی را حلال و حلالی را حرام نکرده است ، و به تمام آنچه تمام امت اتفاق کرده و اختلافی ننموده‌اند که خداوند عزّوجلّ به آن امر فرموده است اخذ نموده ، و از تمام آنچه جمیع امت اتفاق کرده‌اند که خداوند نهی فرموده است خودداری کرده است ، و بطور کلی دخالتی در شریعت خدا نکرده چیزی را از جای خود تغییر نداده و حلال و حرام نکرده و در عین حال حقّ و ولایت دستگیر او نشده است ، و هر چیزی را که نمی‌دانسته علمش را به خدا واگذار کرده و از خود فتوی و رأیی بر خلاف واقع نداشته ؛ پس این چنین شخصی از اهل نجات است .

و این طبقه در میان جماعت مؤمنان و مشرکان اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند ، و اعظم طبقات خلقتند و حساب در روز پاداش و میزان و اعراف از آنان است ، و نیز جهنمی‌هایی که به برکت شفاعت پیمبران و فرشتگان و مؤمنان از دوزخ خارج شده و نجات می‌یابند ، این کسانند و لذا آنها را جهنمی گویند .

اما مؤمنین نجات پیدا نموده و بدون حساب وارد در بهشت برین می‌شوند ، آنها حساب ندارند .

ولیکن حساب ، اختصاص به همین طبقه‌ای دارد که ذکر شد ، خواه از مؤمنان باشند و خواه از مشرکان و یا از کفّاری که اسلام تألیف دل آنها را نموده است ، و یا از گناهکاران باشند و یا از کسانی که عمل صالح و زشت را در هم آمیخته و با هم به جا آورده‌اند ، و یا از مستضعفینی که قدرت و توان حيله از ورود در ملت کفر را ندارند و

راهی هم برای هدایت نیافته‌اند که از مؤمنان عارفان گردند .  
 اصحاب اعراف اینانند ، و اینانند که مورد مشیت حضرت  
 احدیت هستند: اگر آنان را در آتش داخل کند ، در اثر تجاوز و گناه آنها  
 بوده است و اگر از گناه آنان درگذرد ، بر اساس مقام رحمت خود بوده  
 است .<sup>۱</sup>

و بر همین اصل منطقی و عقلی ، پروردگار عظیم الشان در  
 قرآن کریم خلود در آتش دوزخ و حبط اعمال و استدراج و بسیاری از  
 عواقب وخیم را اختصاص به کسانی داده است که نه تنها کافرند ،  
 بلکه تکذیب آیات الهیه را می‌نمایند ؛ و علت مهم خلود آنان در  
 دوزخ انکار و استکبار و تکذیب نمودن آیات حق است ، نه تنها نفس  
 کفر .

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا  
 خَالِدُونَ .<sup>۲</sup>

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ  
 خَالِدِينَ فِيهَا وَبئس الْمَصِيرُ .<sup>۳</sup>

«و آن کسانی که کفر ورزند و آیات ما را تکذیب کنند ، آنان  
 مصاحب آتشند و در آتش بطور جاودان می‌مانند (و بد بازگشتی  
 است.)»

۱- کتاب «سُلیم بن قیس» طبع نجف ، ص ۹۶ تا ص ۹۸

۲- آیه ۳۹ ، از سوره ۲ : البقرة

۳- آیه ۱۰ ، از سوره ۶۴ : التَّغَابِن

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۱.

«و کسانی که کافر شوند و تکذیب آیات ما را بنمایند ، آنان

مصاحبان دوزخ خواهند بود.»

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ  
السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ  
كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ۲.

«کسانی که تکذیب آیات ما را بنمایند و از قبول آن استکبار و  
بلندمنشی بنمایند ، درهای آسمان به روی آنان باز نخواهد شد و  
داخل در بهشت نمیگردند تا آن وقتی که شتر در سوراخ سوزن داخل  
شود ، و اینطور ما مجرمان را جزا خواهیم داد.»

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ  
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۳.

«کسانی که تکذیب آیات ما را بنمایند و از قبول آن استکبار و  
بلندمنشی نمایند ، آنان مصاحبان آتشند و در آن بطور دوام زیست  
خواهند نمود.»

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ ۴.

۱- آیه ۱۰ ، از سوره ۵ : المائدة ؛ و آیه ۸۶ از همین سوره ؛ و ذیل آیه ۱۹ ،

از سوره ۵۷ : الحديد

۲- آیه ۴۰ ، از سوره ۷ : الأعراف

۳- آیه ۳۶ ، از سوره ۷ : الأعراف

۴- صدر آیه ۳۱ ، از سوره ۶ : الأنعام



«به تحقیق که زیانکارند کسانی که لقای خدا را تکذیب

نموده‌اند.»

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ<sup>۱</sup>.

«و کسانی که تکذیب آیات ما را بنمایند و تکذیب لقاء آخرت را کنند، تمام اعمال آنان حبط و هدر میشود؛ مگر این جزا و پاداش غیر از نفسِ اعمالی است که انجام داده‌اند؟»

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ<sup>۲</sup>.

«کسانی که آیات ما را تکذیب کنند، رفته رفته آنان را پائین آورده (و به جهنم و دوزخ سوزان نزول میدهیم) بطوریکه خود آنان نفهمند.»

و مانند بسیاری از آیات دیگر که عذاب را در امت‌های پیشین مبنی بر تکذیب آنان نموده، نه بر نفسِ کفر؛ و مانند بسیاری از آیات دیگر که نمونه‌ای از آن ذکر شد و در آنها عنوان تکذیب را به دنبال کفر آورده و هر دورا معاً موجب خلود در دوزخ قرار داده است.

غیر از افراد بسیار شایسته و مؤمن و افراد بسیار زشت و کافر و غیر از مستضعفین و مَنْ يُلْحَقْ بِهِمْ و غیر از مؤمنین معمولی که کارهای خوب و بد را با هم آمیخته بجا می‌آورند، در قرآن مجید افرادی را بیان میکند که فوراً به حساب آنها به مجرد موت رسیدگی نمی‌شود،

۱- آیه ۱۴۷، از سوره ۷: الأعراف

۲- آیه ۱۸۲، از سوره ۷: الأعراف

بلکه تأخیر می‌افتد تا وقتی که قیامت در رسد و به حساب نفوس و صلاح و صلاح آنها رسیدگی شود. در قیامت که عالم ظهورات نفوس است، در آنجا خداوند بر اساس حالت‌های نفسیّه آنان، یا آنانرا مورد رحمت خود قرار میدهد و یا آنکه تسلیم عذاب میکند، و آنان را «مُرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» گویند.

در سوره توبه، پس از آنکه خداوند حال مردم بسیار خوب و بسیار بد و مردمی که اعمالشان آمیخته خوبی و بدی است را ذکر می‌نماید، حال این طائفه را بیان میکند؛ بدین طریق:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنْهُمُ الْجَنَّةُ دُونَ ذَلِكَ لَكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۱  
وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنْهُمُ الْجَنَّةُ دُونَ ذَلِكَ لَكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۱  
وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنْهُمُ الْجَنَّةُ دُونَ ذَلِكَ لَكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۱  
وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنْهُمُ الْجَنَّةُ دُونَ ذَلِكَ لَكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۱

«و آن کسانی که در ایمان سبقت گرفتند و جزء پیشگامان مهاجرین و انصار بوده‌اند، و آن کسانی که در مقام احسان (که ولایت است) از آنها متابعت نمودند، خداوند از همه آنها راضی است و آنها هم از خدا راضی هستند، و برای آنان بهشت‌هایی از درخت‌های سربه هم آورده که در زمین آنها نهرهایی جاری است، مقرر فرموده است که در آنجا جاودان زیست کنند؛ و این پاداش، فوز بزرگ است.»

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ۲

۱ و ۲- آیه ۱۰۰ و ۱۰۱، از سوره ۹: التَّوْبَةِ

«و از اعرابی که در اطراف شما زندگی می‌کنند جماعتی از منافقین هستند و از اهل مدینه نیز جماعتی هستند که نفاق خود را به حدّ اعلی رسانیده و در این نفاق استمرار و دوام دارند ، تو آنها را نمی‌شناسی و ما آنها را می‌شناسیم . بزودی دوبار آنان را عذاب خواهیم کرد (یکی در عالم دنیا و یکی در عالم برزخ) و سپس به عذابی عظیم فرستاده خواهند شد.»

وَءَاخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخِرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اَللّٰهُ اَنْ يُّتُوْبَ عَلَيْهِمْ اِنَّ اَللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ<sup>۱</sup>

«و جماعت دیگری هستند که به گناهان خود اعتراف نموده ، مقداری از اعمال صالحه انجام داده‌اند و مقداری از اعمال زشت بجای آورده‌اند . شاید خداوند از گناه آنها درگذرد ، و بدرستیکه خداوند غفور و رحیم است.»

و پس از بیان چند آیه می‌رسد به این آیه :

وَءَاخِرُونَ مُرْجُونَ لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اِنَّ اَللّٰهَ لَعَلِيْمٌ  
وَءَاخِرُونَ مُرْجُونَ لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اِنَّ اَللّٰهَ لَعَلِيْمٌ<sup>۲</sup>

«و جماعت دیگری نیز هستند که تأخیر می‌افتد در رسیدگی به حساب آنان ، و منوط می‌گردد به امر خدا که یا آنان را عذاب کند و یا گناه آنان را بیامرزد و خداوند علیم و حکیم است.»

در «کافی» به دو سند متصل از حضرت امام محمد باقر

۱- آیه ۱۰۲ ، از سوره ۹ : التّوبة

۲- آیه ۱۰۶ ، از سوره ۹ : التّوبة

علیه السلام روایت میکند راجع به مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ و مضمون دو روایت یکی است ، ولی ما در اینجا عین عبارت روایت اول را می آوریم :

محمد بن یحیی از احمد بن محمد از علی بن حکم از موسی بن بکر از زرارة از حضرت باقر علیه السلام در قول خداوند عزوجل :  
وَءَاخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ :

قَالَ : قَوْمٌ كَانُوا مُشْرِكِينَ فَقَتَلُوا مِثْلَ حَمْزَةَ وَ جَعْفَرَ وَ أَشْبَاهَهُمَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ دَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ فَوَحَّدُوا اللَّهَ وَ تَرَكَوا الشِّرْكَ وَ لَمْ يَعْرِفُوا الْإِيمَانَ بِقُلُوبِهِمْ فَيَكُونُوا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَجِبَ لَهُمُ الْجَنَّةُ ، وَ لَمْ يَكُونُوا عَلَى جُحُودِهِمْ فَيَكْفُرُوا فَتَجِبَ لَهُمُ النَّارُ ؛ فَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ إِمَّا يُعَذَّبُهُمْ وَ إِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ .<sup>۱</sup>

«حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این آیه : وَءَاخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ فرمودند : مراد از آنها قومی هستند که سابقاً از مشرکان بوده اند و مانند حضرت حمزه سید الشهداء و حضرت جعفر طیار و امثال آنها را از گروه مؤمنان به خدا کشته اند ؛ و سپس آنها داخل در دین اسلام شدند و خدای را به وحدانیت پذیرفتند و شرک را ترک گفتند ، اما ایمان در دل‌های آنان وارد نشد ، و معرفت به خدا به دل‌های خود پیدا نکردند تا از مؤمنین باشند و بهشت بر آنان واجب گردد ، و نیز بر انکار و مکابره خود هم باقی نمانده اند تا از کافران باشند و آتش بر آنها واجب شود ؛ اینان بر همین حال هستند که یا پروردگار آنها را

۱- «أصول کافی» ج دوم ، ص ۴۰۷

عذاب کند و یا از آنها بگذرد.»

و مضمون این روایت را علی بن ابراهیم با سند متصل خود در تفسیرش آورده است.<sup>۱</sup>

در بعضی از روایات این طائفه را از زمره مستضعفین شمرده‌اند، چنانکه در «معانی الأخبار» و «تفسیر عیاشی»، در اولی با سند متصل خود، و در دومی مرفوعاً روایت میکند از حمران بن أعین:

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ .

قَالَ: هُمْ أَهْلُ الْوَلَايَةِ . قُلْتُ: وَ أَيْ وَ لَايَةِ ؟

فَقَالَ: أَمَّا إِنَّهَا لَيْسَتْ بِوَلَايَةٍ فِي الدِّينِ وَلَكِنَّهَا الْوَلَايَةُ فِي الْمُنَاكِحَةِ وَالْمُوَارِثَةِ وَالْمُخَالَطَةِ وَ هُمْ لَيْسُوا بِالْمُؤْمِنِينَ وَ لَا بِالْكَفَّارِ وَ هُمُ الْمَرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ .<sup>۲</sup>

«حمران میگوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه مستضعفین سؤال کردم. حضرت فرمودند: ایشان اهل ولایتند.

عرض کردم: کدام ولایت؟

حضرت فرمودند: مراد من از ولایت، آن ربط و وابستگی قلبی نیست که به حقیقت دین مربوط باشد، بلکه مراد من از ولایت همان ظاهر اسلام و استفاده کردن از نکاح و ارث و آمیزش با مسلمانان

۱- «تفسیر قمی» طبع سنگی، ص ۲۸۰

۲- «معانی الأخبار» ص ۲۰۲؛ و «تفسیر عیاشی» ص ۲۶۹ و ۲۷۰

است، لیکن در حقیقت، این افراد نه از مؤمنین هستند و نه از کفار، و ایشانند مَرَجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.

و در تفسیر «المیزان» روایت کرده‌اند از «تفسیر قمی» از ضَرِيسِ  
 كُنَاسَى از حضرت اَبی جعفر امام مُحَمَّد باقر علیه السَّلام:  
 قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا حَالُ الْمُؤَدِّينَ الْمُتَرِّينَ بِمُبَوَّةِ  
 مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْمُؤَدِّينَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ لَيْسَ  
 لَهُمْ إِمَامٌ وَ لَا يَعْرِفُونَ وَ لَا يَتَكُمُّ؟

فَقَالَ: أَمَّا هَؤُلَاءِ فَإِنَّهُمْ فِي حُفْرِهِمْ لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا؛ فَمَنْ  
 كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ، وَ لَمْ يَظْهَرْ مِنْهُ عَدَاوَةٌ فَإِنَّهُ يُحَدُّ لَهُ خَدُّ إِلَى الْجَنَّةِ  
 الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ بِالْمَغْرِبِ، فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ الرُّوحُ فِي حُفْرَتِهِ إِلَى يَوْمِ  
 الْقِيَمَةِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ فِيْحَاسِبِهِ بِحَسَنَاتِهِ وَ سَيِّئَاتِهِ، فِيمَا إِلَى الْجَنَّةِ  
 وَ إِمَّا إِلَى النَّارِ.

فَهَؤُلَاءِ الْمُؤَقُّوفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ [عَزَّوَجَلَّ].

قَالَ: وَ كَذَلِكَ يُفْعَلُ بِالْمُسْتَضْعَفِينَ وَ الْبُلَّهِ وَ الْأَطْفَالِ وَ أَوْلَادِ  
 الْمُسْلِمِينَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ.<sup>۱</sup>

«ضریس کناسی میگوید: به حضرت باقر علیه السَّلام عرض  
 کردم: فدایت شوم، افرادی هستند که به وحدانیت خداوند عزَّوَجَلَّ  
 اقرار و اعتراف نموده‌اند و به نبوت مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ  
 اقرار کرده‌اند ولی به ولایت شما آشنا نشده‌اند، و از گناهکارانی  
 هستند که می‌میرند و امامی ندارند؛ حال آنها چیست؟

۱- «المیزان» جلد پنجم، ص ۵۹ و ۶۰

حضرت فرمودند: این افراد را در قبرهای خود نگاه میدارند بطوریکه خارج نمی‌شوند.

از میان آنها افرادی که اعمال صالحه انجام داده‌اند و نسبت به ما از آنها عداوتی بروز ننموده است، از زیر قبور آنان نقبی می‌کشند تا بهشتی که پروردگار در مغرب خلق فرموده است، و از این راه روح از آن بهشت پیوسته در این قبور می‌آید تا روز قیامت و تا اینکه خدا را ملاقات کنند، پس خداوند به حساب آنان رسیدگی فرموده و یا به بهشت و یا به دوزخ بفرستد؛ این افراد هستند که مَوْقُوفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ‌اند.

حضرت فرمودند: و به همین کیفیت رفتار میشود با مستضعفین و افرادی که ابله هستند و اطفال، و فرزندان از مسلمین که بالغ نشده‌اند.»

در تعبیر حضرت به بهشت در جهت مغرب، و دمیدن روح از آنجا بوسیله این نقب زیرزمینی در عالم قبور برزخی آنان اشارات و کنایاتی است که برای اهل تأمل و تفکر شایان دقت است.

و این روایت را در ضمن روایت مفصلی کلینی در «کافی» با سند متصل خود از سه طریق - که از جمله آنها علی بن ابراهیم از ضریس کناسی است - روایت کرده است.<sup>۱</sup>

بلکه از بعضی از روایات استفاده میشود که سؤال در قبر اختصاص به کسانی دارد که ایمان خود را خالص نموده و از مؤمنین

۱- «فروع کافی» طبع سنگی، ج اول، ص ۶۷ و ۶۸

صرف هستند، و یا کفر خود را خالص نموده و از کفار صرف هستند، و سائر فرق و دستجات را در قبر سؤالی نمی‌شود و از مؤاخذه و سؤال آنان صرف نظر میشود.

در «کافی» شیخ کلینی با چهار سند متصل از حضرت امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام راجع به این موضوع چهار روایت ذکر میکند، ولی چون مضامین آن به هم قریب است ما در اینجا به ذکر یکی از آنها اکتفا می‌کنیم.

روایت میکند أبوعلی اشعری از محمد بن عبد الجبار از حجاج از ثعلبه از ابوبکر خضرمی که :

قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضًا أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحَضًا وَالْآخَرُونَ يُلْهَوْنَ عَنْهُمْ. ۲۰۱

«حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: در قبر از کسی سؤال نمی‌شود مگر آن کسی که ایمان خود را کاملاً خالص نموده باشد، و یا آن کسی که کفر خود را خالص نموده باشد؛ و اما بقیه افراد از سؤال قبر آنها صرف نظر میشود.»

و علامه مجلسی رضوان الله علیه پس از ذکر این روایات در بیان

۱- «فروع کافی» طبع سنگی، ج اول، ص ۶۴

۲- این روایت را نیز شیخ حسن بن سلیمان، شاگرد شهید اول در کتاب «منتخب البصائر» با سند خود از ابوبکر خضرمی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است. («بحار» ج ۶، ص ۲۳۵)



آن فرموده است: «(مَنْ) به فتح میم، اسم موصول است، و اگر به کسر میم به عنوان حرف جر گرفته شود و مَحْض هم مصدر گرفته شود تا مفادش این شود که در قبر از اعمال سؤال نمی شود، بلکه از محض ایمان و کفر که عقائد باشد سؤال میگردد؛ این صحیح نیست زیرا که تصحیفی است که صریح اخبار بر خلاف آن است.

و باید معنارا چنین دانست: از سؤال قبر مستضعفین متوسطین بین ایمان و کفر صرف نظر شده است.<sup>۱</sup>

و شیخ مفید رحمه الله علیه، به این معنی که در قبر از سؤال متوسطین بین ایمان و کفر صرف نظر می شود و سؤال اختصاص به مؤمنین محض یا کفار محض دارد تصریح فرموده و گفته است که: راجع به این مسائل و سؤال در قبر و کیفیت آن دلیل عقلی نداریم بلکه دلیل منحصر در ادله سمعیه است و آنها اینچنین دلالت دارند.<sup>۲</sup>

**نکته پنجم:** در این آیه عفو از مستضعفین، آنچه وارد است امید عفو است؛ یعنی خداوند از گناهان آنها اغماض میفرماید، و اما درجه و مقام و منزلت مؤمنین و اخیار و صالحین و ابرار و صدیقین و شهداء و اولیاء خدا، که هر یک از آنها منوط به اعمالی خاص و اکتساب درجه و مقامی از ایمان و یقین است، هیچکدام برای آنها و برای افرادی که ملحق به مستضعفین هستند و برای افراد مُرْجُونَ

۱- «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۲۶۰

۲- «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۲۷۲ و ص ۲۸۰ این معنی را از مفید نقل کرده

است.

لَأْمُرِ اللَّهُ و برای افراد خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَّ آخَرَ سَيِّئًا فَرَاهِم  
نخواهد بود .

زیرا بهشت دارای منازل و مقامات عدیده‌ای است که هر یک از آنها شایسته برای طائفه‌ای مخصوص است .

در «معانی الأخبار» شیخ صدوق با سند متصل خود و در «تفسیر عیاشی» مرفوعاً هر دو روایت می‌کنند از ابو‌خدیجه سالم بن مُکرم جمّال که گفت از تفسیر آیه شریفه: **إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا** از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم .

**فَقَالَ: لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً إِلَى النَّصَبِ فَيَنْصِبُونَ، وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلَ أَهْلِ الْحَقِّ فَيَدْخُلُونَ فِيهِ، وَ هُوَ لَأَيُّ الدُّخُولِ الْجَنَّةِ بِأَعْمَالٍ حَسَنَةٍ وَ بِاجْتِنَابِ الْمَحَارِمِ الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهَا، وَ لَا يَنَالُونَ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ.**<sup>۱</sup>

«حضرت در جواب فرمودند : اینها افرادی هستند که قدرت ندارند با حيله و مکر به عداوت برخیزند ، و رهبری بسوی راه اهل حق هم نشده‌اند تا در آن زمره قرار گیرند .

خداوند با آنها بر حسب اعمالی که انجام داده‌اند رفتار می‌نماید ؛ داخل در بهشت میشوند بر حسب اعمال حسنه ، و بواسطه اجتناب نمودن از محرّماتی که خداوند عزّوجلّ نهی فرموده است ؛ ولی

۱- «معانی الأخبار» ص ۲۰۱؛ و «تفسیر عیاشی» جلد اول ، ص ۲۶۸

هیچگاه به مقام و منزل ابرار دسترسی پیدا نخواهند نمود.»

نکته ششم : در این آیه إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمْ أَنفُسَهُمْ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ دلالتی است اجمالاً بر سؤال در عالم قبر که همان سؤال در عالم برزخ است ، و اخبار وارده دلالت بر آن دارد ؛ و شاهد بر این ، قول خداوند تبارك و تعالی است :

الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمْ أَنفُسَهُمْ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقُوا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءِ بَلَىٰ إِنْ أَلَّهَ عَلَيْنَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ \* فَأَدْخَلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ \* وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا ۱.

«آن کسانی که اهل ظلم و ستم به جانهای خود بوده‌اند ، در وقتی که فرشتگان موت می‌خواهند قبض ارواح آنها را بنمایند از درآشتی درآمده و با ملایمت و مسالمت می‌خواهند اینطور قلمداد کنند که ما از افرادی نبوده‌ایم که کار زشت انجام دهیم ؛ در اینجا مورد خطاب حضرت پروردگار قرار می‌گیرند :

آری ! خداوند به تمام آنچه در دنیا انجام داده‌اید داناست .

سپس فرشتگان آنها را به سوی آتش رانده و خطاب می‌کنند : داخل شوید در درهای جهنم و در آنجا مخلد بمانید ، و بد است مأوی و مسکن متکبران . و به کسانی که در دنیا تقوی پیشه ساخته‌اند می‌گویند : چه چیز خداوند فرستاد ؟ آنان در پاسخ می‌گویند : چیز خوب.»

۱- آیه ۲۸ و ۲۹ و صدر آیه ۳۰ ، از سوره ۱۶ : النحل

و در این آیات هم همانطور که ملاحظه میشود سؤال فرشتگان از مردم ظالم و مردم با تقوی، در عالم برزخ است که حجاب مُلکی مرتفع شده و باروح ملکوتی آنان به گفتگو می‌پردازند.

و این نوع خطاب که در دو آیه مورد بحث و این آیات سوره نحل واقع میشود و فقط مورد خطاب را ظالمان یا اهل تقوی و ایمان قرار میدهد، تأیید میکند روایاتی را که اخیراً ذکر شد و در آنها سؤال قبر را منحصر به مؤمنین خالص یا کفار خالص معین کرده و از سؤال سائر افراد صرف نظر کرده است.

حضرت استاد علامه طباطبائی مَدَّ ظِلَّهُ الْعَالِیُّ نقل کردند از مرحوم آیه الحقّ عارف عظیم الشان آقای حاج میرزا علی آقا قاضی رضوان الله علیه که میفرموده است:

در نجف اشرف در نزدیکی منزل ما، مادر یکی از دخترهای افندی‌ها فوت کرد.<sup>۱</sup>

این دختر در مرگ مادر بسیار ضجه میکرد و جداً متألّم و ناراحت بود و با تشییع کنندگان تا قبر مادر آمد و آنقدر ناله کرد که تمام جمعیت مشیّعین را منقلب نمود.

تا وقتی که قبر را آماده کردند و خواستند مادر را در قبر گذارند

۱- منظور از افندی‌ها سنی‌های عثمانی بودند که از طرف دولت عثمانی در آن هنگام که عراق در تحت تصرف آنها بود به مشاغل حکومتی اشتغال داشتند، و بعد از جنگ بین الملل اول که دولت کفر بر مسلمین غلبه کرد و کشور عثمانی را تجزیه نمود، عراق از تحت قیمومت عثمانی خارج شد.

فریاد میزد که من از مادرم جدا نمی شوم؛ هر چه خواستند او را آرام کنند مفید واقع نشد.

دیدند اگر بخواهند اجباراً دختر را جدا کنند، بدون شک جان خواهد سپرد.

بالأخره بنا شد مادر را در قبر بخوابانند و دختر هم پهلوی بدن مادر در قبر بماند، ولی روی قبر را از خاک انباشته نکنند و فقط روی آنرا از تخته‌ای بپوشانند و سوراخی هم بگذارند تا دختر نمیرد و هر وقت خواست از آن دریچه و سوراخ بیرون آید.

دختر در شب اول قبر، پهلوی مادر خوابید؛ فردا آمدند و سرپوش را برداشتند که ببینند بر سر دختر چه آمده است، دیدند تمام موهای سرش سفید شده است.

گفتند: چرا اینطور شده است؟

گفت: هنگام شب، من که پهلوی مادرم خوابیده بودم، دیدم دو نفر از ملائکه آمدند و در دو طرف ایستادند و یک شخص محترمی هم آمد و در وسط ایستاد.

آن دو فرشته مشغول سؤال از عقائد او شدند و او جواب میداد؛ سؤال از توحید نمودند جواب داد: خدای من واحد است، و سؤال از نبوت کردند جواب داد: پیغمبر من محمد بن عبدالله است. سؤال کردند: امامت کیست؟

آن مرد محترم که در وسط ایستاده بود گفت: لَسْتُ لَهُ بِإِمَامٍ؛ من امام او نیستم.

در اینحال آن دو فرشته چنان گرز بر سر مادرم زدند که آتش  
به آسمان زبانه می کشید .

من از وحشت و دهشت این واقعه به این حال که می بینید  
درآمده ام .

مرحوم قاضی رضوان الله علیه میفرمود : چون تمام طائفه دختر ،  
سنی مذهب بودند و این واقعه طبق عقائد شیعه واقع شد ، آن دختر  
شیعه شد و تمام طائفه او که از افندی ها بودند همگی به برکت این  
دختر شیعه شدند .

در ذیل آیات مورد بحث درباره مستضعفین یک آیه دیگر مربوط  
به لزوم مهاجرت و اجر و پاداش شخص مهاجر وارد است :

وَمَنْ يُّهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغِمًا كَثِيرًا وَ  
سَعَةً وَ مَنْ يُخْرَجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ  
الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا<sup>۱</sup>

مُرَاغِمٌ از ماده رَغَم است به فتح راء و رَغَام به معنای خاک نرم  
است ، و رَغَمٌ أَنْفٌ فُلَانٍ رَغْمًا یعنی بینی فلان کس به خاک مالیده  
شد و أَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَهُ از باب إفعال ، متعدی است ؛ یعنی خداوند  
بینی او را به خاک مالید . و مُرَاغِمٌ یعنی جائی که در آنجا بینی را به  
خاک بمالند ، و این کنایه است در قرآن کریم از جائی که بتوانند غضب  
خود را فرو نشانند و منویات خود را لباس عمل بپوشانند .

و چون بواسطه هجرت و خروج از سلطه مستکبران ، مؤمنان

۱- آیه ۱۰۰ ، از سوره ۴ : النَّسَاء

میتوانند با آزادی کامل شعائر دینی خود را اقامه کنند و با تشکیل دولت حقّه و حکومت اسلامیّه به تمام معنی به منویات خود برسند ، و آن حالت غضب درونی خود را که به علّت تسلّط قوای کفر در درون نهفته شده و راه ابراز و اظهار و فرونشاندن آنرا ندارند بواسطه مهاجرت به نقاط وسیع که از دستبرد ظالمان مصون مانده است ، میتوانند با برافراشتن لوای توحید و پرچم عدل و داد و اقامه حدود و جمعه و جماعات خشم خود را فرو نشانند و بینی دشمن را به خاک بمالند ؛ لذا با این تعبیر عجیب و غریب در این آیه مبارکه به نحو اعجاز توصیف این حقیقت شده است :

«و کسی که هجرت کند در راه خدا ، در روی زمین مُرَاعِمَ های بسیاری را خواهد یافت و به سعه و گشایش خواهد رسید ، و امّا کسیکه از خانه خود به قصد هجرت بسوی خدا و رسول خدا خارج گردد و هنوز به خدا و رسول خدا نرسیده در بین راه مرگ او را دریابد ، پس مزد و پاداش او برعهده خدا قرار گرفته و خداوند غفور و رحیم است.»

میگویند : چون عالم برزخ از تتمّه عالم دنیا محسوب میگردد ولذا از صورت و کمّ و کیف برخوردار است ، مؤمنینی که از خانه نفس خود بیرون آمده و خروج از بیت را تحصیل کرده اند و به هجرت پای نهاده ، ولی هنوز به مقام کمال خود که وصول به حقیقت ولایت و اندکاک در اسماء و صفات الهیّه و بالأخره عالم فنای مطلق در ذات مقدّس اوست نرسیده اند ، در عالم برزخ کامل میشوند و در هنگام

قیامت با کمال واقعی خود محشور میگردند .

و این معنی طبق کلیات وارده از حکمت الهیه قرآنیّه و سنّت نبویّه قابل قبول است . چون کسی که عازم بر هجرت باشد بر اساس این نیت که رسول الله فرمود :

مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ۱ .  
با رسول خدا معیت پیدا نموده و در حظیره قدس الهی به تماشای

۱- اصل این حدیث اینطور است :

مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ؛ وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى امْرَأَةٍ مُصِيبِهَا أَوْ غَنِيمَةٍ يَأْخُذُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَيْهَا .

این حدیث را ابن ابی الجمهور أحسانی در «عَوَالِي اللَّذَالِي» بنا به نقل «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، جلد ۱۵ ، جزء دوم ، ص ۷۷ ؛ و در «مُنبِئَةُ الْمَرِيد» طبع نجف ، ص ۲۷ ؛ و در «بحار» ج ۱۵ ، جزء دوم ، ص ۸۷ از «منبئة المرید» نقل کرده است .

و شهید ثانی فرموده است : این خبر از اصول اسلام و یکی از پایه‌های آن و اوّل ستون آنست . تا آنکه گفته است : و سَلَفٌ ما و جماعتی از تابعین آنها دوست داشتند که مصنّفات خود را با این حدیث شروع کنند برای آنکه خواننده را بر حسن نیت و تصحیح آن ، و اهتمام و اعتناء به آن برسانند .

ولیکن اصل این حدیث در کتب اصول احادیث شیعه نیست ، و معلوم است که شهید ثانی و ابن ابی الجمهور که دأب آنها نیز استفاده از روایات عامّه در اخلاقیات است ، آن را از کتب عامّه نقل کرده‌اند .

این روایت را بخاری و مسلم و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و أحمد بن حنبل همگی با اسناد متصل خود از علقمة بن وقاص از عمر بن الخطاب با ادنی اختلافی در متن آورده‌اند که : رسول الله صَلَّى الله عليه [و آله] و سَلَّمَ فرمودند :  
إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَا نَوَى ، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ  
-الحدیث .



جمال حضرت ازلی و ابدی و سرمدی مشغول و از مقام ولایت مطلقه و عبودیت صرفه بهره کافی خواهد یافت .

بر این اساس افرادی که نفوس آنها به مقام فعلیت خود نرسیده و ناقص از دنیا رفته‌اند ، باید در برزخ تکمیل و پس از آن به قیامت انفسیه حضور یابند .

داستانی را حضرت سیدنا الأعظم و أستاذنا الأکرم علامه طباطبائی نقل میفرمودند که بسیار شایان توجه است .

فرمودند: در کربلا واعظی بود به نام سید جواد از اهل کربلا و لذا او را سید جواد کربلایی می‌گفتند . او ساکن کربلا بود ولی در ایام محرّم و عزا میرفت در اطراف ، در نواحی و قصبات دور دست تبلیغ میکرد ، نماز جماعت میخواند ، روضه میخواند و مسأله میگفت و سپس به کربلا مراجعت مینمود .

یک مرتبه گذرش افتاد به قصبه‌ای که همه آنها سنّی مذهب بودند ، و در آنجا برخورد کرد با پیرمردی محاسن سفید و نورانی ، و چون دید سنّی است ، از در صحبت و مذاکره وارد شد ، دید الآن نمی‌تواند تشیع را به او بفهماند ؛ چون این مرد ساده لوح و پاک دل چنان قلبش از محبت افرادی که غصب مقام خلافت را نمودند سرشار است که آمادگی ندارد و شاید ارائه مطلب نتیجه معکوس داشته باشد .

تا در یک روز که با آن پیرمرد تکلم مینمود از او پرسید : شیخ

شما کیست ؟

(شیخ در نزد مردم عادی عرب، بزرگ و رئیس قبیله را گویند) و سید جواد میخواست با این سؤال کم‌کم راه مذاکره را با او باز کند تا بتدریج ایمان در دل او پیدا شده و او را شیعه نماید.

پیرمرد در پاسخ گفت: شیخ ما یک مرد قدرتمندی است که چندین خان ضیافت<sup>۱</sup> دارد، چقدر گوسفند دارد، چقدر شتر دارد، چهار هزار نفر تیرانداز دارد، چقدر عشیره و قبیله دارد. سید جواد گفت: به به از شیخ شما چقدر مرد متمکن و قدرتمندی است!

بعد از این مذاکرات پیرمرد رو کرد به سید جواد و گفت: شیخ شما کیست؟

گفت: شیخ ما یک آقایی است که هر کس هر حاجتی داشته باشد بر آورده میکند؛ اگر در مشرق عالم باشی و او در مغرب عالم، و یا در مغرب عالم باشی و او در مشرق عالم، اگر گرفتاری و پریشانی برای تو پیش آید، اسم او را ببری و او را صدا کنی، فوراً به سراغ تو می‌آید و رفع مشکل از تو میکند.

پیرمرد گفت: به به عجب شیخی است! شیخ خوب است اینطور باشد، اسمش چیست؟  
سید جواد گفت: شیخ علی.

---

۱- «خان ضیافت» به معنای مهمانسراست که در میان اعراب مشهور است، که با این خان‌ها از هر کس که وارد شود خواه آشنا و خواه غریب پذیرائی میکنند.

دیگر در این باره سخنی به میان نرفت مجلس متفرق شد و از هم جدا شدند و سید جواد هم به کربلا آمد .  
اما آن پیرمرد از شیخ علی خیلی خوشش آمده بود و بسیار در اندیشه او بود .

تا پس از مدّت زمانی که سید جواد به آن قریه آمد ، با عشق و علاقه فراوانی که مذاکره را به پایان برساند و شیخ را شیعه کند ، و با خود می گفت : مادر آن روز سنگ زیر بنا را گذاشتیم و حالا بنا را تمام می کنیم ، مادر آن روز نامی از شیخ علی بردیم و امروز شیخ علی را معرفی می کنیم و پیرمرد روشندل را به مقام مقدّس ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام رهبری می نمایم .

چون وارد قریه شد و از آن پیرمرد پرسش کرد ، گفتند : از دار دنیا رفته است .

خیلی متأثر شد ، با خود گفت : عجب پیرمردی ! مادر او دل بسته بودیم که او را به ولایت آشنا کنیم .

حیف ، از دنیا رفت بدون ولایت ، ما میخواستیم کاری انجام دهیم و پیرمرد را دستگیری کنیم ، چون معلوم بود که اهل عناد و دشمنی نیست ، إلقاءات و تبلیغات سوء ، پیرمرد را از گرایش به ولایت محروم نموده است .

بسیار فوت او در من اثر کرد و به شدّت متأثر شدم .

به دیدن فرزندانش رفتم و به آنها تسلیت گفتم و تقاضا کردم مرا سر قبر او برید .

فرزندانش مرا بر سر تربت او بردند و گفتم: خدایا ما در این پیرمرد امید داشتیم چرا او را از دنیا بردی؟ خیلی به آستانه تشییع نزدیک بود، افسوس که ناقص و محروم از دنیا رفت.

از سر تربت پیرمرد بازگشتیم و با فرزندان به منزل پیرمرد آمدیم. من شب را در همانجا استراحت کردم؛ چون خوابیدم، در عالم رؤیا دیدم دری است وارد شدم، دیدم دالان طولی است و در یکطرف این دالان نیمکتی است بلند، و در روی آن دو نفر نشسته‌اند و آن پیرمرد سنی نیز در مقابل آنهاست.

پس از ورود، سلام کردم و احوالپرسی کردم، دیدم در انتهای دالان دری است شیشه‌ای و از پشت آن باغی بزرگ دیده میشد.

من از پیرمرد پرسیدم: اینجا کجاست؟ گفت: اینجا عالم قبر من است، عالم برزخ من است و این باغی که در انتهای دالان است متعلق به من و قیامت من است.

گفتم: چرا در آن باغ نرفتی؟

گفت: هنوز موقعش نرسیده است؛ اول باید این دالان طی شود و سپس در آن باغ رفت.

گفتم: چرا طی نمی‌کنی و نمیروی؟

گفت: این دو نفر معلم من هستند. این دو، دو فرشته آسمانیند آمده‌اند مرا تعلیم ولایت کنند، وقتی ولایتم کامل شد میروم؛ آقا سید جواد! گفתי و نگفتی (یعنی گفתי که شیخ ما که اگر از مشرق یا مغرب عالم او را صدا زنند جواب می‌دهد و به فریاد میرسد اسمش شیخ

علیّ است؛ اما نگفتی این شیخ علیّ، علیّ ابن ابی طالب است. بخدا قسم همینکه صدا زدم: شیخ علیّ بفریادم رس، همینجا حاضر شد.

گفتم: داستان چیست؟

گفت: چون من از دنیا رفتم مرا آوردند در قبر گذاردند و نکیر و منکر به سراغ من آمدند و از من سؤال کردند:

مَنْ رَبُّكَ وَ مَنْ نَبِيُّكَ وَ مَنْ إِمَامُكَ؟

من دچار وحشت و اضطرابی سخت شدم و هر چه می خواستم پاسخ دهم به زبانم چیزی نمی آمد، با آنکه من اهل اسلامم، هر چه خواستم خدای خود را بگویم و پیغمبر خود را بگویم به زبانم جاری نمی شد.

نکیر و منکر آمدند که اطراف مرا بگیرند و مرا در حیطة غلبه و سیطره خود درآورده و عذاب کنند، من بیچاره شدم، بیچاره به تمام معنی، و دیدم هیچ راه گریز و فراری نیست؛ گرفتار شده ام. ناگهان به ذهنم آمد که تو گفتی: ما یک شیخی داریم که اگر کسی گرفتار باشد و او را صدا زند اگر او در مشرق عالم باشد یا در مغرب آن، فوراً حاضر میشود و رفع گرفتاری از او میکند.

من صدا زدم: ای شیخ علیّ به فریادم رس!

فوراً علیّ بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السّلام حاضر شدند اینجا، و به آن دو نکیر و منکر گفتند: دست از این مرد بردارید، معاند نیست، او از دشمنان ما نیست، اینطور تربیت شده، عقائدش کامل

نیست چون سعه نداشته است .

حضرت آن دو ملک را رد کردند و دستور دادند دو فرشته دیگر بیایند و عقائد مرا کامل کنند ، این دو نفری که روی نیمکت نشسته‌اند دو فرشته‌ای هستند که به امر آن حضرت آمده‌اند و مرا تعلیم عقائد می‌کنند .

وقتی عقائد من صحیح شد من اجازه دارم این دالان را طی کنم و از آن وارد آن باغ گردم .

این خواب که جهاتی را از دستگیری و عفو از مستضعفین و تکامل برزخی و جهات بسیار دیگر را میرساند ، دلالت بر سؤال از عقائد در عالم قبر نیز دارد .

این خواب ، نظیر خواب‌های دیگری که ما در این مباحث بیان می‌کنیم ، از وقایع مسلم‌الوقوع همین عصر ماست .

و بر همین اساس تکمیل نفوس ناقصه که از دنیا رحلت کرده‌اند و به مقام فعلیت خود نرسیده‌اند ، روایاتی وارد است که اولاد مؤمنین که در سن کودکی از دنیا رفته‌اند ، در عالم برزخ بوسیله حضرت ابراهیم خلیل و یا بوسیله حضرت زهراء سلام الله علیها تربیت میشوند .

در کتاب «أمالی» شیخ صدوق ، ضمن روایت طویلی که در باره معراج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیان میکند با سند متصل خود از عبدالرحمن بن غنم این فقره را ذکر میکند که :

قَالَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، مَرَّ عَلَيَّ شَيْخٌ

قَاعِدِ تَحْتَ شَجَرَةٍ وَ حَوْلَهُ أَطْفَالٌ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ هَذَا الشَّيْخُ يَا

جَبْرَائِيلُ ؟

قَالَ : هَذَا أَبُوكَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

قَالَ : فَمَا هَؤُلَاءِ الْأَطْفَالُ حَوْلَهُ ؟

قَالَ : هَؤُلَاءِ أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ حَوْلَهُ يَغْذُوهُمْ .<sup>۱</sup>

«میگوید : چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت ، عبورش افتاد به پیرمردی که در زیر درختی نشسته بود و در اطراف او کودکانی گرد آمده بودند .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد : ای جبرئیل ! این پیرمرد کیست ؟ جبرائیل گفت : این شیخ ، پدر تو ابراهیم است . رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد : این اطفال در اطراف او کیانند ؟

جبرائیل گفت : اینها اطفال مؤمنان هستند که حضرت ابراهیم به آنها غذا میدهد.»

مجلسی رضوان الله علیه روایت کرده است از «تفسیر علی بن ابراهیم» از پدرش از سلیمان دیلمی از ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه السلام :

قَالَ : إِنَّ أَطْفَالَ شِيعَتِنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تُرَبِّيهِمْ فَاطِمَةُ

۱- «بحار الأنوار» ج ۶ ، ص ۲۲۹ ؛ و «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ،

عَلَيْهَا السَّلَامُ.<sup>۱</sup>

«حضرت فرمودند: بدرستیکه اطفال شیعیان ما را از مؤمنین، حضرت فاطمه سلام الله علیها تربیت میکند.»

شیخ صدوق روایت میکند در کتاب «معانی الأخبار» از پدرش از عبدالله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم از مسعدة بن صدقه از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش علیهم السلام:

قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَوَسَلَّمَ]: دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْبُلَّةَ.

قَالَ: قُلْتُ: مَا الْبُلَّةُ؟

فَقَالَ: الْعَاقِلُ فِي الْخَيْرِ الْغَافِلُ عَنِ الشَّرِّ، الَّذِي يَصُومُ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ.<sup>۲</sup>

«حضرت صادق علیه السلام به روایت از پدرانشان گفتند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من داخل در بهشت شدم و اکثر اهل بهشت را ابله یافتم.

عرض کردم: مقصود از ابله چیست؟

حضرت فرمود: کسی که در کار خیر عاقل است و از کار شرّ غافل است و در هر ماه سه روز را روزه میدارد.»

و نیز شیخ صدوق در «معانی الأخبار» با سند متصل خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت میکند که:

۱- «بحار الأنوار» ج ۶، از طبع آخوندی، ص ۲۲۹

۲- «معانی الأخبار» ص ۲۰۳



إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ] قَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ  
لَكَ كَنْزًا فِي الْجَنَّةِ، وَأَنْتَ ذُو قَرْنَيْهَا، وَلَا تُتْبِعِ النَّظْرَةَ بِالنَّظْرَةِ فِي  
الصَّلَاةِ؛ فَإِنَّ لَكَ الْأُولَىٰ وَلَيْسَتْ لَكَ الْآخِرَةُ.<sup>۱</sup>

«حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای  
علی! برای تو گنجی است در بهشت، و تو ذوالقرنین بهشت هستی،  
و در حال نماز نظرت اگر به جائی افتاد آن نظر را دنبال مکن؛ چون نظر  
اول بخشوده شده است ولی حق نظر دیگر را نداری!»  
صدوق رحمه الله علیه در تفسیر و بیان این حدیث فرموده  
است:

«مراد از قول رسول خدا که فرموده است برای تو گنجی است  
در بهشت، کلیدهای نعمت‌های بهشت است؛ چون در متعارف  
سخن مردم گنج عبارت است از اندوخته‌ای از طلا و نقره، و مردم  
گنج را گرد می‌آورند از ترس فقر؛ و طلا و نقره خاصیتش مصرف  
نمودن در حال نیاز است و در بهشت نیازی نیست، فقر و فاقه‌ای  
نیست؛ چون بهشت از جمیع این معانی در سلامت است و از تمام  
آفات مصون است؛ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ. (در  
آیه ۷۱، از سوره زخرف «مَا تَشْتَهِيهِ» آمده است).  
«و در آنجا از هر چه نفوس اشتها کنند و چشمان لذت برند  
موجود است.»

بنابراین، مراد از گنج بهشت همان کلید است و دلیل این مطلب

۱- «معانی الأخبار» ص ۲۰۵

آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ است؛ علی بن ابی طالب قسمت کننده بهشت و جهنم است؛ چون تقسیم بهشت و دوزخ بر مبنای ایمان و کفر است و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است:

يَا عَلِيُّ حُبُّكَ إِيمَانٌ وَ بُغْضُكَ نِفَاقٌ وَ كُفْرٌ.

«ای علی محبت داشتن به تو ایمان است و عداوت با تو نفاق و

کفر است.»

پس بنابر این اصل، امیرالمؤمنین علیه السلام قسمت کننده بهشت و آتش است.

و من از بعضی از مشایخ شنیدم که می گفت: مراد از گنج بهشت، همان فرزند او محسن علیه السلام است، و این فرزند همان بچه سقط شده ای است که فاطمه علیها السلام چون بین دو در مورد فشار قرار گرفت سقط کرد.

و برای این گفتار استشهاد مینمود به آنچه در روایت آمده است که: بچه سقط شده با حالت خشم و غضب، در بهشت می ایستد و به او گفته میشود که: داخل شو! در جواب میگوید: نه داخل نمی شوم مگر آنکه پدر و مادر من پیش از من داخل شوند.

و دیگر استشهاد مینمود به آنچه در روایت آمده است که: حضرت ابراهیم و زوجه اش حضرت ساره، متکفل تربیت و رسیدگی به اولاد مؤمنین هستند، و آنها را از درختی در بهشت که مانند پستان های گاو پستان دارد، شیر و غذا میدهند.

چون قیامت فرا رسد این اطفال را لباس پوشانیده و به عطرها معطر و به عنوان هدیه، آنها را به پدرانشان می‌سپارند، و این فرزندان با پدرانشان در بهشت حکم ملوک و پادشاهان را دارند.

و اما گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: ای علی! تو ذوالقرنین بهشت هستی، معنایش اینست که: حسن و حسین تو دو قرن بهشت هستند؛ چون در روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند عز و جل با حسن و حسین بهشت خود را زینت میکند؛ مثل آنکه زن خود را به دو گوشواره خود زینت میکند. و در روایت دیگر است که خداوند با آن دو نور دیده، عرش خود را زینت میکند.<sup>۱</sup>

پس حسن و حسین دو گوشواره عرش خدا هستند.

و شاید بر همین اصل باشد که درباره از اسب به روی زمین افتادن سیّد الشهداء علیه السلام گوید:

بلند مرتبه شاهی ز صدرزین افتاد

اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

و در وصف این افتادن چه خوب ناصرالدین شاه استعاره نموده

است:

یکتا گهری ز صدرزین افتاده آویزه عرش بر زمین افتاده

افسوس که در معركة کرب و بلا از خاتم انبیا ننگین افتاده

و از همین جهت است که در روایت آمده است:

۱- «معانی الأخبار» ص ۲۰۶

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَ سَلَّمَ]: إِنَّ الْحَسَنَ  
 وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ شَنَفَا الْعَرْشَ، وَإِنَّ الْجَنَّةَ قَالَتْ: يَا رَبِّ!  
 أَسَكَنْتَنِي الضُّعَفَاءَ وَالْمَسَاكِينَ! فَقَالَ اللَّهُ لَهَا:  
 أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ أُنْزِي زَيْنَتُ أَرْكَانِكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ  
 عَلَيْهِمَا السَّلَامُ! قَالَ: فَمَا سَأَلْتُ كَمَا تَمِيسُ الْعُرُوسُ فَرَحًا.<sup>۱</sup>

«رسول خدا فرمودند: حسن و حسین دو گوشواره عرش خدا  
 هستند، و بهشت به پروردگار عرضه داشت: ای پروردگار من! مرا  
 محل تمام ضعفاء و مسکینان قرار دادی!

از طرف پروردگار خطاب آمد: ای بهشت راضی نیستی که من  
 ارکان تورا به حسن و حسین زینت داده‌ام؟ در اینحال چنان بهشت به  
 خود بالید و افتخار نمود، مانند بالیدن عروس به خودش از شدت  
 فرح.»

و بر همین اساس است که در قتل آن حضرت آسمان خون بارید  
 و خاک تبدیل به خون شد.

چنانکه از اُمّ سلمه مروی است که: رسول خدا شبی از ما غائب  
 شد در مدّت طولی و سپس آمد به نزد ما، و دیدیم آن حضرت  
 گردآلود و با موهای ژولیده مراجعت کرده و در یک دست خود چیزی  
 دارد که انگشت‌ها را بسته است. عرض کردم: یا رسول الله چرا شما  
 را بدین وضع پریشان غبار آلود و ژولیده می‌بینم؟

۱- «إرشاد مفید» در باب طَرْفٍ من فضائل الحسين عليه السلام، و از طبع

حضرت فرمود: در این وقت مرا سیر دادند به محلی در عراق که نامش کربلاست، و مصرع حسین فرزند من و جماعتی از فرزندان اهل بیت مرا به من نشان دادند، و من شروع کردم که خونهای آنها را جمع کنم، و بیا اینک خونها در دست من است؛ و دست خود را بسوی من باز کرد و فرمود: بگیر اینها را و محفوظ نگاهدار! من خونها را گرفتم و توجه کردم دیدم شبیه خاک قرمز رنگ است؛ در شیشه‌ای نهادم و سر آن را بستم و محفوظ داشتم. چون حسین از مکه به طرف عراق حرکت کرد هر صبح و شب من شیشه را می‌گرفتم و می‌بوئیدم و برای مصیبت آن حضرت می‌گریستم. چون روز عاشورای از محرم، همان روزی که حسین در آن روز شهید شد، من در آن شیشه نگاه کردم، در اول صبح آن خاک قرمز بحال خود بود، و چون در پایان روز نگاه کردم دیدم تبدیل به خون تازه شده است.<sup>۱</sup>

و از محمد بن سیرین روایت شده که گفت: این قرمزی در آسمان پیدا نشد مگر بعد از قتل حسین.<sup>۲</sup>

و رَوَى سَعْدُ الْإِسْكَافُ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ :  
 كَانَ قَاتِلُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَلَدَ زَنَا ، وَقَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَدَ زَنَا ، وَلَمْ يَحْمَرَّ السَّمَاءُ إِلَّا لَهُمَا .

و رَوَى سَفِيانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ :

۱ و ۲ - «إرشاد مفید» در باب طرف من فضائل الحسین علیه السلام،

حَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَمَا نَزَلَ مَنْزِلًا وَلَا ارْتَحَلَ  
 مِنْهُ إِلَّا ذَكَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا وَقَتْلَهُ . وَقَالَ يَوْمًا : وَ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا  
 عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأَسَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا  
 بَنِي إِسْرَائِيلَ .<sup>۱</sup>

۱- همان مصدر ، ص ۲۷۴ :

«و سعد إسكاف روایت کرده که حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند :  
 قاتل یحیی بن زکریا ولد الزنا بوده و قاتل حسین بن علی علیه السلام نیز  
 ولد الزنا بوده است ، و آسمان فقط برای این دو نفر سرخ گردید.»  
 «و سفیان بن عیینه از علی بن یزید از علی بن الحسین علیهما السلام  
 روایت کرده است که فرمود : ما با حسین علیه السلام خارج شدیم (به طرف  
 کربلا) پس حضرت در هیچ منزلی فرود نیامد و از آن کوچ نکرد مگر اینکه یادی  
 از یحیی بن زکریا و کشته شدن او نمود . و روزی فرمود : و از پستی دنیا بر  
 خداوند اینستکه سر یحیی بن زکریا به یکی از زناکاران بنی اسرائیل هدیه شد.»



مجلس ہفتم

کفیت ارتباط عالم برزخ با عالم طبع و قبر





أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۱</sup>

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .  
(آية يكصد و پنجم ، از سورة توبه : نهمين سوره از قرآن كريم)

بحث ما در اینجا راجع به نحوه ارتباط و تأثیر موجودات عالم ملکوت در موجودات عالم ملک ، و نحوه و کیفیت تأثیر موجودات عالم ملکوتِ اعلى - که عالم اسماء و صفات کلیه الهیه است - و تأثیر ارواح قدسیه و نفوس مجردة در موجودات عالم ملکوت اسفل - که عالم مثال و صورت است - و بالأخره کیفیت تأثیر موجودات مثالیه در عالم ملک و ناسوت - که عالم طبع و ماده است - می باشد ؛ و این

---

۱- مطالب گفته شده در روز هفدهم ماه مبارک رمضان .

بحث بسیار لطیف و دقیق است ولی ما تا جایی که بتوانیم مطلب را ساده و روشن بیان می‌کنیم .

و بالأخره در این بحث از کیفیت ارتباط نفس انسان با مثال و برزخ او ، و کیفیت ارتباط برزخ انسان با ماده و طبع و بدن وارد شده در قبر او گفتگو میشود .

باید ملاحظه نمود که بدن را که در قبر میگذارند چگونه است ؟ آیا بهره‌ای از ثواب و عقاب دارد یا نه ؟ و آیا به تبع ثواب و عقابی که به بدن برزخی در عالم برزخ میرسد این بدن هم مُثاب و معدّب میگردد یا نه ؟

البته بحث ما در اینجا فقط راجع به کیفیت ارتباط بدن مثالی و برزخی با بدن مادی که در قبر افتاده است می‌باشد ، نه به عنوان بحث کلی فلسفی ؛ ولی برای همین بحث جزئی ناچار از یک بحث کلی خواهیم بود :

تمام موجوداتی که در این عالم هستند بواسطه یک موجود مدبّر الهی اداره میشوند .

انسان مادی یک مُلک مقرّبی دارد که او را رشد میدهد و حفظ میکند ، هر یک از اصناف حیوانات ، نباتات ، جمادات ، و هر ذره‌ای از موجودات این عالم اینچنین هستند .

و بطور کلی تمام عالم شهادت که عالم ظاهر و عالم مُلک است ، در تحت اراده و سیطره یک عالم ملکوت است که آن عالم ملکوت ، عالم حقیقت و معنی و باطن است .

قدرت و عظمت آن عالم از این عالم بیشتر است و میتواند این موجودات را در تحت شرائط خود تربیت کند و سیر دهد؛ آن موجودات را ملائکه میگویند.

تعداد ملائکه به حساب در نمی آید، به اندازه ذراتی که در این عالم موجود است و در عالم ملک، خلق شده است ملائکه موجود است؛ هر قطره از باران که از آسمان میریزد یک فرشته موکل بر حفظ و حراست و پائین آوردن آن است.

هر دانه گیاهی که از زمین میروید و هر حبه از حبوباتی که بیرون می آید و رشد میکند و میرسد، حتی دانه اسپند، چنانچه در روایت وارد است، برای هر کدام از آنها ملکی گماشته شده که آنرا طبق وظیفه و شرط و سنت الهیه ای که به او تفویض شده است حفظ کند، رشد دهد، برساند و تا سرحد کمال آن، آن را مواظبت و مراقبت نموده و از وظیفه پاسداری در برابر جهات حیاتیّه و تغذیه و تنمیه آن دریغ ننماید.

باد که می وزد فرشته ای بلکه بادهای مختلف، از باد شمال و باد جنوب و باد دبور و باد صبا، فرشتگان مختلفی دارند، بادهای رحمت و بادهای غضب، بادهای مهلکه و مسموم و نسیم های لطیف و جان پرور. و ابرهای آسمان، ابر سپید و سیاه، ابر انبوه و پرپشت و ابر کم پشت، ابر تگرگ و برف و باران هر کدام دارای فرشتگانی هستند؛ این فرشتگان هر کدام دارای مأموریت های متفاوتی هستند که بر حسب اختلاف قوا و سرمایه هائی که خداوند به آنها داده است

تفاوت میکنند .

مراتب حیات انسان از قوای هاضمه و تغذیه و رشد دهنده و رفع کننده و جاذبه و دافعه و تبدیل کننده و ماسکه و غیرها همه در تحت تدبیر و اداره ملائکه مختلفه هستند .

این یک واقعیتی است بر اساس یک واقعیت فلسفی که : موجودات عالم طبع و ماده در تحت سیطره موجودات عالم مثال و صورت، و آنها در تحت سیطره موجودات عالم نفس و ملکوت اعلی، تا برسد به مقام اسماء و صفات الهیه و بالأخره به اسم اعظم حضرت واحدیت و مقام لا اسم و لا رسم حضرت احدیت جل و عز تبارک و تقدس .

بنابراین نور وجود، اول از ذات مقدس او جل و علا تنزل نموده به مقام اسماء و صفات کلیه و سپس بتدریج در مراتب مختلفه عالم امکان، از موجودات مجرد و مثالی و سپس در موجودات طبیعی و جسمیه، ظهور و تجلی می نماید .

نه اینکه مبدأ وجود قوا در عالم، طبیعت است و بعد صعود میکند و عالم مثال و صورت پدید می آید و سپس نفس و عوالم مجرد و این حرف غلط است .

این کلام، اساس فلسفه مادیون است که برای ماده اصالت قائلند و روح و ملکوت را اثر ضعیفی از ماده میدانند و ترشیحی از آن؛ و در حقیقت می توان مکتب آنانرا به مکتب أصالة الماده نامگذاری کرد .

ولی مکتب الهیون مکتب أصالة الله و أصالة التَّوْحید و أصالة المعنی است؛ زیرا اولاً برای خدا که مجرد و بسیط و لاحدّ و لاعدّ است و از نقطه نظر قدرت و عظمت و علم و حیات بی نهایت است، به نحو استقلال در وجود، موجودیت قائل میشود و پس از آن وجود مقدّس، موجودات مجردّه و غیر مجردّه روحانیّه و مادیّه بوجود می آیند، آن هم به نحو خلقت و با نفس مجردّ اراده، نه به نحو اخراج و خروج که زائیدن است.

و این کلام ابداً منافاتی با مبنای صدر المتألّهین در سیر و تکامل موجودات مادیّه به موجودات مجردّه ندارد.

درباره نفس، صدر المتألّهین قائل است که مبدأش، جسمانی است و نهایتش روحانی که: **النَّفْسُ جِسْمَانِيَّةُ الْحُدُوثِ، رُوحَانِيَّةُ الْبَقَاءِ**.<sup>۱</sup> و سیر ترقّی و تکامل انسان از مراتب مادی بسوی مراتب

۱- این معنی را صدر المتألّهین قدس الله سرّه به مرحله اثبات رسانیده است، و از نقطه نظر حرکت جوهریه - که آن هم امر مبرهنی است - پایه گذاری شده است، و آیات و روایات با دقّت و لطافت چشمگیری این معنی را میرسانند. قرآن کریم درباره انسان دارد:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ \* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ \* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا \* ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ . (آیات ۱۲ تا ۱۴، از سوره ۲۳: المؤمنون)

در این آیات سیر ترقّی و تکامل انسان را از مراحل اولیّه به نحو تغییر و تبدیل بیان میکند که: ما اول انسان را از شیره خاک و گل خلق کردیم و پس از آن، آن جوهره را در محلّ مستقرّی که رجم مادر است بصورت نطفه قرار دادیم و

معنوی و روحانی است؛ و بنا بر حرکت جوهریه که جوهر در ذات و کینونت خود متحرک است، موجودات مادیّه از نفس استعداد هیولانی خود، در خود، حرکت نموده و پس از خلع و لبس‌های عدیده به مرحله تجرد میرسند.

ابوعلی سینا و قدماء از فلاسفه الهیّین معتقد بودند که نفس در

پس از آن همان نطفه را علقه کردیم و علقه را مُضغه آفریدیم و مضغه را استخوان آفریدیم و روی استخوان گوشت پوشانیدیم و سپس همان موجود را خلق دیگری کردیم.

در این آیات اولاً میفرماید که مبدأ اولیّه انسان از جوهره گل است. و ثانیاً مراتب تغییر و تبدیل تکاملی آنرا بیان میفرماید که نطفه صورت خود را از دست داد و همان علقه شد، و علقه صورت خود را از دست داد و همان مضغه شد، و مضغه صورت خود را از دست داد و استخوان شد. و ثالثاً نوبت که به دمیدن روح میرسد میفرماید: **فَمُ أَنْشَأْنَاهُ** پس از آن ما همان استخوان پوشیده شده به گوشت را خلق دیگری کردیم؛ یعنی به تجرد نفسانی درآوردیم و موجود زنده و شاعر و عالمی درآوردیم که صاحب نفس ناطقه شد، و حقاً جادارد که در اینجا خود را بستاید و به **تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** تمجید فرماید.

و چه خوب عارف رومی جلال الدین در مثنوی بیان نموده است:

از جمادی مُردم و نامی شدم	وز نما مُردم بحیوان سرزدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حَمَلَه دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملائک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو	کُلُّ شَئٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
بار دیگر از ملک قربان شوم	آنچه اندر وَهَم ناید آن شوم
پس عدم گردم چون ارغنون	گویدم کِنَانًا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ

(جلد سوم «مثنوی» طبع میرخانگی، ص ۹۹؛ و از صفحات کل کتاب،

ازل خلق شده است و برای انجام افعال خود به بدن تعلق میگیرد و در حقیقت ، بدن آلتی است برای کارهای نفس .

ولی صدرالمتألهین با اثبات حرکت جوهریّه ، اثبات کرد که : نفس در اصل پیدایش و تکوّن خود و در اصل ماهیت وجودی خود نیاز به بدن دارد و اصولاً با بدن تحقّق می یابد ، و انسان عبارت است از یک موجود تدریجی که اوّلش مادّه و آخرش عقل است ؛ نفس آدمی از نطفه که یک تک سلول است شروع شده و پس از تکوّن و عبور از مراحل حسّ و خیال و وهم به مرتبه عقل میرسد و مجرد میگردد و پیوسته باقی می ماند .

نفس انسان مانند پروانه که در پیله است و مانند جنین که در رحم است و مانند مغز بادام و مغز گردو که در بدو تکوّن آمیخته با پوست می باشد ، بوده و با بدن تکوّن و تحقّق می پذیرد و سپس در سیر تکاملی خود حرکت میکند و مدّتی با بدن بوده و پس از آن ، بواسطه استکمال جوهری ، قائم به خود میگردد و از بدن مستغنی میشود ، و مانند روغن بادام و گردو جدا میشود ، و یا همچون پروانه که از پیله خارج شود و یا حیوانی که پوست عوض کند ، بدن را خلع میکند و بدون مادّه یعنی بدون بدن زندگی میکند و مجرد میشود .

چون خود صدرالمتألهین هم که از اعظام فلاسفه الهیون است ، قائل به سیطره و هیمنه عالم ملکوت بر عالم مُلک است ، و بر این مبنی است که هر ذره این عالم در تحت قوای معنویّه و روحانیّه اداره میشود .



و حتی همان سلالهٔ خاک و گِل که مبدأ آفرینش انسان است، به اراده و اختیار موجودات مثالیّه و نفسیّه و تجرّدیّه از اسماءِ علیا و صفاتِ حُسنای الهی می‌باشد.

غایهٔ الأمر، همین موجود مادی که مبدأ خلقت انسان است و خود درجه به درجه بسوی تکامل پیش می‌رود تا به مرحلهٔ تجرّد و روحانیت می‌رسد، در هر حال از نقطه نظر وجود و علم و قدرت و سائر جهات در تحت تکفّل و مراقبت و معلولیتِ عوالم بالاست.

و به عبارت دیگر، لازمهٔ حرکت از قوس نزول به مقام اوج بدء آفرینش، که **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** است، و لازمهٔ قوس نزول از بدء آفرینش به **أظلم العوالم**، که مادهٔ صرف و هیولای محض و استعداد و قابلیتِ خالص است، این است که: نور وجود حقّ جلّ و علا از اعظم اسماء الهیّه در مراتب تجرّادات ملکوتیّه، و سپس در عالم مثال، و پس از آن در عالم مُلک نزول نموده و از عالم ماده و ظلّمتکدهٔ هیولای بی‌شعور و علم و قدرت، کم کم صعود نموده و بسوی حضرت احدیت جلّ و عزّ حرکت کند؛ و این معنی تحقّق نمی‌پذیرد مگر آنکه همان مادهٔ بی‌شعور و بی‌اراده و همان هیولای محض - که قابلیتِ صرفه و مبدأ خلقت انسان است - در اثر تدبیر و اراده و سیطرهٔ عوالم تجرّد و ملکوت تحقّق پذیرد.

پس جسمانیّهٔ الحدوث و روحانیّهٔ البقاء بودن نفس انسان ربطی به أصالةٔ المادهٔ ندارد.

باری، بعضی از افرادی که روایات و آیات تدبیر ملائکه و حفظ

و حراست آنها را دیده و یا شنیده‌اند، در مقام تجزیه و تحلیل با پندار روشنفکرانه خود چنین خواسته‌اند بگویند: مراد از فرشته‌ای که قطره باران را به زمین می‌آورد، همان حیات و زندگی آن قطره است و خاصیتی است که در آن موجود است، یا مراد جاذبه زمین است. برق و صاعقه و ابر و وزش بادها بواسطه قوای جاذبه و دافعه و خواص فیزیکی است، و أحياناً خواص شیمیائی است که این پدیده‌ها را بوجود می‌آورد. غایه الامر در آن زمان که قوای جاذبه و مسائل فیزیکی و شیمیائی مطرح نبود، از علل پیدایش پدیده‌های مادی به فرشته و جن و غیرها تعبیر می‌نمودند. این سخن غلط است.

البته تمام موجودات مادی دارای علل و اسباب مادی هستند، برق و رعد و صاعقه و ابر و باد و باران و تگرگ و قوس و خسوف و کسوف، دارای علل و شرائط طبیعی بوده و در تحت تحقق آن علل به وقوع می‌پیوندند و یکی از جهات مؤثره در آنها نیز قوای جاذبه و دافعه می‌باشد؛ ولی این قوای مادی خود نیز در تحت محکومیت قوای معنوی و آسمانی است، جاذبه زمین نیز تحت قوای ملکوتی است.

تمام پدیده‌های مادی که به حواس انسان در می‌آیند با تمام اسباب و علل مادی آنها که به حواس ادراک نمی‌شوند، مانند انرژی سینتیک و قوه زنده و الکتریسته و نور و امواجی که تمام عالم را پرکرده و به چشم نمی‌آیند، همه و همه مادی بوده و در تحت قوای

ملکوتی فرشتگان الهی اداره میشوند؛ سخن در اینجاست .  
 در سوّمین دعا از دعاهای صحیفه مبارکه سجّادیه از اصناف و  
 انواع ملائکه مقرر و حمله عرش و انواع ملائکه جزئیّه که مأمور  
 حوادث ارضی و جوّی هستند یاد میفرماید، و از جبرائیل و میکائیل  
 و اِسرافیل و ملک الموت و اعوانش و از منکر و نکیر و از رومان - که  
 فتّان قبور است - ذکر میفرماید .

از این گذشته، موجودات روحانی و طیب و طاهر این عالم در  
 ارتباط با فرشتگان روحانی عالم بالا هستند، و آنان نیز انس و علاقه و  
 رغبت و عشق به موجودات طیب و طاهر این عالم پیدا می‌کنند؛ مثلاً  
 ملائکه رحمت، خانه تمیز و اطاق نظیف و انسان نظیف و پاکیزه را  
 دوست دارند، طهارت، وضو و غسل را دوست دارند؛ لباس سفید،  
 عطر و بوی خوش را دوست دارند و هر جا که بوی خوش باشد  
 متوجّه آنجا میشوند؛ قرائت قرآن را دوست دارند؛ منزل امام و  
 پیغمبر و ولیّ خدا را دوست دارند و در آنجا نزول می‌یابند .

گرچه ملائکه موجودات ملکوتی هستند و ملکوت تجرّد از ماده  
 و لوازم ماده از وضع و کیفیت و کمیّت و زمان و مکان دارد؛ ولی آن  
 موجودات ملکوتی میتوانند یک وجهه‌ای با این عالم برقرار کنند و با  
 این عالم مُلک نسبت و جهتی بگیرند .

همانطور که هر موجود ملکوتی که تجرّدش کم باشد و از اسماء  
 جزئیّه پروردگار بوده و به این عالم نزدیک باشد، بدون واسطه  
 میتواند با جهت‌گیری معنوی خود این عالم ملک را اداره کند .

ملائکه رحمت با موجودات طیب و طاهری که در این عالم است، وجه گیری می کنند و به عکس، از جای ظلمت و متعفن بدشان می آید، در اطافی که جنّب باشد فرشته داخل نمی شود، در جائی که مجسمه و عکس ذی روح باشد فرشته نمی آید، در خانه ای که سگ باشد یا شرب خمر شود یا آلات موسیقی و قمار باشد وارد نمی شود، در گلخن های حمّام و جاهای کثیف ملائکه وارد نمی شوند

این معنی نه از نقطه نظر این است که ملائکه یعنی وضو و غسل و لباس سفید و عطر؛ ملک یک موجود معنوی است و عطر یک موجود مادی، ولی ارتباط بین آن ملکوت و این ماده بدین قسم شده است که آن موجود معنوی طیب محاذات و جهت گیری میکند با عطر یا لباس سفید و قرائت قرآن.

به عکس، جنیان و شیاطین وجه گیری می کنند با موجودات فاسد و خراب این عالم. در جاهای ظلمانی و تاریک میروند، مزبله ها و محلّ های متعفن را دوست دارند، در جائی که زنا شود، معصیت شود، شرب خمر و قمار شود، جنیان پر میشوند، در خانه ای که سگ باشد، در اطافی که عکس ذی روح باشد جنّ وارد میشود و ملک خارج میگردد، این یک نحو ارتباطی است بین عالم ظاهر و عالم معنی.

در روایات وارد است ناخن خود را بگیرد که در زیر آن جنّ جمع میشود و آنجا محلّ شیاطین و جنیان است، از دستۀ کوزه آب

نخورید آنجا محلّ جنّیان است،<sup>۱</sup> ظرف خاکروبه را در شب در منزل نگذارید یا اگر میگذارید سرپوش روی آن بنهید برای اینکه جنّیان در آن جمع نشوند.

بعضی از افرادی که خیال می‌کنند تمام مُلک و ملکوت را تفحص و گردش کرده و در تحت تکفل علوم مادّی خود گرفته‌اند و در لابراتوار شیمیائی و فیزیکی خود تجزیه و تحلیل نموده‌اند میگویند: جنّ همان میکرب است، چرک زیر ناخن میکرب است، خاکروبه محلّ اجتماع میکرب‌ها است، دسته کوزه بواسطه اینکه محلّ گرفتن کوزه با دست است محلّ اجتماع چرک و بالتّبعه میکرب است، کثافتی که در مزایل و گلخن‌های حمام موجود است محلّ اجتماع میکرب است که در لسان این روایات به جنّ تعبیر شده است.

اینها تفسیرهای غلطی است که از نزد خود می‌کنند، اینها جنّ نیست، میکرب است و میکرب یک پدیده مادّی است. و آن موجودی که دارای فهم و شعور است و شیطنت دارد و بدجنس

۱- در ماده «ثلّم» از «نهایه» ابن اثیر جزری، ج ۱، ص ۲۲۰ آورده است که: نَهَى عَنِ الشُّرْبِ مِنْ ثُلْمَةِ الْقَدَحِ. «رسول خدا آب خوردن را از محلّ شکستگی کاسه نهی فرموده است.» و علتش آن است که دهان آب خورنده نمی‌تواند خوب به آن بچسبد و چه بسا از آن محلّ، آب بر بدن و لباس او میریزد. و بعضی علت آنرا چنین دانسته‌اند که: در هنگام تنظیف کاسه آنطوری که باید و شاید آن محلّ شکستگی تنظیف نمی‌شود. و قد جاء فی لفظ الحدیث: إِنَّهُ مَعْدُ الشَّيْطَانِ وَ لَعَلَّهُ أَرَادَ بِهِ عَدَمَ النَّظَافَةِ. «و در لفظ حدیث وارد شده است که آنجا محلّ نشستن شیطان است، و ممکن است مراد عدم نظافت باشد.»

است و با موجودات فاسدهٔ این عالم چون چرک و میکرب انس میگیرد و ربط برقرار میکند و در جای متعفن میرود و به لباس سیاه علاقمند است؛ جنّ است.

و لذا کراحت شدید دارد که انسان لباس سیاه در بر کند. لباس سیاه لباس اهل جهنّم است و مستحبّ است که انسان لباس سفید بپوشد، لباس سفید لباس فرشتگان است.

جنّ - که موجودی دارای شعور و فهم است مانند انسان، منتهی از انسان بسیار ضعیف‌تر؛ چون خلقت او از دُخان است یعنی از گازها و دودها و بخارها، و لذا به چشم افراد معمولی دیده نمی‌شود - از داخل شدن در جاهای گناه و شرب خمر و زنا و قمار و نیمه و سخن‌چینی و جای کثیف و متعفن مسرور میشود، به زنهائی که بدون مقنعه باشند گرچه در منزل، جنّ علاقه دارد؛ البتّه اصناف کفّار از جنّ.

چون جنّ نیز مانند انسان، مسلمان و کافر است، و سوره‌ای در قرآن مجید به نام سورهٔ جنّ وارد است که بعضی از حالات آنانرا بیان میکند.

باری، فرشتگان از زنهای محجّبه مشعوف میشوند، و از زنهای مقنعه‌دار مسرور میگردند و به منازلی که چنین زنهائی باشند وارد میشوند و جنّیان از چنین خانه‌ها بیرون میروند.

باری از نقطه نظر قرآن کریم و بحث‌های فلسفی عقلی و روایات وارده از ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم أجمعین هیچ شبهه و

تردید نیست بر اینکه موجودات عقلانیّه روحانیّه ملکوتیه عالم قدس و تجرّد ، نگاهدارنده و تربیت کننده و تدبیر کننده جمیع امور این عالم هستند .

اما از نقطه نظر قرآن کریم : آیات بسیار است و ما به ذکر بعضی از نمونه‌های مختلف اکتفا می‌کنیم .

۱- وَالنَّارِعَاتِ غَرْقًا \* وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا \* وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا \* فَالْسَّابِقَاتِ سَبْقًا \* فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا<sup>۱</sup>

«سوگند به فرشتگانی که در هنگام امر پروردگار ، نسبت به امری از امور عالم از جای خود حرکت نموده و از موقف خطاب ، برای انجام مأموریت در این عالم با شدّت و جدّیت پائین می‌آیند .  
و سوگند به فرشتگانی که از موقف خطاب ، برای انجام مأموریت به تمام معنی الکلمه خارج میشوند .

و سوگند به فرشتگانی که بعد از حرکت و خروج از موقف با سرعت تامّ و تمامی بسوی مأموریت خود میروند .  
و سوگند به فرشتگانی که در انجام مأموریت خود طبق قضاء حتمی و مُبرّم پروردگار ، از سائر فرشتگان که نسبت به مأموریت آنان حکم بتّی و جدّی صادر نشده است سبقت گرفته و مأموریت خود را که به حکم حتمی رسیده است انجام میدهند .

و سوگند به فرشتگانی که پس از سبقت بسوی مأموریت با انجام آنچه در تدبیر امور این عالم به آنها مَفْوُض شده است تدبیر امور را

---

۱- آیات ۱ تا ۵ ، از سوره ۷۹ : النَّازِعَات

می‌نمایند.»<sup>۱</sup>

۲- وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \*  
لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ ۚ

«مردم می‌گویند: خداوند رحمن فرشتگان را فرزند خود قرار داده است؛ پاک و مقدّس است پروردگار از این نسبت.

فرشتگان بندگان بزرگوار و گرامی خدا هستند که در گفتار از خدا سبقت نمی‌گیرند و فقط به امر خدا عمل می‌کنند.»

۳- قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُۥٓ عَلٰی قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ

«ای پیغمبر بگو کیست که دشمن جبرائیل باشد؟ پس بدرستی که

جبرائیل قرآن را با اذن خدا بر دل تو فرو فرستاد.»

۴- قُلْ نَزَّلَهُۥٓ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ ءَامَنُوا

وَ هُدًى وَ بُشْرٰى لِّلْمُسْلِمِينَ ۚ

«بگو ای پیغمبر! قرآن را روح القدس از جانب پروردگارت به

۱- این تفسیر محصل بیان قرآنی علامه طباطبائی مَدَّ ظَلَّهُ است در تفسیر

این آیات. (تفسیر «المیزان» ج ۲۰، ص ۲۸۲)

و بنا به این بیان، این پنج قَسَم، پنج سوگند است به پنج صفت از صفات ملائکه‌ای که در حین تدبیر امور عالم از محلّ و موقف خود حرکت کرده و برای انجام امری که به آنان شده است رهسپار می‌گردند؛ نه آنکه سوگند به پنج صنف از اصناف ملائکه باشد.

۲- آیه ۲۶ و ۲۷، از سوره ۲۱: الأنبياء

۳- صدر آیه ۹۷، از سوره ۲: البقرة

۴- آیه ۱۰۲، از سوره ۱۶: النحل



حقّ فرو فرستاد تا اینکه کسانی را که ایمان آورده‌اند تثبیت کند و هدایت و بشارت برای مسلمین بوده باشد.»

۵- نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ۱.

«قرآن را بر قلب تو، روح الامین فرستاد تا اینکه از بیم دهندگان

باشی.»

۶- هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. ۲.

«خداست که با فرشتگانش بر شما رحمت می‌فرستد تا شما را از

تاریکی‌ها به نور درآورد.»

۷- إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ. ۳.

«آن کسانی که می‌گویند پروردگار ما خداست و بر این اساس استقامت می‌ورزند، فرشتگان بر آنان نازل میشوند که: نترسید و اندوهی هم نداشته باشید و بشارت باد شما را به بهشتی که بدان وعده داده شده‌اید.»

۸- إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ \* بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنَ

۱- آیه ۱۹۳ و ۱۹۴، از سوره ۲۶: الشعراء

۲- صدر آیه ۴۳، از سوره ۳۳: الأحزاب

۳- آیه ۳۰، از سوره ۴۱: فصلت

فَوَرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ۱.

«در آن وقتی که در غزوه بدر به مؤمنین می‌گفتی: آیا این مقدار برای شما کافی نیست که پروردگار شما با سه هزار نفر از فرشتگان شما را یاری دهد؟»

بلی، اگر شما پای شکیبائی و صبر و استقامت محکم دارید و تقوی پیشه سازید و دشمنان شما با سرعتی هر چه تمامتر هم اکنون در رسند، پروردگار شما به پنج هزار نفر از فرشتگان نشان زنده و داغ کننده، شما را یاری خواهد نمود.»

۹ - وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِنْ أَلَّا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۲.

«و فرشتگان به حمد پروردگار تسبیح می‌کنند و طلب آمرزش می‌کنند برای کسانی که در روی زمین هستند؛ آگاه باشید که خداوند حقاً آمرزنده و مهربان است.»

۱۰ - قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ۳.

«بگو ای پیغمبر! می‌میراند شما را و به نحو تام، نفس‌های شما را می‌گیرد ملک مرگی که بر شما گماشته شده است، و پس از آن بازگشت شما بسوی خدا خواهد بود.»

۱- آیه ۱۲۴ و ۱۲۵، از سوره ۳: آل عمران

۲- ذیل آیه ۵، از سوره ۴۲: الشوری

۳- آیه ۱۱، از سوره ۳۲: السجدة

۱۱- الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ۱.

«کسانی که جانهای خود را پاک و طیب نموده‌اند، چون فرشتگان رحمت بخواهند آنها را قبض روح کنند فرشتگان به آنها میگویند: سلامم علیکم؛ یعنی سلام و سلامتی و درود از جانب پروردگار شما بر شماست.»

۱۲- فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ ۲.

«افرادی که در دل‌های آنها مرض است و مرتد میشوند به اعقابشان پس از آنکه راه هدایت برای آنها روشن شده، و میگویند به کسانی که آیات خدا را - که فرستاده میشود - ناپسند دارند: ما در بعضی امور، شما را اطاعت می‌کنیم؛ خداوند از اسرار آنان آگاه است. پس چگونه هستند زمانی که فرشتگان غضب الهی در وقتی که میخواهند آنانرا قبض روح کنند، میزنند صورت‌های آنان را و پشت‌های آنانرا.»

۱۳- وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةٌ ۳.

«در آن روزی که قیامت بر پا میشود و آسمان شکافته میشود و در آن روز بسیار سست است) فرشتگان در آن روز در اطراف

۱- صدر آیه ۳۲، از سوره ۱۶: النَّحْلِ

۲- آیه ۲۷، از سوره ۴۷: مُحَمَّد

۳- آیه ۱۷، از سوره ۶۹: الْحَاقَّةُ

آسمانند، و در آن روز عرش پروردگار تورا، که عالم هستی و کاخ وجود یا عالم مشیت الهیه باشد، هشت فرشته بر بالای خود حمل می‌کنند.»

۱۴- يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا قُوْا اَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيْكُمْ نَارًا وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُوْنَ اِلٰهَ مَا اَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُوْنَ مَا يُؤْمَرُوْنَ ۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید جان‌های خود را و بستگان خود را از آتش جهنم حفظ کنید. آتشی که آتشگیرانه آن، سنگ و افراد بشر است. و خداوند بر آن آتش، فرشتگان سخت دل و با شدتی که هیچگاه مخالفت و عصیان امر پروردگار را نکنند و به هر چه امر شوند بجای می‌آورند گماشته است.»

در این آیات مبارکات خداوند بسیاری از وظائف فرشتگان مختلف را از اصناف متفاوتۀ آنان بیان میکند.

اما از نقطه نظر ادله فلسفیه: پس میگوئیم پس از تمامیت دلیل الواحد لا یصدُرُ مِنْهُ اِلَّا الواحد و دلیل الواحد لا یصدُرُ اِلَّا مِنْ الواحد، بر این اساس برای نزول نور وجود و وحدت در عالم کثرت و اسباب، حکماء قائل به عقول عشره شدند؛ عقل اول و عقل ثانی و عقل سوم و چهارم تا عقل عاشر که عقل دهم و عقل فعال است، و همچنین نفوس فلکیه و نفوس تحت فلک قمر؛ و بدین ترتیب کیفیت تکثر را در این عالم تقریب و تصویب کرده‌اند.

۱- آیه ۶، از سوره ۶۶: التحريم

البته برای عقول عشره و نفوس فلکیه بدین کیفیت دلیل عقلی نداریم ، بلکه فقط این یک فرضیه‌ای است که بر آن فرضیه صدور موجودات کثیره را از علّة العِلل تصحیح و تصویر نموده‌اند .

و بنابراین بعضی از حکماء کیفیت پیدایش موجودات متکثره را به طریقی دیگر غیر از عقول عشره و نفوس فلکیه ، تصویر و تصحیح نموده و بر فرضیه دگری پایه‌گذاری کرده‌اند .

و اما راجع به کیفیت اداره امور متکثره این عالم که دارای جهات مشترکه‌ای هستند و همه بر آن جهات پیوسته و همیشه مداوم می‌باشند به طریق «مُثَل أَفلاطونیه» تصحیح و استدلال نموده‌اند ؛ بدین کیفیت که : برای تمام افرادی از موجودات مادی که دارای طلسم و قالب جسمانی هستند ، یک موجود روحانی معنوی مجرد از ماده ، سیطره و هیمنه بر آنها داشته و آنانرا تغذیه و تنمیه می‌کند و بدینوسیله جهت مشترک در همه وجود می‌آید ؛ مثلاً تمام انسان‌های این عالم که دارای صورت و قالب جسمی هستند و در تمام جهات انسانیت که از نفس ناطقه گرفته شده است اشتراک دارند ، یک انسان نوری مجرد به تمام معنی - که دارای نفس ناطقه کلّیه است - بر تمام اینها احاطه داشته و وجود و علم و قدرت و غرائز و ملکات و بالأخره تمام آثار و شؤونی که لازمه انسان بما هو انسان میباشد و در این افراد کثیره بدون استثناء موجود است ، همه و همه از آن انسان مجرد نوری افاضه شده و آن را «مثال» این افراد کثیره گویند .

و همچنین برای هر یک از انواع و اصناف حیوانات کثیره در این

عالم یک مثالِ نوریِ مجردِ واحد در عالم نور و تجرّد موجود است، و تمام این افراد بدان مرتبط و از آن استفاضه می‌کنند. شترهای جسمی یک شتر مثالی دارند، گاوهای جسمی یک گاو مثالی دارند، خروس‌ها و کلاغ‌ها و مورچه‌ها تا برسد به نباتات و اشجار و اصناف مختلفه از درخت‌ها؛ درخت کاج جسمی با این افراد کثیری که از قدیم الأیام تا به حال داشته و از حال تا هزاران سال بعد خواهد داشت و همه آنها در جهاتی بدون استثناء مشترکند، یک درخت کاج مثالی نوری که هیمنه و سیطره بر تمام درخت‌های کاج دارد خواهد داشت، و همچنین درخت‌های صنوبر و بید و انواع درخت‌های مثمر چون نخل و انواع فواکه و گیاهان. و انواع و اصناف جمادات و گازها و امواج و انوار مادّیه و جسمیه همه و همه از هر یک، یک مثال مجرد نوری واحد در عالم نور و تجرّد وجود دارد.

حکیم سبزواری قدّس الله سرّه در این باره فرموده است:

فَكُلُّ هَذِي النَّسَبِ الْوَضْعِيَّةِ

أَظْلَالُ تِلْكَ النَّسَبِ النُّورِيَّةِ (۱)

وَ صَنَمٌ لِزِينَةِ جَا زِبْرِجَا

كَانَ لِنُورِ رَبِّهِ أَنْمُوزَ جَا (۲)

كَهَذِهِ الْأَنْوَانِ فِي الطَّائُوسِ

بَلْ كُلُّ مَا فِي الْعَالَمِ الْمَحْسُوسِ (۳)

۱- و تمام این نسبت‌های وضعیه‌ای که در اینجاست همه اظلال

و سایه‌ها و ظهورات و تجلیات آن نسبت‌های مجردۀ نوریۀ مثالیۀ است .

۲- و جسمی که به عنوان زینت و جمال در این عالم خودنمایی میکند، او نمونه‌ای از نور ربّ النوع خود و از مثال مجرد خود میباشد .  
 ۳- مانند این رنگهای عجیب و ظریف که در طاووس است ، بلکه هر چه در این عالم خارج مادّی که آنرا عالم محسوس می‌نامیم موجود است همه نمونه‌هایی از ربّ النوع‌ها و از مثال‌های نورانیۀ مجردۀ خود هستند .

وَ كُلُّ فِعْلٍ ذِي نَمَا مِنْ جِسْمٍ  
 لَدَيْهِمْ مِنْ صَاحِبِ الطَّلِسْمِ (۴)  
 دُهْنَ السَّرَاجِ رَبُّهُ يَجْذِبُ لَهُ  
 شَكْلًا صَنُوبَرِيًّا أُعْطِيَ الْمَشْعَلَةَ (۵)  
 بِالرَّبِّ لِذَلْحِلِ الْمَسَدِّ سَاتٌ  
 وَ لِالْعَنَاكِبِ الْمُثَلَّثَاتِ (۶)  
 وَ عِنْدَنَا الْمِثَالُ الْأَفْلاطُونِيٌّ  
 لِكُلِّ نَوْعٍ فَرْدُهُ الْعَقْلَانِيٌّ (۷)  
 كُلُّ كَمَالٍ فِي الطَّلِسْمِ وَ زَعَهُ  
 مِنْ جَهَةِ بَشْحُوِ أَعْلَى جَمَعَهُ (۸)<sup>۱</sup>

۴- و در نزد اشرافیون که قائل به مثل افلاطونیۀ هستند در هر جسمی از اجسام ، هر فعلی که دارای حرکت و نمو باشد آن فعل از

۱- «منظومه» سبزواری ، طبع ناصری ، ص ۱۹۳ و ۱۹۴

صاحب طلسم و جسم که همان مثال نوری مجرّد از جسمیّت و طلسمیّت است خواهد بود .

۵- روغن داخل چراغ چون بخواهد سوخته گردد و روشنی دهد ، ربُّ النَّوعِ آن روغن یک شکل صنوبری به آن روغن میدهد و بصورت شعلهٔ صنوبری شکل در مشعله پدید می‌آورد .

۶- زنبورهای عسل که برای خود خانه‌های مسدّس شکل (شش ضلعی) می‌سازند - و ابدأً دیده نشده است که حتی یک زنبور از این سنّت تخلف کند و خانهٔ خود را چهار ضلعی یا هفت ضلعی و پنج ضلعی بسازد - بواسطهٔ الهام گرفتن و در تحت امر تکوینی در آمدن همان ربُّ النَّوعِ خود زنبورهاست ؛ و همچنین عنکبوت‌ها که خانه‌های خود را با تارهای نازک آب دهان خود می‌سازند و همهٔ خانه‌ها را مثلث شکل (سه ضلعی) می‌سازند ، به علّت اینستکه همهٔ آنها مظهر ربُّ النَّوعِ نوری خود بوده و آن ربُّ النَّوعِ چنین خانهٔ مثلث شکل مثالی نوری دارد .

۷- و در نزد ما «مثال افلاطونی» در هر نوعی از انواع ، همان «فرد عقلانی» اوست که از جسمیّت و آثار آن منزّه و مبرّی ، و حکم کلی برای این افراد کثیره دارد ؛ اما نه کلی منطقی است و نه کلی عقلی و نه یک موجود شخصی طبیعی خارجی است - که آنرا کلی طبیعی گویند - بلکه فرد نوری و دارای تشخّص است و به جهت سعه و تجرّدش آنرا فرد عقلانی گوئیم .

۸- و آن موجود مشخّص که فرد عقلانی و ربُّ النَّوعِ است ، تمام



کمالاتی که در طلسم‌ها و اجسام و موادی که در تحت تدبیر و حیطة اداره و سعه او هستند و این کمالات بطور تفرّق و توزّع در آنها موجود است ، او یک پارچه و به نحو اعلی و اتمّ داراست .

و اما از نقطه نظر روایات : پس آن موجودات مؤثّر و مدبّر به عناوین مختلفه چون نور و عقل و ملائکه و اسم الله و کلمه الله و صور عاریه و مجردّه از موادّ و غیرها تعبیر شده‌اند و مادر اینجا از هر یک از آنها به عنوان نمونه یک یا چند حدیث ذکر می‌کنیم .<sup>۱</sup>

۱- در «احتجاج» شیخ طبرسی ، طبع نجف ، ج ۱ ، ص ۳۳۸ و ۳۳۹ از اصبح بن ثبّاته روایت میکند که : ابن کوّا به حضور امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و گفت : قسم به خدا در کتاب خدا آیه‌ای است که بر دل من گران آمده و من در دین خودم شکّ نموده‌ام .

امیر المؤمنین علیه السّلام به او گفت : مادرت به عزایت بنشیند و بر مردنت حاضر شود ، آن آیه کدام است ؟

گفت : قول خداوند تبارک و تعالی وَ الْطَّيْرُ صَفَّتْ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ\* ، مراد از صَفّ (بالزدن) چیست ؟ و این مرغان کدامند ؟ و این نماز کدام است ؟ و این تسبیح چیست ؟

حضرت گفتند : وَيَحْكُ يَا بَنِي الْكَوَا ! خداوند ملائکه را بر صورت‌های مختلفی خلق کرده است ، و از برای خداوند ملکی است به صورت خروس ، صدای غلیظ دارد و رنگش سپید است که در آن سیاهی است ، پنجه‌هایش در طبقات زیرین زمین است و تاج سرش دو تا شده در زیر عرش رحمن است ، یک بال او در مشرق از آتش است و بال دیگر او در مغرب از یخ است .

چون وقت هر یک از نمازها شود او بر روی ناخن‌های خود بایستد و سپس گردن خود را از زیر عرش بلند کند و پس از آن همانطور که خروس‌ها در منزل‌های شما بالهای خود را بهم می‌زنند ، آن خروس هم دو بال خود را

۱ - مجلسی رضوان الله علیه از کتاب «عَوَالِي اللَّئَالِي» ابن ابی جمهور احسائی روایت کرده است که رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي**.

و در حدیث دیگر فرموده است: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلُ**.<sup>۱</sup>  
«اولین چیزی را که خداوند آفریده است نور من است. اولین چیزی را که خداوند آفریده است عقل است.»

۲ - و نیز مجلسی از «عِلَلُ الشَّرَائِعِ» با إسناد عَلَوِي خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که:

**إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ مِمَّا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ الْعَقْلَ؟**

**قَالَ: خَلَقَهُ مَلَكٌ لَهُ رُءُوسٌ بَعْدَدِ الْخَلَائِقِ مَنْ خُلِقَ وَ مَنْ يُخْلَقُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لِكُلِّ رَأْسٍ وَجْهٌ وَ لِكُلِّ آدَمِيٍّ رَأْسٌ مِنْ رُءُوسِ الْعَقْلِ.**

⇨ بهم میزند؛ نه آن بالی که از آتش است، بال یخی را ذوب میکند؛ و نه آن بالی که از یخ است، بال آتشی را خاموش می‌نماید.

و سپس ندادر می‌دهد: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ، وَ أَنَّ وَصِيَّهُ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ. سُبُوْحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ.** در این حال تمام خروس هادر منزل‌های شما بالهای خود را بهم می‌زنند و بهمانند گفتار آن خروس ندا می‌دهند. و اینست تفسیر قول خداوند: **كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ** از خروس‌هائی که در زمین است.

\* - قسمتی از آیه ۴۱، از سوره ۲۴: النور

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، جلد اول، باب حقیقه العقل و بدو خلقه،

وَ اسْمُ ذَلِكَ الْإِنْسَانِ عَلَى وَجْهِ ذَلِكَ الرَّأْسِ مَكْتُوبٌ .  
 وَ عَلَى كُلِّ وَجْهِ سِتْرٌ مُلْمَى لَا يُكْشَفُ ذَلِكَ السِّتْرُ مِنْ ذَلِكَ  
 الْوَجْهِ ، حَتَّى يُوَلَّدَ هَذَا الْمَوْلُودَ وَيَبْلُغَ حَدَّ الرَّجَالِ أَوْ حَدَّ النِّسَاءِ ؛  
 فَإِذَا بَلَغَ كُشِفَ ذَلِكَ السِّتْرُ فَيَقَعُ فِي قَلْبِ هَذَا الْإِنْسَانِ نُورٌ ، فَيَفْهَمُ  
 الْفَرِيضَةَ وَالسُّنَّةَ وَالْجَيِّدَ وَالرَّدِيَّ .

أَلَا وَ مَثَلُ الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السَّرَاحِ فِي وَسَطِ الْبَيْتِ .<sup>۱</sup>  
 «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که خداوند

حقیقت عقل را از چه چیز آفریده است ؟

حضرت فرمود : حقیقت او را فرشته‌ای آفریده که آن فرشته به  
 مقدار سرهای انسان‌های مخلوق سر دارد ؛ تمام افراد انسان‌ها چه  
 آنهایی که خلق شده‌اند و چه آنهایی که خلق خواهند شد تا روز قیامت

و خداوند برای هر سر این فرشته صورتی آفرید ، و از برای هر  
 آدمی نیز یک سر از سرهای عقل آفرید ، و اسم این آدمی را بر صورت  
 سر آن فرشته نوشت .

و به روی هر صورتی از صورت‌های سرهای فرشته پرده‌ای  
 افکنده شده ؛ و آن پرده هیچگاه برداشته نمی‌شود تا وقتی که این  
 مولودی که نامش بر آن صورت نوشته شده است متولد گردد و اگر  
 مرد است به حد بلوغ مردان ، و اگر زن است به حد بلوغ زنان برسد .

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، جلد اول ، باب حقیقة العقل و بدو خلقه ،

چون به این حد رسید آن پرده از چهره سر فرشته برداشته میشود و بلافاصله این شخص تازه بالغ در دلش نوری افکنده میگردد که بدان، فریضه و سنت را می شناسد و خوب و بد را می فهمد.

و مثال عقل در دل انسان مثال چراغ در وسط اطاق است.»

و حقیر میگوید: این حدیث مبارک در دلالتش بر «مُثَلْ أَفَلَاطُونِيَه» به همان تقریبی که ذکر شد هیچ جای تردید نیست و کأنه میخواهد اصلاً دعوی «مُثَلْ أَفَلَاطُونِيَه» را تشریح و به اذهان تقریب نماید.

۳- دعای سوم از صحیفه سجادیه :

اللَّهُمَّ وَ حَمَلَةٌ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ وَ لَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيسِكَ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَ لَا يُؤْثِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ وَ لَا يَعْفُلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ .

«بارپروردگارا! درود بفرست بر فرشتگان و ملائکه ای که عرش و کاخ عظمت و اراده و مشیت تو را در مظاهر عالم امکان بر عهده دارند، آن فرشتگانی که از تسبیح و تقدیس تو هیچگاه ساکن نمی شوند و دست بر نمیدارند و از تنزیه و به پاکی یاد کردن تو هیچگاه ملول و کسل نمیگردند و از عبادت کردن تو هیچگاه خسته نمی شوند و...»

سپس حضرت سجاد علیه السلام اِسْرَافِيلَ و مِيكَائِيلَ و جِبْرَائِيلَ را با وظائف و مأموریت های آنها یاد میکند، و روح را که بر فرشتگان حُجُبِ موکَل است و روحی را که از امر اوست و تمام فرشتگانی را که

از آنها در درجه و منزلت پائین ترند و در آسمان‌ها مسکن و منزل دارند درود میفرستند .

و نیز بر سائر اصناف فرشتگان با مأموریت‌های مختلفه خود، که حاملین اُسرار غیب بسوی پیامبرانند، و فرشتگانی که در طبقه‌های آسمان‌ها اقامت دارند و در اطراف و اکناف آنها سکنی گزیده‌اند و به تمام آنچه خداوند وعده دهد و امرش نازل گردد آنرا انجام دهند، و بر فرشتگانی که خزینه‌داران باران هستند و متفرّق کنندگان ابرها و پدیدآورندگان صاعقه‌ها و روشن کنندگان برق‌ها و دنبال کنندگان برف‌ها و تگرگ‌ها و پائین آیدگان با قطرات باران‌ها و نگاهدارندگان خزائن بادها و گماشته شدگان بر کوهها تا از جای خود حرکت نکنند، و نیز بر فرشتگانی که وزن آب‌ها را میدانند و پیمانۀ باران‌های بسیار و پی‌درپی را به آنان آموخته است، و فرشتگانی که به امر خدا برای مردم بلا می‌آورند یا رخاء و گشایش می‌آورند، و فرشتگان حافظین و کرام کاتبین و ملک الموت و اعوان او و منکر و نکیر و رومان که آزماینده قبرهاست، و آنها که بر بیت المَعْمور طواف می‌کنند، و بر مالک و خزنه جهنّم و بر رضوان و پاسداران بهشت، و بالأخره بر همه فرشتگان که سگان هوا و زمین و آب هستند، و آنهایی که بر مخلوقات گماشته شده‌اند؛ بر تمام آنها از خداوند عزّوجلّ طلب افاضه رحمت و جود و درود میکند .

۴ - دعای سِمات<sup>۱</sup> و آنرا دعای «شَبور» نیز گویند و از ادعیه

۱- سِمات به کسر سین جمع سِمَة به معنای علامت است؛ و چون در

مشهوره و معروفه است و دارای اسم اعظم؛ و بزرگان از علماء بالله خواندن آنرا در ساعت آخر روزهای جمعه ترک نمی کرده اند، و بسیاری از بزرگان علماء چون شیخ طوسی و ابن طاووس و کفعمی آنرا از عثمان بن سعید عمری، که اولین نائب از نواب اربعه است، و نیز از حضرت صادق علیه السلام با سندهای خود روایت کرده اند.<sup>۱</sup>

این دعا علامت و نشانه های بسیاری از آیات الهیه و ظهورات سبحانیه ذکر شده است بدین اسم تسمیه یافته است. و آن را دعای «شَبُور» بر وزن «تنور» نیز گویند، و شَبُور به معنای بوق است و با تفصیلی که کفعمی در حاشیه «البلد الامین» ضمن روایتی از حضرت صادق علیه السلام ذکر کرده است، چون یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام با عمالقه جنگید و از آنها بیم داشت، امر کرد که بنی اسرائیل هر کدام شاخی سوراخ دار از گوسفند را به دست گرفتند و این دعا را خواندند، و تمام عمالقه مانند ریشه های درخت کنده شده هلاک شدند؛ لذا به دعای شَبُور نامیده شد.

۱- «مصباح المتهجد» شیخ طوسی، طبع سنگی، در ص ۲۹۲ از عمری روایت کرده؛ و کفعمی در «مصباح» طبع سنگی، ص ۴۲۳ و در کتاب «البلد الامین» طبع سنگی، ص ۸۹ از ابو عمرو عمری؛ و علی بن طاووس در «جمال الأسبوع» ص ۵۳۲ و ۵۳۳ از دو طریق نقل کرده است:

أول، از حسین بن محمد بن هارون بن موسی تلُعکبری که او گفت: من این دعا را از کتابی که شیخ فاضل أبو الحسن خلف بن محمد بن خلف ماوردی در سُرِّ مَنْ رَءَاهُ در محضر مولانا ابی الحسن علی بن محمد و ابی محمد الحسن صلوات الله علیهما در ماه رمضان سنه چهار صد به من داد نوشته ام، و در آن کتاب یافتم کتابت این دعا را از ابی علی بن عبدالله در بغداد که او از حدیث محمد بن علی بن الحسن بن یحیی و او از حضور در مجلس محمد بن عثمان بن سعید عمری اَسَدی متجعی رحمه الله آورده است، و او از حدیث أبو عمرو محمد [عثمان - ظ] بن سعید عمری و او از حدیث محمد بن أسلم و او از

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ  
الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَعَالِقِ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِنَفْتَحِ بِالرَّحْمَةِ  
انْفَتَحَتْ ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى مَضَائِقِ أَبْوَابِ الْأَرْضِ لِنَفْرَجِ  
انْفَرَجَتْ ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى الْعُسْرِ لِلْيُسْرِ تَيَسَّرَتْ ، وَإِذَا دُعِيَ  
بِهِ عَلَى الْأَمْوَاتِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ ، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ عَلَى كَشْفِ  
الْبُأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ انْكَشَفَتْ .

در این دعا ، ذات مقدّس حضرت ربوبی را به اسماء بزرگ و  
مقدّس خود میخواند ؛ آن اسمی که اگر به قفل‌های بسته درهای  
آسمان به جهت گشایش و فتح خوانده شود باز میشود ، و اگر بر  
تنگی‌ها و بستگی‌های درهای زمین به جهت فرج و گشایش خوانده  
شود باز میشود ، و اگر بر مشکلات بخوانند به جهت آسانی آسان  
میگردد ، و اگر خدا را بدان اسم‌ها بر مردگان بخوانند به جهت حیات  
و زندگی زنده میشوند ، و اگر به جهت رفع شدت و گرفتاری و مضرت  
بخوانند آن شدت و مضرت مرتفع میشود .

سپس تا آخرین دعا خدا را به اسماء مقدّسه مختلفه خود ، که با  
آن اسماء بر حضرت ابراهیم خلیل و موسی بن عمران و عیسی بن

---

حَدِيثُ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ وَ أَوَازِ حَدِيثِ مَفْضَلِ بْنِ عَمْرِ جُعْفَى ، وَ أَوَازِ حَضْرَتِ  
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَيْنَ دَعَا رَا رَوَايَتُ كَرَدَهْ اسْتِ وَ دَرِ أَيْنِ  
رَوَايَتُ كَفْتَهْ اسْتِ كَهْ : مَسْتَحَبَّ اسْتِ دَرِ آخِرِ رَوْزِ جَمْعَهْ خَوَانَدَهْ شَوْد .

دوم ، از جدّش أبو جعفر طوسی رضوان الله علیه که این دعا را از عمری  
روایت کرده است و گفته است که : مستحبّ است این دعا در آخرین ساعت از  
ساعات روز جمعه خوانده شود .

مریم و محمد بن عبدالله علیهم و علیه الصلوة و السلام تجلی نموده و نیز به اسمائی که بر سائر پیغمبران ظهور کرده و معجزات و خارق عاداتی صورت گرفته است میخواند .

معلوم است که مراد از این اسماء همان حقائق مجردة تکوینیّه هستند نه اسماء لفظیّه .

چون اسم ، چیزی است که دلالت بر مسمی کند ، و اسماء حسناى الهیّه حقائقى هستند که دلالت بر ذات مقدّس او می نمایند و به اندازه وسعت عنوان خود ، از او حکایت میکنند ؛ پس لفظ الله یا رحمن یا رحیم که دلالت بر آن حقائق مجردة الهیّه دارند در حقیقت اسم الاسم هستند .

و در ذیل این دعای سمات ، علامه مجلسی از «مصباح» سید ابن باقی نقل کرده است که این تتمه را بخوانند :

اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الدُّعَاءِ وَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الَّتِي لَا يَعْلَمُ تَفْسِيرَهَا وَ لَا تَأْوِيلَهَا وَ لَا بَاطِنَهَا وَ لَا ظَاهِرَهَا غَيْرُكَ ...<sup>۱</sup>

کدام اسمی است که غیر از ذات مقدّس حضرت احدیّت عزوجل ، ظاهر و باطنش را و تفسیر و تاویلش را کسی نداند ؟

۵- دعائی است که در شبهای عرفه و شبهای جمعه خوانده

می شود و ابتدای دعا این است :

اللَّهُمَّ يَا شَاهِدَ كُلِّ نَجْوَى وَ مَوْضِعَ كُلِّ شَكْوَى ؛

در ضمن این دعا وارد است :

۱- «بحار الأنوار» ج ۹۰، ص ۱۰۰



وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَرْتَعِدُ مِنْهُ فَرَأَيْتُ مَلَكِيَّتِكَ ، وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ  
 جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ - تا میرسد به اینکه عرض میکند :  
 وَ بِالْأَسْمِ الَّذِي مَشَى بِهِ الْخَضِرُ عَلَى قُلْلِ الْمَاءِ كَمَا مَشَى بِهِ  
 عَلَى جُدَدِ الْأَرْضِ ؛ - و تا میرسد به اینکه عرض میکند :  
 وَ بِاسْمِكَ الَّذِي شَقَّقْتَ بِهِ الْبِحَارَ وَ قَامَتْ بِهِ الْجِبَالُ وَ اِخْتَلَفَ  
 بِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ ؛ - و تا میرسد به اینکه عرض میکند :  
 وَ بِاسْمِكَ الَّذِي عَلَّمْتَهُ مَلِكَ الْمَوْتِ لِقَبْضِ الْأَرْوَاحِ .<sup>۱</sup>

«خداوندا ! من تو را میخوانم به آن اسمی که از آن بدنهای  
 فرشتگان به لرزه در می آید و به حق جبرائیل و میکائیل و اسرافیل...  
 و به آن اسمی که بواسطه آن خضر بر روی آبهای ناهموار راه  
 میرفت ، همانطوریکه بواسطه آن روی زمین هموار و مستوی راه  
 میرفت ...

و به آن اسمی که بواسطه آن آب دریاها را شکافتی و کوهها بدان  
 استوار شد و شب و روز یکی به دنبال دیگری پدید آمد و اختلاف در  
 آن حاصل شد ...

و به آن اسمی که بواسطه آن به ملک الموت کیفیت قبض ارواح  
 را تعلیم فرمودی.»

۶ - دعای کمیل ، که امیرالمؤمنین علیه السلام آنرا در سجده  
 میخواندهاند ، و در آن دعا آن حضرت پروردگارا به اسماء حسناى  
 خود یاد میکند .

۱- این دعا را در «إقبال» طبع سنگی ، ص ۳۲۵ به بعد آورده است .

شیخ گوید: در روایت است که کمیل بن زیاد نخعی در شب نیمه شعبان امیرالمؤمنین را دید که در حال سجده این دعا را میخوانده‌اند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ، وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي فَهَرَّتْ بِهَا كُلُّ شَيْءٍ وَخَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَذَلَّ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ ، وَبِجَبْرُوتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ بِهَا كُلُّ شَيْءٍ - تا آخر دعا<sup>۱</sup>.

«بار خدای من! من تو را میخوانم به مقام رحمت خود که تمام موجودات را فراگرفته است، و به قوتت که با آن تمام موجودات را مقهور فرمودی و در مقابل آن همه چیز به حال خضوع و ذلت درآمد، و به جبروتت که با آن بر همه چیز تسلط پیدا نمودی.»

۷- در تفسیر «المیزان» نقل نموده است از تفسیر «برهان» از سعد بن عبدالله با اسناد خود از ابوبصیر که گفت: با حضرت صادق علیه السلام بودم و آن حضرت پاره‌ای از شئون امام را بیان نمودند در وقتی که متولد میشود.

و سپس فرمودند: امام موجب زیادتی روح در شب قدر میگردد.

عرض کردم: فدایت شوم مگر روح همان جبرئیل نیست؟  
حضرت فرمود: جبرئیل از ملائکه است، و روح از ملائکه

---

۱- «مصباح المتهجد» طبع سنگی، اعمال شب نیمه شعبان، ص ۵۸۷؛ و «إقبال» طبع سنگی، ص ۷۰۶؛ و گوید که: من در روایت دیگر دیده‌ام که در شبهای جمعه نیز خوانده شود.

اعظم است؛ آیا خداوند عزوجل نمی فرماید:

تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ.<sup>۱</sup> «پائین می آیند فرشتگان و روح.»<sup>۲</sup>

پس معلوم میشود که روح غیر از فرشتگان است.

۸- در «عُرَر و دُرَر» آمدی وارد است که از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند از عالم علوی که عالم مجردات است و از عالم اجسام به حسب مرتبه بالاتر است.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صُورٌ عَارِيَةٌ عَنِ الْمَوَادِّ، عَالِيَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعْدَادِ، تَجَلَّى لَهَا فَأَشْرَقَتْ، وَطَالَعَهَا فَتَلَّالَاتٌ. وَالْقَى فِي هُوَيْتِهَا مِثَالَهُ فَأَظْهَرَ عَنْهَا أَفْعَالَهُ.

وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ؛ إِنَّ زَكَاهَا بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ فَقَدْ شَابَهَتْ جَوَاهِرَ أَوْ أَيْلٍ عَلَيْهَا؛ وَإِذَا اعْتَدَلَ مِزَاجُهَا وَفَارَقَتِ الْأَضْدَادَ فَقَدْ شَارَكَ بِهَا السَّبْعَ الشُّدَادَ.<sup>۳</sup>

«حضرت فرمود: صورت هائی هستند بدون ماده و بالاتر از اینکه کمال آنها به قوه و استعداد باشد، خداوند ظهور و انکشاف پیدا کرد برای آنها پس درخشیدند، و طلوع کرد بر آنها پس متألئی شدند. و در هویت آنها مثال خود را انداخت و بدینوسیله افعال خود را

۱- صدر آیه ۴، از سوره ۹۷: القدر

۲- «المیزان» جلد ۲۰، ص ۴۷۵؛ و علامه طباطبائی مد ظله در همین مجلد از تفسیر، در تفسیر سوره نبأ در ص ۲۷۲ بیانی راجع به معنای «روح» در قرآن کریم دارند.

۳- شرح «عُرَر و دُرَر» آقا جمال الدین خونساری، جلد ۴، ص ۲۱۸ تا ص ۲۲۰؛ و «مناقب» ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۲۷۲

از آنها ظاهر فرمود .

و انسان را با نفس ناطقه آفرید که اگر آن نفس را به دو بال علم و عمل تزکیه کند و رشد دهد ، پس آن نفس ناطقه با گوهرها و جواهر عدت‌های نخستینش مشابه خواهد شد .

و اگر مزاجش را معتدل سازد و از صفات متضاده دوری جسته ، طریق عدل و وسط را پیوید ، پس با هفت آسمان مستحکم مشارکت خواهد نمود.»

این حدیث شریف را که از دُرر و غُرر کلمات امیرالمؤمنین محسوب میشود و در بین اعلام و بزرگان از فنّ فلسفه و عرفان حاوی نکاتی عمیق و جهاتی رشیق است ، مجلسی رحمه الله علیه در تاسع «بحار» که در احوالات امیرالمؤمنین علیه السلام است از «مناقب» ابن شهر آشوب ذکر کرده است . و ابن شهر آشوب این حدیث را شاهد آورده است برای آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام از تمام فلاسفه ارجح بوده است . و لذا به دنبال این حدیث ، کلام بوعلی سینا را برای تأیید مطلب آورده است که او گفته است :

لَمْ يَكُنْ شُجَاعًا فَيَلْسُوفًا قَطُّ إِلَّا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .<sup>۱</sup>

و حکیم سبزواری (قدّه) در «شرح منظومه» در غُرر فی اثباتِ أَنْ أَوْلَ مَا صَدَرَ هُوَ الْعَقْلُ در بحث الهیات بالمعنى الأخص آورده است .<sup>۲</sup>

۱- تاسع «بحار» کمپانی ، ص ۴۶۴

۲- «شرح منظومه» ناصری ، ص ۱۸۵

لیکن آقا جمال خونساری در شرح این حدیث گفته است :  
 «این کلام مؤید چندین اصل از اصول حکما میتواند شد ،  
 نهایت نسبت آن به آن حضرت صلواتُ الله و سلامُه علیه ثابت  
 نیست ، بلکه گمان فقیر اینست که کلام یکی از حکماء بوده که بعضی  
 از برای ترویج آن نسبت به آن حضرت داده ، و الله تعالی یعلم.»<sup>۱</sup>  
 این حقیر روزی در محضر استادگرامی ما علامه طباطبائی  
 مدّ ظلّه عرض کردم : آقا جمال خونساری درباره این حدیث تشکیک  
 کرده است .

ایشان فرمودند : کدام کس غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام  
 میتواند چنین سخن گوید ؟ آیا ابوحنیفه ؟ آیا حسن بصری ؟ و ما تا  
 قرن چهارم ابداً در تاریخ ، کسی را یاد نداریم که به این معانی آشنا  
 شده و بتواند چنین عبارتی گوید غیر از امیرالمؤمنین علی بن  
 ابی طالب علیه السلام - انتهی عین عبارات ایشان .

۹- حدیث اعرابی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 درباره نفس سؤال نمود .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَيُّ الْأَنْفُسِ تَسْأَلُ ؟  
 فَقَالَ يَا مَوْلَايَ ! هَلِ النَّفْسُ أَنْفُسٌ عَدِيدَةٌ ؟  
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَفْسٌ نَامِيَةٌ نَبَاتِيَّةٌ وَ حَسِيَّةٌ حَيَوَانِيَّةٌ وَ نَاطِقَةٌ  
 قُدْسِيَّةٌ وَ إِلَهِيَّةٌ كُلِّيَّةٌ مَلَكُوتِيَّةٌ .

«حضرت در پاسخ گفتند : از کدام نفس پرسش میکنی ؟

۱- «شرح عُزْر و دُزْر» آمدی ، جلد ۴ ، ص ۲۲۱

عرض کرد: ای مولای من! آیا نفس‌ها متعدد است؟  
 حضرت فرمود: نفوس، به نفس نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه و  
 ناطقه قدسیه و الهیه کلیه ملکوتیه تقسیم می‌شوند.»  
 سپس اعرابی از یکایک از نفس‌های نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه  
 و ناطقه قدسیه سؤال میکند و حضرت پاسخ میدهند.<sup>۱</sup> تا چون از  
 الهیه کلیه ملکوتیه پرسش می‌نماید (فَقَالَ: مَا النَّفْسُ الْإِلَهِيَّةُ  
 الْمَلَكُوتِيَّةُ الْكُلِّيَّةُ؟) حضرت بدین طریق جواب میدهند:  
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُوَّةٌ لَاهُوتِيَّةٌ وَ جَوْهَرَةٌ بَسِيطَةٌ حَيَّةٌ بِالذَّاتِ ،

۱- قَالَ: يَا مَوْلَايَ! مَا النَّامِيَّةُ النَّبَاتِيَّةُ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُوَّةٌ أَصْلُهَا الطَّبَائِعُ الْأَرْبَعُ ، بَدُوْا إِجَادِهَا عِنْدَ مَسْقَطِ النُّطْفَةِ ،  
 مَقْرَئُهَا الْكِبْدُ ، مَا دَتْهَا مِنْ لَطَائِفِ الْأَغْذِيَّةِ ، فِعْلُهَا التَّمَوُّ وَ الزِّيَادَةُ ، سَبَبُ افْتِرَاقِهَا  
 اخْتِلَافُ الْمُتَوَلَّدَاتِ ؛ فَإِذَا فَارَقَتْ عَادَتْ إِلَى مَا مِنْهُ بَدَتْ ، عَوْدُ مُمَارَجَةٍ لَا عَوْدَ  
 مُجَاوِرَةٍ .

فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ! مَا النَّفْسُ الْحَيَوَانِيَّةُ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُوَّةٌ فَلَكِيَّةٌ وَ حَرَارَةٌ عَرِيْزِيَّةٌ أَصْلُهَا الْأَفْلَاكُ ، بَدُوْا إِجَادِهَا  
 عِنْدَ الْوِلَادَةِ الْجِسْمَانِيَّةِ ، فِعْلُهَا الْحَيَوَةُ وَ الْحَرَكَةُ وَ الظُّلْمُ وَ الْغَلْبَةُ وَ اكْتِسَابُ الشَّهَوَاتِ  
 الدُّنْيَوِيَّةِ ، مَقْرَئُهَا الْقَلْبُ ، سَبَبُ افْتِرَاقِهَا اخْتِلَافُ الْمُتَوَلَّدَاتِ ؛ فَإِذَا فَارَقَتْ عَادَتْ إِلَى  
 مَا مِنْهُ بَدَتْ ، عَوْدُ مُمَارَجَةٍ لَا عَوْدَ مُجَاوِرَةٍ ، فَمَنْعَدِمُ صَوْرَتِهَا وَ يَبْطُلُ فِعْلُهَا وَ وُجُودُهَا  
 وَ يَضْمَحَلُّ تَرْكِيْبِهَا .

فَقَالَ: مَا النَّفْسُ النَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُوَّةٌ لَاهُوتِيَّةٌ ، بَدُوْا إِجَادِهَا عِنْدَ الْوِلَادَةِ الدُّنْيَوِيَّةِ ، مَقْرَئُهَا  
 الْعُلُومُ الْحَقِيقِيَّةُ ، مَوَادُّهَا التَّأْيِيْدَاتُ الْعَقْلِيَّةُ ، فِعْلُهَا الْمَعَارِفُ الرَّبَّانِيَّةُ ، سَبَبُ فِرَاقِهَا  
 تَحَلُّلُ الْأَلَاتِ الْجِسْمَانِيَّةِ ؛ فَإِذَا فَارَقَتْ عَادَتْ إِلَى مَا مِنْهُ بَدَتْ ، عَوْدُ مُجَاوِرَةٍ لَا عَوْدَ  
 مُمَارَجَةٍ .

أَضَلُّهَا الْعَقْلُ ، مِنْهُ بَدَتْ وَ عَنْهُ دَعَتْ وَ إِلَيْهِ دَلَّتْ وَ أَشَارَتْ ، وَ عَوْدُهَا إِلَيْهِ إِذَا كَمَلَتْ وَ شَابَهَتْ ، وَ مِنْهَا بَدَتْ الْمَوْجُودَاتُ وَ إِلَيْهَا تَعُودُ بِالْكَمَالِ .

وَ هِيَ ذَاتُ الْعُلْيَا وَ شَجَرَةُ طُوبَى وَ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى وَ جَنَّةُ الْمَأْوَى ؛ مَنْ عَرَفَهَا لَمْ يَشُقْ أَبَدًا وَ مَنْ جَهَلَهَا ضَلَّ وَ غَوَى .  
فَقَالَ السَّائِلُ : مَا الْعَقْلُ ؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جَوْهَرٌ دَرَّاكٌ مُحِيطٌ بِالْأَشْيَاءِ عَنْ جَمِيعِ جِهَاتِهَا ، عَارِفٌ بِالشَّيْءِ قَبْلَ كَوْنِهِ ؛ فَهُوَ عِلَّةٌ لِلْمَوْجُودَاتِ وَ نِهَائِيَةُ الْمَطَالِبِ<sup>۱</sup> .

«حضرت فرمودند : نفس الهیة ملکوتیة کلّیه ، یک قوّه لاهوتی است که از عالم لاهوت که از عوالم ربوبی است ، آفریده شده است و یک جوهر بسیطی است که ذاتاً زنده است . اصل این نفس عقل است که از او پدید آمده است . بوسیله و به علت او میخواند و طلب میکند و بسوی او دلالت و إشارات می نماید و بازگشت او ، در وقتی که به مقام کمال خود رسید و مشابهت با او پیدا کرد ، بسوی عقل است . موجودات از این نفس الهیة ملکوتیة کلّیه بوجود آمده اند و در هنگام کمال خود نیز بدان بازگشت می نمایند .

و این نفس کلّیه دارای مقامی بس بلند و ارجمند است و او شجره طوبی و سدره منتهی و جنّه المأوی است ؛ و کسی که به مقام

۱- «شرح دعای صباح» سبزواری (قدّه) طبع سنگی ، ص ۴۵ و ۴۶ ؛ و

«کلمات مکنونه» فیض (قدّه) طبع سنگی ، ص ۷۳ ، کلمه ۳۴

معرفت او رسد هیچگاه شقی و بدبخت نخواهد بود و کسی که او را نشناسد جاهل و گمراه میباشد.

اعرابی پرسید: عقل چیست؟

حضرت فرمود: جوهریست درآک و به تمام اشیاء از جمیع الجهات احاطه و سیطره دارد، عارف و عالم است به اشیاء قبل از پیدایش آنها، و او علت موجودات است و غایت و نهایت مطلبها.

۱۰ - حدیث کمیل بن زیاد نخعی که از حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام از معرفت نفس سؤال نمود:

قَالَ [كَمِيلٌ]: سَأَلْتُ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: أُرِيدُ أَنْ تُعَرِّفَنِي نَفْسِي!

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا كَمِيلُ! وَ أَيُّ الْأَنْفُسِ تُرِيدُ أَنْ أُعَرِّفَكَ؟ قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ! هَلْ هِيَ إِلَّا نَفْسٌ وَاحِدَةٌ!؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا كَمِيلُ! إِنَّمَا هِيَ أَرْبَعَةٌ: النَّامِيَةُ النَّبَاتِيَّةُ وَ الْحَسِّيَّةُ الْحَيَوَانِيَّةُ وَ النَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ وَ الْكَلْبِيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ.

«کمیل میگوید: من از مولای خودم امیرالمؤمنین علی

علیه السلام درباره نفس سؤال کردم و گفتم: من میخواهم که نفس مرا به من معرفی بنمائی!

حضرت فرمود: ای کمیل! کدام یک از نفسها را میخواهی که

من برای تو بازگو کنم؟

عرض کردم: ای مولای من! مگر نفس، غیر از یک نفس واحد



نفس دیگری هم هست ؟

حضرت فرمود : ای کمیل ! نفوس چهار عدد است : نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه و ناطقه قدسیه و کلیه الهیه.»

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام قوای پنجگانه و دو خاصیت هریک از این نفوس را بیان میفرمایند.<sup>۱</sup> تا میرسند به نفس کلیه الهیه و میفرمایند :

وَ الْكَلْبِيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ وَ لَهَا خَمْسُ قُوَى : بَقَاءٌ فِي فَنَاءٍ وَ نَعِيمٌ فِي شِقَاءٍ وَ عِزٌّ فِي ذُلٍّ وَ غِنَى فِي فَقْرٍ وَ صَبْرٌ فِي بَلَاءٍ ، وَ لَهَا خَاصَّتَانِ : الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ .

وَ هَذِهِ الَّتِي مَبْدُوهَا مِنَ اللَّهِ وَ إِلَيْهِ تَعُودُ ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي . وَ قَالَ تَعَالَى : يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ \* أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ، وَ الْعَقْلُ وَ سَطُّ الْكُلِّ .<sup>۲</sup>

۱- وَ لِكُلِّ مِنْ هَذِهِ خَمْسِ قُوَى وَ خَاصَّتَانِ ؛ فَالذَّامِيَّةُ النَّبَاتِيَّةُ لَهَا خَمْسُ قُوَى : جاذِبَةٌ وَ مَاسِكَةٌ وَ هَاضِمَةٌ وَ دَافِعَةٌ وَ مُرَبِّبَةٌ ، وَ لَهَا خَاصَّتَانِ : الزِّيَادَةُ وَ النُّقْصَانُ ، وَ انْبِعَاثُهَا مِنَ الْكَبِيدِ .

وَ الْحَسِيَّةُ الْحَيَوَانِيَّةُ لَهَا خَمْسُ قُوَى : سَمْعٌ وَ بَصَرٌ وَ شَمٌّ وَ ذَوْقٌ وَ لَمَسٌ ، وَ لَهَا خَاصَّتَانِ : الشَّهْوَةُ وَ الْغَضَبُ ، وَ انْبِعَاثُهَا مِنَ الْقَلْبِ .

وَ النَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ لَهَا خَمْسُ قُوَى : فِكْرٌ وَ ذِكْرٌ وَ عِلْمٌ وَ حِلْمٌ وَ نَبَاهَةٌ ، وَ لَيْسَ لَهَا انْبِعَاثٌ ، وَ هِيَ أَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِالنُّفُوسِ الْمَلَكِيَّةِ وَ لَهَا خَاصَّتَانِ : النَّزَاهَةُ وَ الْحِكْمَةُ .

۲- «شرح دعای صباح» حکیم سبزواری (فده) طبع سنگی ، ص ۴۴ و ۴۵ ؛

و نیز طریحی در «مجمع البحرین» در ماده نفس ، از طبع حروفی ، ج ۴ ، ص ۱۱۵ و ۱۱۶ آورده است و این جمله را در آخر آن اضافه دارد که : لِكَيْلَا يَقُولَ أَحَدُكُمْ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ إِلَّا لِقِيَاسٍ مَعْقُولٍ . و نیز در «سفینه البحار» ج ۲ ، ص ۶۰۳ ⇨

آورده است .

و مجلسی در «بحار الأنوار» کتاب السَّمَاءُ و العَالَمُ ، در طبع کمپانی ، ج ۱۴ ، ص ۴۱۱ ؛ و در طبع حروفی ، ج ۶۱ ، ص ۸۴ و ۸۵ این روایت را از بعضی از کتب صوفیه آورده است ؛ و پس از پایان روایت گوید :

«این اصطلاحات هیچگاه در اخبار معتبره متداوله یافت نشده است و شبیه به اَصْغَاثِ أَحْلَامِ صوفیه است.»

و سپس گوید : «و بعضی از آنها در شرح این خبر گفته اند : دو نفس اولی که در کلام امیر المؤمنین علیه السَّلَام آمده است اختصاص به جهت حیوانیت دارد ؛ زیرا این جنبه محلّ لذّت و درد در دنیا و آخرت است . و دو نفس اخیر مختصّ به جهت انسانیت است ؛ زیرا این دو نفس در دو نشأه دنیا و آخرت سعید هستند به خصوص نفس اخیر که کلمه الهیه است هیچ نصیبی از شقاوت ندارد ؛ چون اصلاً آن از عالم شقاوت نیست ؛ بلکه او دمیده شده از روح خداست .

و بنابراین در آن عالم بهیچوجه درد و ألم از جهتی عارض آن نمی‌گردد ، و این نفس در اکثر از مردم یافت نمی‌شود بلکه در میان هزاران فرد از افراد مردم ، یک نفر هم بدان نفس راه نمی‌یابد . و همچنین اعضاء و جوارح انسان از ادراک لذّت و درد معزل می‌باشند . آیا نمی‌بینی مریض را در وقتی که می‌خواهد ، با آنکه زنده است و حسّ او موجود است و آن جراحی که از آن در حال بیداری رنج میبرد ایضاً موجود است و با وجود این ابداً در حال خواب درد را احساس نمی‌کند ، و این بجهت آنستکه آن مبدئی که احساس درد میکند وجهه خود را از عالم شهادت بسوی عالم برزخ منعطف داشته است ؛ پس آنچه در نزد اوست خیر است و بدی و رنجی و المی نیست . پس زمانی که مریض بیدار میشود یعنی به عالم شهادت بر میگردد و در منزل حواس وارد میشود ؛ تمام دردها و رنجها در او بوجود می‌آید و قیام میکند . پس اگر در عالم برزخ درد و عذابی باشد همانطور که در رؤیای وحشت‌زا و دهشت‌انگیز است ، و یا لذّت و

«و یکی از نفوس، نفس کلّیه الهیه است و دارای پنج قوه است: بقاء در فناء، و نعمت در عین رنج و زحمت، و عزّت در عین ذلّت، و بی‌نیازی در عین نیازمندی، و صبر و پایداری در بلا و گرفتاری. و از برای این نفس دو خاصیت است: یکی رضا و دیگری تسلیم.

و مبدأ آفرینش این نفس از خداست و بازگشتش نیز بسوی خود خدا خواهد بود؛ خداوند میفرماید: من از روح خودم در او دمیدم. و نیز میفرماید: ای نفس که به مقام آرامش و اطمینان رسیده‌ای و مطمئن شده‌ای! بازگشت کن بسوی پروردگارت در حالیکه تو از او راضی و او نیز از تو راضی می‌باشد؛ اینها مراتب و درجات نفس است و عقل در وسط کلّ این نفوس قرار دارد.»

یعنی قوام این نفوس به عقل است و مانند مرکز و محور دایره‌ای که پرگار در دور او دور میزند موجودیت و هستی این نفوس به عقل ارتباط و بستگی دارد.

۱۱- شیخ طوسی رضوانُ الله علیه در «مصباح المتهجد» گوید: جماعتی به من خبر دادند از ابن عیّاش که او گفت: حدیث کرد مرا

---

که سروری باشد همانطور که در رؤیای نیکو و بهجت‌زا است؛ الم و درد و لذّت و سرور از او انتقال می‌یابد به هر جا که او منتقل گردد، و همینطور است حال او در آخرت. «انتهی».

و نیز این روایت را مرحوم فیض (قدّه) در کلمات مکتوبه خود، طبع سنگی، ص ۷۴ ضمن کلمه ۳۴ آورده است؛ و همچنین شیخ بهائی در اول جلد سوم از «کشکول» ص ۲۴۶، از طبع نجم الدّوله آورده است.

خَیْر بن عبدالله که از آن جمله دستوراتی که به دست شیخ کبیر  
 اَبی جعفر مُحَمَّد بن عثمان بن سعید رَضی الله عنه از ناحیه مقدّسه  
 خارج شده و بصورت توقیع ، امر بخواندن آن در هر روز از روزهای  
 ماه رجب شده است این دعاست :

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وُلاةُ أَمْرِكَ  
 الْمَأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ  
 الْمُعْدِنُونَ لِعَظَمَتِكَ .

و سپس میفرماید :

أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيئِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ  
 وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ  
 مَكَانٍ ؛ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ ، لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا (بَيْنَهُمْ - خ ل)  
 إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ ، فَتَقَهَا وَ رَتَّقَهَا بِيَدِكَ ، بَدَّوْهَا مِنْكَ وَ  
 عَوَّذُوا إِلَيْكَ ، أَعْضَادُكَ وَ أَشْهَادُكَ وَ مَنَاءُكَ وَ أَذْوَادُكَ وَ حَفِظَةٌ وَ رُودُكَ ، فِيهِمْ  
 مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ . ۲۱

۱- «مصباح المتهجد» طبع سنگی ، ص ۵۵۹

۲- دانشمند معاصر جناب محترم آقای حاج شیخ محمد تقی تستری دام  
 فیضه در کتاب «الأخبار الدخيلة» این توقیع را از زیارات مُفتریه دانسته‌اند و به  
 هفت دلیل ، علاوه بر ضعف سند باطل و مردود دانسته‌اند .

و ما بحمدالله و المنة در رساله‌ای که به شانزده صفحه درازای آن کشید ،  
 پاسخ اشکالات را مفصلاً و مبیناً و مستدلاً دادیم و بوضوح مبرهن ساختیم که  
 کلام ایشان خالی از استقامت است .

(اصل این رساله از ص ۳۸۱ تا ۳۹۶ در جُنگ شماره ۷ حقیر نوشته شده ⇨

«بارپروردگارا! من تو را پرسش میکنم به تمام مفاد و معانی آنچه را که والیان امر تو به سبب آنها از تو پرسش نموده و تو را بدانها خوانده‌اند، آن والیان امری که بر سرّ تو مأمون بوده و به امر تو مستبشر و خوشحال بوده‌اند، و توصیف کنندگان قدرت تو و اعلان کنندگان مقام عظمت تو بوده‌اند.

من از تو پرسش میکنم و درخواست می‌نمایم به مقام مشیت و اراده خودت که در آنها به سخن و گفتار درآمد، پس بدین جهت آنها را معدنهای کلمات خود قرار دادی، و ستون‌ها و پایه‌های توحید خود مقرر داشتی، و اصول آیات و نشانه‌های احدیت خود جعل فرمودی!

و آنها را مقامات تعطیل ناپذیر خود در هر مکان معین کردی که هرکس که تو را شناخت بدان مقامات شناخت؛ هیچ فرقی بین تو و آنها نیست مگر اینکه آنها بندگان تو هستند و آفریده‌شدگان تو، باز شدن و بسته شدن آنها به دست توست، بدو آنها از تو و بازگشت آنها بسوی توست. آنان دست‌اندرکاران و گواهان و تقدیر کنندگان و مدافعان و نگهبانان و بازرسان دین تواند؛ پس بواسطه ایشان پرکرده‌ای آسمان و زمین را تا آشکار و ظاهر شد که هیچ معبود حقّی جز تو نیست.»

و سپس بعد از فقراتی میگوید:

---

«است، و در خاتمه جلد دوم «الله شناسی» نیز آورده شده است؛ منْ ارادها فلْیراجعها».

بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الَّذِي وَضَعْتَهُ  
عَلَى النَّهَارِ فَأَضَاءَ وَعَلَى اللَّيْلِ فَأَظْلَمَ .

«میخوانم تو را به آن سمت که از همه اسم‌هایت بزرگتر و  
جلیل‌تر و مکرم‌تر است ، آن اسمی که چون بر روز نهادی روشن کرد  
عالم را ، و چون بر شب قرار دادی تاریک ساخت جهان را.»  
باری ، این دعای شریف را که حاوی مطالبی ارزنده و اصول  
عرفانی است و دلالَتِ بر تأثیرِ نفوسِ قدسیّه مجرّده بر عالم امکان  
دارد ، بزرگان از علماء چون سید ابن طاووس و کفعمی و غیرهما در  
کتب خود آورده‌اند .<sup>۱</sup>

۱۲- محمد بن یعقوب کلینی (ره) روایت کرده است از عِدَّةٍ مِنْ  
أَصْحَابِنَا از أحمد بن محمد از قاسم بن یحیی از جدّش حسن بن راشد  
از حسین بن ثویر که گفت : من و یونس بن ظبیان و مُفَضَّل بن عمر  
و أبوسلمة سراج نزد حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم و در  
میان ما یونس که سنّش از همه بیشتر بود تکلم میکرد . تا میرسد به  
اینجا که یونس عرض میکند : من می‌خواهم زیارت کنم حضرت  
أبا عبد الله الحسين را چه قسم زیارت کنم و چه بگویم ؟  
حضرت دستور غسل در شاطئ الفرات و پوشیدن لباس طاهر و

۱- «إقبال» طبع سنگی ، ص ۶۴۶ ؛ و «مصباح» کفعمی ، طبع سنگی ،  
ص ۵۲۹ ، و «بلد الامین» کفعمی ، طبع سنگی ، ص ۱۷۹ ؛ و همه آنها از  
ابن عبّاش آورده‌اند . و در «بحار الأنوار» ج ۲۰ ، طبع کمپانی ، ص ۳۴۳ و ۳۴۴ از  
«إقبال» نقل کرده است .

پا برهنه رفتن و ذکر تکبیر و تسبیح و تهلیل و تحمید و تعظیم خدا و صلوات را میدهند و سپس زیارتی را برای یونس بیان می‌کنند، که از جمله فقراتش اینست:

و بِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا ، وَ بِكُمْ تُخْرِجُ الْأَشْجَارُ  
 أَثْمَارَهَا ، وَ بِكُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَ رِزْقَهَا ، وَ بِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ  
 الْكُرْبَ ، وَ بِكُمْ يُنْزِلُ اللَّهُ الْغَيْثَ ، وَ بِكُمْ تَسِيخُ<sup>۱</sup> الْأَرْضُ الَّتِي  
 تَحْمِلُ أَبْدَانَكُمْ وَ تَسْتَقِرُّ جِبَالُهَا عَنْ مَرَاسِيهَا .  
 إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ  
 وَ الصَّادِرُ عَمَّا فَضَّلَ<sup>۲</sup> مِنْ أَحْكَامِ الْعِبَادِ .

«و به سبب شما زمین درختان خود را میرویانند، و به سبب شما درختان میوه‌های خود را بیرون می‌آورند، و به سبب شما آسمان باران و رزقش را فرو میریزد، و به سبب شما خداوند غصه و اندوه را از بین میبرد، و به سبب شما خداوند باران رحمت را فرو میفرستد، و به سبب شما زمینی که بدن‌های شما را حمل میکند ثابت و مستقر می‌ماند، و به سبب شما کوهها در منزل‌ها و توقفگاههای خود استقرار داشته و از حرکت و تزلزل باز می‌ایستند.»

۱- تَسِيخٌ با سین مُهمَله و یاء و خاء به معنای «استقرار می‌یابد و ثابت می‌ماند» است. و در «مرآة العقول» فرموده است که: در بعضی از نسخه‌ها تَسِيخٌ از مادهٔ تسبیح آمده است، و اگر فعل را مجهول بخوانیم یعنی: زمین به برکت حمل ابدان شما منزّه و مقدّس میگردد، چون بواسطهٔ مواضع آثار شما خیر و رحمت در آن پیدا میشود. («مرآت» طبع سنگی، ج ۳، ص ۳۶۲)

۲- در نسخهٔ «تهذیب» به جای «فُضِّلَ»، «نُقِلَ» ضبط شده است.

اراده حضرت پروردگار در اندازه‌ها و تقدیراتِ امور خود بسوی شما فرود می‌آید و سپس از خانه‌های شما صادر می‌گردد و خارج میشود و نیز احکام تفصیلی بندگانِ شما خارج میشود. در این فقرات روشن است که : مراد تأثیر نفوس قدسیّه امامان دین سلامّ الله علیهم أجمعین در کائنات است ؛ یعنی واسطه فیض رحمت الهیّه بوده و نفوس آنان آئینه و دریچه‌ای برای گرفتن رحمت از مقام عزّ الهی و پخش کردن آن در عالم امکان میباشد . و احتمال اینکه مراد آن باشد که به برکت تبلیغ و ترویج آنها در امور دینیّه و احکام تشریحیّه الهیّه زمین و آسمان نیز پر برکت میشود ، خلاف ظاهر است ؛ و این معنی معنای مجازی است و بدون نصب قرینه قابل قبول نمی‌باشد .

و بعضی از فقرات قبل از این فقرات نیز صراحت در تأثیر شهادت و ریخته‌شدن خون مقدّس آن حضرت در امور تکوینیّه دارد ؛ مثل این فقرات :

أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ ، وَ أَفْشَعَرَّتْ لَهُ أَظْلَةُ الْعَرْشِ ،

۱- در «مرآة العقول» فرموده است : قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَظْلَةُ الْعَرْشِ ، الْأَظْلَةُ جَمْعُ ظِلَالٍ وَ هُوَ مَا أَظْلَكَ مِنْ سَقْفٍ أَوْ غَيْرِهِ . وَ مراد از آن در اینجا یا مافوق عرش است و یا طبقات و بطون عرش است چون هر طبقه و بطنی از عرش سایه برای طائفه‌ای است ، یا مراد اجزای عرش است چون هر جزء از عرش سایه است برای کسی که در زیر آن سکونت دارد ؛ و گاهی از اوقات ظلال اطلاق میشود بر اشخاص و اجسام لطیفه و ارواح ، و بنابراین ممکنست در اینجا مراد ارواح مقدّسه و فرشتگانی باشند که در عرش سکونت دارند . («مرآت» طبع سنگی ، ۴۰)



وَبَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ ، وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ  
السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ  
رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى .<sup>۱</sup>

«شهادت میدهم که خون مقدس تو در بهشت برین جاودانه آرام گرفت، و سایبان‌های عرش پروردگار برای آن به لرزه در آمد، و جمیع مخلوقات خدا بر آن خون، گریستند. و نیز تمام آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه و آنچه در آنهاست و آنچه فیما بین آنهاست، و هر کس که در بهشت و یا در دوزخ از جای خود حرکت کند و موجود زنده و متحرکی باشد از مخلوقات پروردگار ما و از آنچه قابل دیده شدن باشد و یا قابل دیده شدن نباشد؛ همه و همه برای آن خون مطهر گریستند.»

با این صراحتی که در این فقرات، در عمومیت تأثیر خون آن حضرت در جمیع مخلوقات دارد چگونه میتوان آنرا حمل بر معنای مجازی نمود.

← ج ۳، ص ۳۶۱)

۱- «کافی» کتاب مزار، ج ۴، ص ۵۷۵ تا ص ۵۷۷؛ و «تهذیب» کتاب مزار ج ۶، ص ۵۴ تا ص ۵۷؛ و نیز این زیارت را ابن قولویه در «کامل الزیارات» طبع سنگی، باب ۷۹، از ص ۱۹۷ تا ص ۲۰۰ آورده، و در سندش از أحمد بن محمد ابن عیسی به بعد با سند کلینی مشترک است ولی سلسله سند را تا أحمد بن محمد اینطور آورده است: از پدرش و علی بن الحسین و محمد بن الحسن جمعاً از سعد بن عبدالله از أحمد بن محمد بن عیسی؛ و لا یخفی آنکه همه این افراد از اجله مشایخ حدیث هستند.

۱۳ - مجلسی رضوان الله علیه در «بحار الأنوار» از کتاب «مُحْتَضَر» که تألیف شیخ حسن بن سلیمان از شاگردان شهید اول است نقل کرده است که: روایت شده است که به خط مولانا ابی محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چنین یافت شده است:

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ قَوْمٍ حَذَفُوا مُحْكَمَاتِ الْكِتَابِ وَ نَسُوا اللَّهَ رَبَّ الْأَرْبَابِ وَ النَّبِيَّ وَ سَاقِيَ الْكُوْثَرِ فِي مَوَاقِفِ الْحِسَابِ وَ لَطَى وَ الطَّامَّةَ الْكُبْرَى وَ نَعِيمِ دَارِ الثَّوَابِ .

فَنَحْنُ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ ، وَ فِينَا التُّبُوَّةُ وَ الْوَلَايَةُ وَ الْكَرَمُ ، وَ نَحْنُ مَنَارُ الْهُدَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى ، وَ الْأَنْبِيَاءُ كَانُوا يَتَقَبَّسُونَ مِنْ أَنْوَارِنَا وَ يَقْتَفُونَ آثَارِنَا .

وَ سَيَظْهَرُ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بِالسَّيْفِ الْمَسْلُوبِ لِأَظْهَارِ الْحَقِّ .

وَ هَذَا خَطُّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ .<sup>۱</sup>

«پناه میبرم به خدا از جماعتی که آیات محکمت کتاب الهی را نادیده گرفتند و حضرت ربّ الأرباب را فراموش کردند .

و پیغمبر اکرم و ساقی کوثر: امیرالمؤمنین را در مواقع حساب روز قیامت ، و آتش سوزان و شدائد و گرفتاری‌های بزرگ و نعمت بهشت و دار ثواب خدا را از خاطر و اندیشه خود محو کردند .

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۷ ، ص ۳۳۸ ؛ و طبع حیدری ، ج ۲۶ ،

پس مابزرگترین مقام بلند پایه هستیم، و مقام نبوت و ولایت و کرم در ماست، و ما مناره پرتوافکن و نور بخش هدایتیم، و ما دستگیره محکم و متین و استواریم.

و پیامبران گذشته از انوار ما اقتباس مینمودند و از آثار ما پیروی میکردند.

و در آینده حجّت خدا بر خلق با شمشیر کشیده برای اظهار حقّ ظهور خواهد نمود.»

و نیز روایت شده است که به خطّ حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چنین یافت شده است:

قَدْ صَعِدْنَا ذُرَى الْحَقَائِقِ بِأَقْدَامِ النَّبُوَّةِ وَالْوَلَايَةِ ، وَ نَوَّزْنَا سَبْعَ طَبَقَاتِ أَعْلَامِ الْفِتْوَى بِالْهَدَايَةِ .

فَنَحْنُ لِيُوثُ الْوَعَى وَ غِيُوثُ النَّدَى وَ طَعَانُ الْعِدَى ، وَ فِيْنَا السَّيْفُ وَ الْقَلَمُ فِي الْعَاجِلِ ، وَ لِيَوَاءُ الْحَمْدِ وَ الْحَوْضُ فِي الْأَجْلِ .  
وَ أَسْبَاطُنَا حُلَفَاءُ الدِّينِ ، وَ خُلَفَاءُ النَّبِيِّينَ وَ مَصَابِيحُ الْأُمَمِ وَ مَفَاتِيحُ الْكَرَمِ .

فَالكَلِمَةُ أَلْبَسَ حُلَّةَ الْإِصْطِفَاءِ لِمَا عَاهَدْنَا مِنْهُ الْوَفَاءَ ، وَ رُوحُ الْقُدْسِ فِي جَنَانِ الصَّاعُورَةِ<sup>۱</sup> ذَاقَ مِنْ حَدَائِقِنَا الْبَاكُورَةِ<sup>۲</sup> .

۱- در «بحار» کمپانی «صاعورة» را به غین ضبط کرده و با قاف نسخه بدل آورده است و در «بحار» طبع حروفی بعکس نموده و با قاف ضبط نموده و با غین نسخه بدل آورده است. و در «لسان العرب» گوید: «صاقورة» اسم آسمان سؤم است.

«به تحقیق که ما با گام‌های نبوت و ولایت بر بلندترین قله‌های حقائق بالا رفتیم و هفت درجه و طبقه نشانه‌ها و علامات فتوی را با هدایت خود روشن ساختیم .

پس ما شیران بیشه نبرد و حرب هستیم ، و باران‌های پر آب و رحمت ، و کوبندگان دشمنان .

و در میان ما در این دنیای عاجل شمشیر و قلم است و در آن آخرتِ آجل لوای حمد خدا و حوض کوثر است .

و فرزندان ما هم پیمانان دین و متعاهدان شریعت سیّد المرسلین

﴿ ولی لفظ «صاغورة» را حقیر در کتب لغت نیافتم و اگر هم آن را از معنی صَغَر و کوچکی بگیریم و به معنی بهشت عالم مثال و عالم ذر باشد - که بهشت استعداد است ، که نسبت به بهشت‌های دیگر بسیار کوچکتر و محدودتر است - باید آن را صفت برای جنان (جمع جنّت) قرار داد و این نامناسب است از جهت آنکه جنان در این حدیث بدون الف و لام است و نمیتواند الصّاغورة صفت آن قرار گیرد ؛ و اگر جنان هم بخوانیم (که بمعنای قلب و وسط هر چیزیست و جمع آن أجنان است) در اینصورت علاوه بر اشکال سابق از جهت دیگری نیز نامناسب است و آن اینکه جنان مذکر است و صاغوره که مؤنث است نمیتواند صفت برای آن باشد . ولی مادر ذکر این حدیث حِفْظاً لِلرّوایةِ و ألفاظها همان را بدون تغییر آوردیم .

۲- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۷ ، ص ۳۳۸ ؛ و طبع حیدری ، ج ۲۶ ، ص ۲۶۴ و ۲۶۵ ، و تتمه این حدیث اینست :

وَ شِيعَتُنَا الْفِئَةُ النَّاجِيَةُ وَالْفِرْقَةُ الزَّكَايَةُ ، صَارُوا لَنَا رِدْءًا وَ صَوْنًا وَ عَلَى الظُّلْمَةِ الْبُأُ وَ عَوْنًا ، وَ سَيَسْفُرُ لَنَا (وَ سَيَنْفَجِرُ لَهُمْ) يَنْبَاعِ الْحَيَوَانِ بَعْدَ لَطَى الدَّسِيرَانِ لِسْتِمَامِ ءَالِ حَمِّ وَ طَهِّ وَ الطَّوَّاسِينِ مِنَ السَّنِينِ . وَ هَذَا الْكِتَابُ دُرَّةٌ مِنْ دُرَرِ الرَّحْمَةِ وَ قَطْرَةٌ مِنْ بَحْرِ الْحِكْمَةِ وَ كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِئْتَيْنِ .

و خلیفه‌های پیامبرانند و چراغ‌های روشن راه هدایت امت‌ها و کلیدهای عطا و بخشش و کرم .

به کلیم الله موسی بن عمران خلعت برگزیدگی پوشانیده شد چون ما او را در وفاء به عهد پایدار دیدیم ، و روح القدس در بهشت صاغوره (بهشت آسمان سوم) از باغ‌های پر میوه ما ، فقط نوبری چشیده بود.»

۱۴ - در زیارت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها آمده

است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُمْتَحِنَةَ امْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا  
امْتَحَنَكَ صَابِرَةً ...

و به روایت دیگر در زیارت آن حضرت وارد شده است :

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُمْتَحِنَةَ امْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ  
يَخْلُقَكَ وَ كُنْتَ لِمَا امْتَحَنَكَ بِهِ صَابِرَةً<sup>۱</sup>.

«سلام بر تو ای دختر رسول خدا! سلام بر تو ای آزمایش شده و از عهده امتحان بر آمده‌ای که آزمایش کرد تو را آن کسی که تو را خلقت فرمود قبل از آنکه خلقت فرموده باشد و نسبت به مراتب امتحان پا

۱- «جمال الأسبوع» طبع سنگی ، ص ۳۱ و ۳۲ ؛ و «بحار الأنوار» ج ۱۰۲ ، ص ۲۱۲ و ۲۱۳ . و زیارت دیگری را نیز برای آن حضرت ، به همین مضمون و با مختصر اختلافی در لفظ ، شیخ طوسی در «تهذیب» ج ۶ ، ص ۱۰ ، از حضرت جواد الائمه علیهم السلام با سند متصل روایت کرده است ؛ و مجلسی در «تحفة الزائر» طبع سنگی ، ص ۵۰ ؛ و محدث قمی در «هدیة الزائرین» طبع سنگی ، ص ۲۵۵ آنرا آورده‌اند .

برجا و شکیباً بودی!»

مراد از امتحان نمودن پیش از آفرینش، آفرینش در این عالم است؛ و این دعا دلالت بر عالم ذرّ دارد؛ یعنی روح تو را که قبل از پیدایش این عالم در عالم تجرّد آفریده بود به مرحله آزمون در آورد. ۱۵ - دعائیست که شیخ کفعمی در کتاب «بلد الامین» راجع به

شب بعثت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آورده است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالتَّجَلِّي الْأَعْظَمِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ مِنَ الشَّهْرِ الْمُعْظَمِ .

«بار پروردگارا! من از تو مسألت می‌نمایم به حق بزرگترین تجلّی که از مقام عزّت تو در این شب از ماه بزرگ داشته شده صورت گرفت.»

و بعد فقرات بسیاری را بیان میکند تا میرسد به این جمله:

وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلُّ الْأَكْرَمِ الَّذِي خَلَقْتَهُ فَاسْتَقَرَّ فِي ظِلِّكَ فَلَا يَخْرُجُ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ .<sup>۱</sup>

«و مسألت می‌نمایم از تو، به حق اسمت که بزرگترین بزرگترین بزرگترین جلیل‌ترین گرامی‌ترین اسم تست، آن اسمی که چون آنرا آفریدی در تحت ظلّ تو استقرار یافت و هیچگاه از تو به سوی غیر تو خارج نمی‌شود.»

مراد از این اسم حجاب اقرب و اوّل صادر و اسم اعظم است که نقطه وحدت بین احدیّت و واحدیّت است، و تمام موجودات بوسیله او آفریده شده و در سلسله مراتب عالم کثرت به شکل

۱- «بلد الامین» طبع سنگی، ص ۱۸۳ و ۱۸۴

مخروطی (که رأس آن بلا تشبیه، نقطه ذات لم یزلی و لایزال و قاعده بزرگ آن، عالم طبع و ماده و هیولی باشد و قاعده‌های دیگر آن، عوالم مختلفه و موجودات آنها بر حسب قرب و بُعد به نقطه وحدت باشد) قرار گرفته‌اند.

**باید دانست که:** ادله‌ای که دلالت بر تأثیر موجودات مجردة عالیه و نفوس قدسیه و ارواح ملکوتیه در این عالم دارد از روایات وارده از معصومین سلام الله علیهم أجمعین، از حدّ إحصاء بیرون است و ما به عنوان نمونه در اینجا چند روایت ذکر کردیم؛ و از نقطه نظر منطق قرآن نیز این کتاب الهی بطور قاطع حوادث کونیه را استناد به فرشتگان می‌دهد و به عنوان یک حکم کلی و سنت دائمیه آنان را مؤثر در این عالم و واسطه در تدبیر می‌داند.

آیاتی را که در اینجا آوردیم روشنگر این حقیقت است؛ چه در مقام ارسال پیغمبران و تشریح احکام و دفع شیاطین برای تسدید وحی و عدم مداخله آنها و تأیید مؤمنان و تطهیر آنان به استغفار؛ و چه در مقام بازگشت انسان بسوی خدا و ظهور آیات قبض روح و مسائل برزخ و قیامت و وظائفی که سَدَنه بهشت و پاسداران دوزخ و سائر ملائکه‌ای که برای شفاعت و حضور و عرض و بالأخره تمام وقایعی که در آن عالم به وقوع می‌پیوندد، برعهده دارند؛ و چه در مقام وساطت آنها در تدبیر امور این عالم از مرض و صحت و توفیق و سعادت و شب و روز و فصول اربعه و تغییرات جَوّیه و حوادث کونیه بریه و بحریه و وزش بادها و السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ

## وَالْأَرْضِ وَتَعْيِينِ اجْلِهَا .

و اگر کسی دقت کند در آیه وَ النَّزْعَاتِ غَرْقًا و آیات بعد آن ، و آیه جَاعِلِ الْمَلَكِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مِّثْنَىٰ وَ ثُلُثَ وَ رُبْعَ ،<sup>۱</sup> و آیه بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ،<sup>۲</sup> و آیه يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ؛<sup>۳</sup> می یابد که فرشتگان را خداوند بر سنت خود آفریده ، و به آنها مأموریت های این عالم را داده است .

پس فرشتگان فقط واسطه در فیض و رحمت الهی هستند بین خدا و خلقش . و این معنی بر سبیل اتفاق نیست که گاهی واسطه باشند و گاهی بدون واسطه امورات خلق انجام گیرد ؛ چون خداوند آنها را جعل برای این معنی نموده است ؛ جَاعِلِ الْمَلَكِ رُسُلًا . و این وظیفه و محدوده مأموریت آنهاست .

و در سنت الهیه تغییر و تحویلی نیست ؛ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا .<sup>۴</sup> و نیز إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ .<sup>۵</sup> «پروردگار پیوسته و همیشه بر منهاج مستقیم و صراطی که اعوجاج و انحراف ندارد امور خلق را تدبیر و افاضه میفرماید.» و این صراط ، مستقیم است یعنی ثابت و پیوسته است که در

۱- قسمتی از آیه ۱ ، از سوره ۳۵ : فاطر

۲- ذیل آیه ۲۶ و آیه ۲۷ ، از سوره ۲۱ : الأنبياء

۳- آیه ۵۰ ، از سوره ۱۶ : النحل

۴- ذیل آیه ۴۳ ، از سوره ۳۵ : فاطر

۵- ذیل آیه ۵۶ ، از سوره ۱۱ : هود



کلیت و عمومیت آن ثلمه‌ای وارد نمی‌شود و خللی مشاهده نمی‌گردد.

و منافاتی نیست بین این آیات که ملائکه را واسطه در فیض الهی قلمداد میکند و بر اساس آیه مبارکه: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ<sup>۱</sup>» «هیچکدام از افراد ما نیستند مگر آنکه از جانب خداوند برای او مقام معلومی مشخص شده است.»

و آیه مبارکه: «مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ<sup>۲</sup>» «جبرائیل که امین و وحی الهی است در آنجا که مقام مقدس است، مورد اطاعت فرشتگان است.»  
و آیه مبارکه: «حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ<sup>۳</sup>» «چون فزع و خوف از دل‌های فرشتگان در روز قیامت و هنگام مأموریت شفاعت برداشته شود بعضی از طوائف ملائکه از بعض دیگر سؤال می‌کنند: پروردگار شما چه گفت؟ آنها در پاسخ می‌گویند: حق گفت.»

و نیز بر اساس روایات مستفیضه بلکه متواتره‌ای که برای آنها درجات مختلف و مقامات متفاوت بیان میکند.

و بین آیه: «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ  
وَيَسْبِحُونَهُ، وَلَهُ يَسْجُدُونَ<sup>۴</sup>»

۱- آیه ۱۶۴، از سوره ۳۷: الصافات

۲- آیه ۲۱، از سوره ۸۱: التکویر

۳- قسمتی از آیه ۲۳، از سوره ۳۴: سبأ

۴- آیه ۲۰۶، از سوره ۷: الأعراف

«آن کسانی که در نزد پروردگار تو سکونت و منزل دارند هیچگاه از عبادت خدا سرپیچی نمی‌نمایند و استکبار نمی‌ورزند و دائماً تسبیح و تقدیس او را بجای می‌آورند و برای خدا سجده می‌کنند.»

و آیه: **وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ \* يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ**.<sup>۱</sup>

«افرادی که منزل و اقامتشان در نزد خداست از عبودیت و پرستش خدا بلندمنشی نمی‌کنند و خسته نمی‌شوند، و در تمام دوران روز و شب به تسبیح اشتغال داشته و ملول نمی‌گردند.»

زیرا که ممکن است مراد از عبادت و تسبیح و سجود ملائکه عین و وظیفه مقررۀ آنها در تدبیر امور عالم و افاضه فیض و امثال اوامر الهی محوّلۀ به آنها باشد؛ پس بنابراین هر فرشته‌ای که به کاری که به او سپرده شده مشغول باشد این فعل او عین عبادت و تسبیح اوست، و عین سجده اوست، و شاید اشاره به همین معنی باشد گفتار خدای تعالی که میفرماید:

**وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ**.<sup>۲</sup>

«و برای خدا به سجده در می‌آیند آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است از اقسام جنبدگان و نیز فرشتگان به سجده در می‌آیند و ابداً بلندمنشی و استکبار ندارند.»

۱- ذیل آیه ۱۹ و آیه ۲۰، از سوره ۲۱: الأنبياء

۲- آیه ۴۹، از سوره ۱۶: النحل

و نیز باید دانست که: بر اساس تحقیق این معنائی را که نمودیم و وساطت فرشتگان در انجام امور تکوینیّه و حوادث این عالم و امور و وقایع پس از مرگ را ثابت کردیم، هیچگونه جنبه استقلال در فعل فرشتگان به چشم نخورده است و آنها فقط عنوان وساطت دارند و بس.

ملک مقرّب از اسم اعظم پروردگار اخذ میکند و به ملک زبردست خود افاضه میکند و او نیز به فرشته پائین تر، تا برسد به فرشتگان جزئیّه‌ای که خود بالمباشره متصدی و مراقب امور عالم هستند، و بالأخره تمام حول و اراده و قدرت و قوّت و علم و حیات به ذات حضرت احدیّت اختصاص دارد و عنوان وساطت و آلیت و موآلیت ابداً منافاتی با انحصار این اسماء و صفات در ذات حضرت حق ندارد.

تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا . وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

و از برای تقریب به ذهن، مثال قلم و دست و کتابت که بزرگان از حکماء و متکلمین آورده‌اند تشبیه و مثال خوبی است، گرچه هر مثال و تشبیهی از جهتی مقرّب مطلب و از جهتی یا جهاتی مبعد است.

میگویند: کسی که قلم را به دست میگیرد و مینویسد، میتواند نسبت کتابت را به قلم دهیم و میتوانیم به دست دهیم و میتوانیم به کاتب دهیم، ولی این سه نسبت عرضی نیست، یعنی در عرض هم نیستند بلکه در طول هم هستند و حقیقت نسبت کتابت اختصاص به

کاتب دارد و به دست و به قلم بالمجاز و العَرَض نسبت داده میشود .  
و این معنای وساطت است .

و ما در پیرامون این مسأله در مجلس ششم - که بحث از قبض روح خدا و ملک الموت و سائر فرشتگان به عمل آمد - مفصلاً بحث نموده و بحمدالله و المنة مطلب را روشن ساختیم .

این بحث کلی را راجع به ارتباط عالم تجرّد و معنی با عالم ماده و طبع نمودیم ، تا از ارتباط عالم برزخ با قبر نیز نتیجه‌ای بدست آوریم : انسان که از دنیا می‌رود و روحش در قالب مثالی شکل و صورت به خود می‌گیرد علاقه خود را بکلی از بدن نمی‌گیرد ، مانند خواب که روح علاقه خود را کم میکند و بدن در حال خواب سرد میشود ولی بکلی قطع علاقه نمی‌کند و روح بر می‌گردد و بدن نیز گرم میشود ، ولی در حال مرگ روح بیشتر قطع علاقه میکند .

و لذا در وقت خروج نفس ، انسان بدن خود را می‌بیند و به دنبال او تا قبر می‌رود ، و بواسطه همین علاقه جزئیّه می‌بینیم قبور ائمه اطهار علیهم السّلام و قبور علمای بالله و اولیای خدا منشأ اثر و نزول برکات و قضاء حاجاتست ، و گرنه معلوم است که مخاطب به سلام‌ها و درودها و صلوات ، ارواح برزخیّه آنها هستند نه ابدان مقبوره .

و بر همین میزان بدن نیز مؤدّب به آدابی است ؛ بدن را نباید در مَزَبَله بیندازند یا در بیابان رها کنند ، احترام به این بدن احترام به روح است ؛ و بر همین اصل از عالم برزخ به عالم قبر تعبیر نموده‌اند ، و گرنه عالم برزخ هزاران برابر از دنیا بزرگتر است تا چه رسد به قبر ، ولی

بجهت نفس همین ارتباط تعبیر به عالم قبر نموده‌اند و از سؤالات برزخیّه تعبیر به سؤال عالم قبر نموده‌اند؛ و مرده مؤمن را باید احترام نمود بدنش هم دارای احترام است.

قبر باید به اندازه بدن او باشد، مرده را در میان قبر راحت بخوابانند، قبر را به اندازه کافی گود کنند. در جائی که کسی میخواهد از دنیا برود کاری نکنند که از نزول ملائکه جلوگیری کند؛ آدم جنب داخل نشود، قرآن قرائت کنند، پای محضر را به سمت قبله دراز کنند، دعای عدیله بخوانند، سوره یس و صافات بخوانند، آهن یا چیز سنگین روی شکم او نگذارند، افرادی که وارد میشوند اگر با وضو باشند چه بهتر است چون اینجا محلّ نزول فرشتگان و ارواح مقدّسه معصومین است.

چون از دنیا رفت برای تشییع او مؤمنین اجتماع کنند و او را با سه آب سدر و کافور و آب خالص سه بار غسل دهند و در سه پارچه یا پنج جامه کفن کنند و بر کفن، جوشن کبیر و اسماء الله را بنویسند و مؤمنین نیز شهادت خود را بر کفن او مرقوم دارند.

بعد او را وارد در قبرستان کنند و تا هنگام ورود در قبر تدریجاً نزدیک به قبر بنمایند، اگر مرد است بدن را از پائین قبر و اگر زن است از پهلوی قبر داخل کنند، و در میان قبر صورت او را برهنه نموده و روی خاک گذارند، کنایه از آنکه خداوند بهترین جاهای بدن خود را که موجب شرف و آبروی من بود اینک در مقابل مقام عظمت و جلال تو به روی خاک می‌نهم، و بر او تلقین بخوانند و جریدتین در زیر

بغل‌های او بگذارند، در چهارگوشه قبر او تربت سیدالشهداء بریزند دستبندی و گلوبندی از تربت برای او قرار دهند و روی چشم‌ها را تربت بگذارند، و در روی جریدتین که از چوب تر است با انگشت شهادت بر توحید و رسالت و ولایت را بنویسند.

این آداب گرچه با بدن مقبور و افتاده او انجام میگیرد ولی روحش خوشحال میشود و این احترامات، ادب نسبت به روح اوست؛ چون عمری این بدن آلت دست نفس بوده و برای رساندن به کمال، او را خدمت کرده است لذا مورد احترام قرار میگیرد.

به به! چه خوب است انسان را با آداب مستحبّه غسل دهند و کفن و دفن بنمایند، و واقعاً اگر انسان بداند که مؤمنان اینطور از روی محبت با جنازه او رفتار می‌کنند، اشتهای مردن میکند.

بعضی از دوستان و برادران ایمانی و اخلاء روحانی ما که رحلت کردند و مادر تجهیز آنان شرکت کردیم، من واقعاً اشتهای مردن کردم. مؤمنین سابق اینطور بودند و جنازه را اینطور دفن میکردند، همسایگان و اقرباء و ارحام و آشنایان و دوستان همه می‌آمدند در منزل؛ با تشکیلاتی آب گرم میکردند در همان منزل با سلام و صلوات و روضه و گریه و دعا و قرآن جنازه را پاکیزه می‌شستند و طیب و طاهر نموده و غسل میدادند و از کافور حنوط نموده و از همان کفنی که آن متوفی از مکه یا کربلا تهیه نموده و در آب زمزم یا فرات شسته بود و به خانه کعبه یا حرم‌های مشاهده مشرفه مالیده و متبرک کرده بود و سپس تمام آن را به نوشتن أسماء الله مزین و به شهادت چهل مؤمن بر ایمان

او ممه‌ور و مؤش‌ح نموده بود کفن می‌کردند ؛ خوشا بحال چنین افرادی با چنین نیت‌های پاک و عقائد استوار .

اما حالا بیچاره مسکین ۹۰ سال دارد و می‌ترسد نام مرگ یا وصیت را در نزد او ببرند ؛ چندین مرض دارد چشم آب آورده ، مرض قند هر لحظه تهدیدش میکند ، فشار خون و مرض کلیه و اعصاب و تورم غده پرستات و بواسیر ؛ سخته هم کرده ولی در عین حال دلش و خاطراتش باز هم بطرف دنیا است .

منزل هم دیگر تحمّل این مریض را نمی‌کند آقازاده داد و بیداد میکند : ببرید پدرم را به بیمارستان !

بی‌هشانه او را به بیمارستان می‌برند به این دست و آن دست هی سوزن فرو می‌کنند و دیگر رگ‌ها را پیدا نمی‌کنند ؛ رگها بسته شده است . بیمارستان و طیب معالج هم برای آنکه یک صورت حساب مفصل تهیه کنند این بیچاره در حال احتضار را از این سالن به آن سالن برای آزمایش و عکسبرداری می‌کشاند تا با بدن آلوده به الکل و نجس جان می‌دهد نه کسی او را رو به قبله کشیده و نه بر او دعا و قرآن خوانده ، و نه سلامی و صلواتی .

فوراً او را به سردخانه بیمارستان و از آنجا به بهشت زهرا (قبرستان محلّ) می‌برند و نه کسی می‌گوید لا إلهَ إلاَّ الله . غسل او معلوم نیست با چه نیتی غسل می‌دهد . و آقازاده محترم یک دوربین عکاسی بدوش انداخته قدم می‌زند .

نزدیکان و ارحام هم می‌ترسند در مرده شویخانه بروند که ببینند

غَسَّال چه قسم غسل میدهد؛ تازه اگر هم بروند چیزی نمیدانند؛  
زنهای رحم و قوم و خویش هم میترسند درمغسل زنها بروند.

مردها زیر درخت‌ها و سایبان نشسته سیگار می‌کشند و دائماً  
می‌پرسند: تمام شد؟ تمام شد؟ که زودتر ماشین را روشن کرده  
پشت فرمان نشسته و قبرستان را ترک کنند.

خدا نکند انسان چنین مردنی بکند؛ خدا رحمت کند، واعظ  
محترمی بود در قم که مردی فاضل و دانشمند بود و جزء اهل علم و  
مطالعه بود، و در آن وقت که ما در قم تحصیل میکردیم مرده‌شویی  
بود در قم به نام مشهدی نوروز.

آن واعظ بالمناصبهٔ بر فراز منبر می‌گفت: اگر مرده‌شوی انسان  
مشهدی نوروز باشد خدا نکند انسان در قم بمیرد.

روایاتی که در بارهٔ عذاب قبر و ثواب قبر وارد شده است راجع  
به همان بدن برزخی است که به مناسبت ارتباط عالم برزخ هر کس به  
قبر آن کس، از آن تعبیر به عذاب قبر شده است.

در «عِلَلُ الشَّرَائِعِ» مرحوم صدوق با سند متصل خود روایت  
میکند از زید بن علی از پدرش از جدش از امیرالمؤمنین علیه السلام:  
قَالَ: عَذَابُ الْقَبْرِ يَكُونُ مِنَ النَّمِيمَةِ وَالْبَوْلِ وَ عَزَبِ الرَّجُلِ  
عَنْ أَهْلِهِ.<sup>۱</sup>

«فرمود: عذاب قبر از سخن چینی و پرهیز نکردن از بول و دوری  
مرد از زنش پیدا میشود که رختخواب خود را جدا نموده و در غذا و

۱- «عِلَلُ الشَّرَائِعِ» باب ۲۶۲، ص ۳۰۹



خواب از او دوری کند.»

و نیز با سند متصل خود روایت میکند از حضرت صادق از پدرش از پدرانیش علیهم السلام که :

قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : ضَغْطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَّارَةٌ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النَّعْمِ .<sup>۱</sup>

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند : فشار قبر برای مؤمن کفاره تضييع نعمت هائی است که نموده است.»

کلینی روایت میکند از عده‌ای از اصحاب از احمد بن محمد بن خالد از عثمان بن عیسی از علی بن ابی حمزه از ابوبصیر :

قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَيْقَلْتُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ أَحَدٌ ؟

قَالَ : فَقَالَ : نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا ؛ مَا أَقَلُّ مَنْ يَفْلِتُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ !  
«میگوید : من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم : آیا

کسی از فشار قبر رهائی پیدا میکند ؟

حضرت فرمودند : پناه به خدا از فشار قبر ؛ چقدر افرادی که از

فشار قبر رهائی پیدا کنند کم هستند.»

و سپس فرمودند : چون عثمان ، رقیه دختر رسول خدا را کشت ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر کنار قبر او ایستادند و در حالیکه سر خود را به آسمان بلند نموده و اشگ از چشمانشان جاری بود به مردم فرمودند :

۱- «علل الشرائع» باب ۲۶۲ ، ص ۳۰۹

من رقیّه دخترم را به یاد آوردم و نیز به یاد آوردم آنچه را که به او رسیده بود پس دلم شکست و خواستم که خدا او را از فشار قبر برهاند و عرض کردم:

اللَّهُمَّ هَبْ لِي رُقِيَّةً مِنْ ضَمْعَةِ الْقَبْرِ . فَوَهَبَهَا اللَّهُ لَهُ .

«بار پروردگارا به خاطر من رقیّه را از فشار قبر برهان . پس خداوند او را بخاطر پیامبر رهانید.»

و حضرت صادق به دنبال این قضیه فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای تشییع جنازه سعد از منزل خارج شدند در حالیکه هفتاد هزار فرشته جنازه وی را تشییع مینمودند؛ و پس از دفن، حضرت رسول الله سر خود را بطرف آسمان بلند نموده و فرمودند: **مِثْلُ سَعْدٍ يُضْمُّ؟** آیا فشار قبر، شخصی مانند سعد را با این سابقه درخشانش در اسلام میگیرد؟

أبوبصیر میگوید: عرض کردم: فدایت شوم ما چنین می‌پنداشتیم که سعد از بول اجتناب کامل نمیکرد!  
حضرت فرمود:

مَعَاذَ اللَّهِ ، إِنَّمَا كَانَ مِنْ زَعَاةٍ<sup>۱</sup> فِي خُلُقِهِ عَلَى أَهْلِهِ .

«پناه به خدا چنین نیست، بلکه فشار قبر سعد به علت سوء خلقی بود که با اهل خانه خود داشت.»

حضرت صادق فرمودند: مادر سعد گفت: گوارا باد ای سعد بر تو در این بهشتی که وارد شدی!

۱- «زعاة» به تشدید راء و تخفیف آن هر دو به معنای سوء خلق است.

رسول خدا فرمود: ای مادر سعد! بر خدا حکم جزمی منما.<sup>۱</sup>  
و نیز کلینی روایت میکند با اسناد خود از ابوبصیر از یکی از  
صادقین علیهما السلام.

قَالَ: لَمَّا مَاتَتْ رُقَيْةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ  
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْحَقِي بِسَلْفِنَا الصَّالِحِ عُثْمَانَ بْنِ  
مَظْعُونٍ وَأَصْحَابِهِ؛ قَالَ: وَفَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ  
تَنَحَّدِرُ دُمُوعَهَا فِي الْقَبْرِ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَلَقَّاهُ  
بَثْوَبِهِ قَائِمًا يَدْعُو، قَالَ: إِنِّي لَأَعْرِفُ ضَعْفَهَا وَسَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ  
أَنْ يُجِيرَهَا مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ.<sup>۲</sup>

«حضرت فرمود: چون رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه وآله  
وفات کرد، رسول خدا فرمود: ای دخترم! بییوند به سلف صالح ما  
عثمان بن مظعون و اصحاب او؛ و فاطمه علیها السلام بر کناره قبر  
ایستاده بود و چنان گریه میکرد که اشکهای چشم او در قبر  
فرورمی ریخت، و رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که ایستاده  
دعا مینمود آن اشکها را با لباس خود پاک میکرد.

رسول خدا فرمود: من از ضعف رقیه خبر دارم و از خداوند

۱- «فروع کافی» طبع حیدری، ج ۳، ص ۲۳۶؛ و در «بحار الأنوار» طبع  
حروفی، ج ۶، ص ۲۶۱، به همین عبارات آورده است؛ ولیکن در «فروع کافی»  
طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۴، جای قتلها عثمان را خالی گذارده و این عبارت را که  
رقیه را عثمان کشت نیآورده است.

۲- «فروع کافی» طبع حیدری، ج ۳، ص ۲۴۱؛ و طبع سنگی، ج ۱،

عَزَّ وَجَلَّ خواهش کردم که او را از فشار قبر خلاصی بخشد.»  
و نیز کلینی روایت میکند از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی  
از یونس :

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَصْلُوبِ يُعَذَّبُ عَذَابَ الْقَبْرِ؟ قَالَ: فَقَالَ:  
نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَأْمُرُ الْهَوَاءَ أَنْ يَضْغَطَهُ.<sup>۱</sup>

و در روایت یونس میگوید: «من از حضرت راجع به شخصی را  
که به دار آویخته‌اند سؤال کردم که آیا او را هم عذاب قبر میدهند؟  
حضرت فرمود: آری خداوند عزَّ وَجَلَّ به هوا امر میکند که او را در  
فشار خود بگیرد.»

و در روایت دیگر حضرت صادق علیه السَّلام در پاسخ گفتند که:  
خداوند زمین و هوا یکی است؛ خداوند بسوی هوا وحی میکند که او  
را در فشار بگیرد، و هوا چنان او را در فشار قرار میدهد که از فشار قبر  
سخت‌تر باشد.<sup>۲</sup>

کلینی روایت میکند با اسناد خود از زُراه که میگوید: به  
حضرت امام محمد باقر علیه السَّلام عرض کردم:  
چرا برای میّت جَریده میگذارند؟ (جریده چوب تازه‌ای است  
که از درخت می‌چینند به طول یک ذراع - قریب نیم متر - و چون میّت  
را میخواهند کفن کنند زیر بازوهای او در داخل کفن میگذارند.)  
حضرت فرمودند: برای آنکه تا هنگامیکه آن جریده مرطوب

۱ و ۲- «فروع کافی» طبع حیدری، ج ۳، ص ۲۴۱؛ و طبع سنگی، ج ۱،

است عذاب از او برداشته میشود ، و در این زمان کسی از او حساب نمی‌کشد .

حضرت فرمودند : عذاب قبر پیوسته نیست بلکه در یک‌روز و در یک ساعت انجام میگیرد ، فقط به اندازه مدّتی که میّت را در قبر میگذارند و مردم مراجعت می‌کنند ؛ و آن دو چوب تر را برای همین مدّت از زمان میگذارند ، و بعد از اینکه آنها خشک شوند دیگر عذاب و حسابی إن شاء الله نخواهد داشت .<sup>۱</sup>

و کلینی با سند دیگر روایت میکند از حرّیز و فضیل و عبدالرحمن که گفتند : از حضرت صادق علیه السّلام سؤال شد : به چه علّتی برای مرده جریده میگذارند ؟

حضرت فرمود : برای آنکه تا مدّتی که جریده ، تر است عذاب از او فاصله میگیرد .<sup>۲</sup>

اینها همه شواهد برای ارتباط بدن مثالی به بدن واقع شده در قبر است .

و از جمله مسائل ارتباطیه ، نپوسیدن بدن پیامبران و ائمّه طاهرین و اولیای خدا و بعضی از اخیار و ابرار در قبر است .

در بعضی از مقابری که بطور سرداب حفر شده و جنازه‌ها را در آن سرداب پهلوی یکدیگر قرار میدهند ، دیده شده است که جنازه بعضی از علماء بالله پس از مرور نیم قرن تازه است .

۱ و ۲- «فروع کافی» باب الجنائز ، طبع حیدری ، ج ۳ ، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ ؛

و طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۴۲

البته مقام روح و نفس غیر از بدن است؛ جنازه میخواهد در قبر پیوسد یا نیوسد، بدن لباسی است که کنده شده است و روح در مقام شامخ خود متنعم به نعم الهیّه است. و اگر فرض شود بدن قطعه قطعه شود یا سوخته گردد و خاکسترش را به باد دهند یا به دار آویزند و چندین سال بر فراز دار بماند و کهنه گردد و کبوتر در شکم میّت لانه بگذارد، چنانچه بدن فقیه و متکلم اسلام قاضی نورالله شوشتری را در زیر شلاق‌های خاردار ریز ریز کردند، و بدن فقیه عالیقدر اسلام شهید اول را به دار آویختند و سپس سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند، و بدن حضرت زید بن علی بن الحسین را چهار سال بر بالای چوبه دار نگاه داشتند؛ ولی با همه این احوال به اندازه سر سوزنی از ثواب‌های آن متوفی کم نخواهد شد بلکه بواسطه ارتباط برزخ با بدن مثالی، همین وقایع ممکنست موجب إعلاء درجه و ترفیع مقام آن شهیدان راه حق و ولایت گردد.

ولی با همه این احوال بدن‌هایی که در میان قبر است ممکن است نیوسد، و درجه تقوی و طهارت روح تأثیر در این لباس داخل قبر افتاده نموده و او را تازه نگاهدارد.

مانند جنازه شیخ صدوق محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، که از اعظم علمای اسلام و کم نظیر، و شاید در فنون خود بی نظیر باشد، و بسیاری از علماء او را بر شیخ کلینی از نقطه نظر احاطه و دقت مقدم میدانند؛ از فحول علماء و صاحب کتاب «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» یکی از کتب اربعه شيعه و قریب به

سیصد جلد کتاب دیگر است .

در سنه ۳۸۱ هجریه قمریه رحلت می‌کند و در ری مدفون میگردد .

این مرد مقداری از عمر خود را در زمان غیبت صغری گذرانیده است و به دعای امام زمان به دنیا آمده است ؛ چون پدرش فرزندی نداشت تقاضای فرزند کرد و حضرت امام زمان به او وعده دو پسر دادند یکی محمد که بزرگتر بود و دیگری حسین ؛ و هر دوی آنها از علماء و اخیار و ابرار بودند بالأخص محمد که امتیاز داشت .

این عالم جلیل همین ابن بابویه‌ای است که در جنوب طهران در راه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام مدفون است ، و پس از حضرت عبدالعظیم و امامزاده حمزه ، طهرانی‌ها در پناه او به سر می‌برند .

سابقاً یک بقعه مختصر و متروکی داشته است ، و در زمان فتحعلی شاه قاجار که باران شدت پیدا میکند در قبر ایشان شکافی پدیدار میشود و افرادی که برای تعمیر می‌روند می‌بینند یک سردابی است و یک آدم خوابیده است و بدن سالم بتمام معنی .

خبر را به طهران می‌آورند و به گوش فتحعلی شاه میرسد ، و او با جماعتی از علماء و اعیان حرکت میکند به سمت ابن بابویه ؛ و شاه میخواهد خودش برود داخل سرداب و جنازه صدوق را ببیند بزرگان مانع میشوند و میگویند : شما نروید دیگران بروند و برای شما خبر بیاورند .

فتحعلی شاه خودش وارد نمی‌شود، یکی پس از دیگری علماء و اعیان داخل میشوند و خبر می‌آورند و اخبار همه متفقاً این بود که یک آقائی خوابیده است، کفن شده بوده است ولی کفنش ریخته و بدنش عریان عریان، فقط در روی عورت او به شکل ساتری عنکبوت تار تنیده است.

و روی کفن ریخته شده و پودر شده، یک چیزی است مثل طناب پیچیده دور بدنش و گویا از همان ریسمان‌هایی است که دور کفن روی بدن می‌پیچیده‌اند.

این بدن بلند قامت و بسیار خوش هیكل و زیباست، محاسنش حنائی است و دست‌هایش حنائی است و کف پاهایش حنائی است و به ناخنش زردی رنگ حنا موجود است.

این واقعه در سنهٔ ۱۲۳۸ هجریهٔ قمریه اتفاق افتاده است یعنی ۱۵۸ سال قبل، چون اکنون در ماه رمضان سنهٔ ۱۳۹۶ هجریه می‌باشیم. فتحعلی شاه دستور می‌دهد آن سوراخ را بگیرند، و این قبّه و بارگاه فعلی را بر مزار او بنا میکند.

این مطالب را ما در اینجا از «روضات الجنّات» خونساری و «تنقیح المقال» مامقانی و «قصص العلماء» تنکابنی و «فوائد الرضویة» قمی نقل کردیم.

آقا سید محمد باقر خونساری در «روضات» می‌نویسد: بعضی از افرادی که خودشان در معیت فتحعلی شاه رفته بودند، به اصفهان آمده و برای بعضی از اساتید ما قضیه را شرح دادند.



و شیخ عبدالله مامقانی در «تنقیح» می‌نویسد: مرحوم آقا سید ابراهیم لواسانی که ساکن طهران بود و خودش داستان را عیاناً مشاهده نموده بود، در چهل سال پیش برای من نقل کرد که من خودم دیده‌ام. و مامقانی میگوید: این قضیه در نزد من جای تردید نیست.<sup>۱</sup> از زمان شیخ صدوق تا حال ۱۰۱۵ سال است و تا زمان کشف این واقعه ۸۵۷ سال میگذرد.

برای این قضیه جز ارتباط عالم برزخ با بدن مقبور در زمین، چه محمل دیگری می‌توان یافت؟

آقای دکتر در کتابش می‌نویسد: اینکه میگویند بدن صدوق تر و تازه است، برای آن است که ریاضت می‌کشید؛ افرادی هم که چربی نخورند و گوشت نخورند بدن‌های آنها خشک میشود، و اگر در محفظه‌ای قرار دهند که با هوا و رطوبت تماس نداشته باشد ممکن است که چند صباحی بدن بماند.

### آقا جان بیا ایمان بیاور به خدا و عالم غیب!

صدوق اهل گوشت و چربی خوردن هم بود، ریاضت هم نمی‌کشید و چاق هم بود، قریب هزار سال است که مرده، بدن تر و

---

۱- آقا سید ابراهیم لواسانی از معاریف علماء طهران و معاصر با مهدادی خمسه بوده است، و خود نیز دختر آقا سید مهدی خراسانی را بنکاح خود درمی‌آورد. آقا سید ابراهیم پدر آقا سید محمد لواسانی و او پدر آقا سید ابوالقاسم لواسانی و ایشان برادر آقا حاج سید حسن لواسانی پدر داماد همشیره ما آقای حاج سید کاظم لواسانی هستند؛ خانواده سادات لواسانی در طهران به حسن اخلاق و علم و ادب مشهور و معروفند.

تازه است، زیر زمین مرطوب هم هست.

### الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ .<sup>۱</sup>

عجیب مرض مهلکی است غرب زدگی بلکه غرب پرستی، این آقایان غرب زده تمام اصول عالم غیب را می‌خواهند با فرمول توجیه کنند و در چهارچوبه علوم تجربی زندانی نمایند؛ زهی جهالت. در کتاب «تنقیح المقال» مامقانی نقل میکند از حائری از سید نعمه الله جزائری در کتاب «أنوار نعمانیه» که او میگوید: «جماعتی از مردمان معتمد و موثق برای من نقل کردند که چون شاه اسمعیل بغداد را به تصرف خود درآورد برای زیارت قبر حضرت سید الشهداء علیه السلام به کربلا آمد.

و چون از بعضی از مردم شنیده بود که به حرّ بن یزید ریاحی طعن میزنند، به سمت قبر حرّ آمد و دستور داد قبر حرّ را نبش کنند. چون قبر حرّ را نبش کردند، دیدند که به همان هیئت و کیفیتی که کشته شده است خوابیده است، و بر سر او دستمالی دیدند که با آن، سر حرّ بسته شده بود.

شاه اسمعیل نور الله مَضَجَعَه چون در کتب سیر و تواریخ خوانده بود که در واقعه کربلا سر حرّ مورد اصابت قرار گرفت و حضرت سید الشهداء علیه السلام دستمال خود را بر سر حرّ بستند و حرّ با همان دستمال دفن شده است، برای باز کردن و برداشتن دستمال تصمیم گرفت.

۱- صدر آیه ۳، از سوره ۲: البقرة

چون آن دستمال را باز کردند خون از سر حرّ جاری شد بطوریکه از آن خون قبر پُر شد .

و چون دستمال را بستند خون باز ایستاد و چون دوباره باز کردند خون جاری شد .

و هر چه کردند که بتوانند آن خون را به غیر از همان دستمال بندیاورند و از جریانش جلوگیری کنند میسر نشد .

و از اینجا دانستند که این قضیه موهبت الهی است که نصیب حرّ شده است و به سبب حسن حال حرّ و سعادت‌مندی اوست که چنین کرامتی برای او مانده است .

شاه اسمعیل دستور داد قبه‌ای بر مزار او بنا کردند و خادمی را بر آن گماشت تا آن بقعه را خدمت کند.<sup>۱</sup>

این مسائل همگی دلالت بر ارتباط عالم برزخ با این عالم دارد . روایاتی که دلالت دارد بر اطلاع عالم ارواح از امور این عالم ، بسیار عجیب است .

در سنه ۱۳۶۴ هجریه قمریه یعنی ۳۲ سال پیش مرحوم شیخ الفقهاء والمحدثین ، مجلسی زمان خود ، آیه الله آقا میرزا محمد طهرانی اعلی الله تعالی مقامه الشریف ، که دای پدر ما بودند و از علماء برجسته اسلام و مقیم سامراء و صاحب تألیفات نفیسه از جمله «مستدرک البحار» که بعد از علامه مجلسی کتابی مانند آن تا به حال نوشته نشده است ، با تمام اقرباء خود برای زیارت حضرت ثامن الأئمة

۱- «تنقیح المقال» طبع سنگی ، جلد اول ، ص ۲۶۰ و ۲۶۱

علیه السّلام به ایران مسافرت کردند .  
ایشان در آن وقت سنّشان ۸۵ سال بود و بسیار مرد متعبّد و  
متهجّد و پارسا و خوش اخلاق بود .  
اولاد ایشان و دامادها همه عالم و صاحب فضل و کمال و تقوی  
بودند .

البّه به مناسبت قرابت و خویشاوندی در منزل مرحوم والد ما  
آیه الله آقا حاج سیّد محمّد صادق طهرانی ، که از علمای طهران  
بودند ، وارد شدند و هر روز جماعتی از علماء اعلام و محترمین از  
تجّار و اصناف به دیدن ایشان می آمدند و منزل مملوّ از جمعیت و  
آمد و رفت بود .

چندین نفر مختصّ به پذیرائی از واردین بودند ، از آن جمله  
اعمام ما که همشیره زادگان ایشان بودند حضرت آیه الله حاج سیّد  
محمّد تقیّ و حاج سیّد کاظم و حاج سیّد محمّد رضا که اوّل وقت  
چاشتگاه می آمدند و تا پاسی که از شب میگذشت بعد از صرف شام  
مراجعت به منزلهای خود مینمودند .

چند روز که از این قضیه گذشت ، یک روز آقا میرزا نجم الدّین  
آقازاده بزرگ مرحوم آقا دائی آقا میرزا محمّد ، که او خود نیز از علمای  
برجسته و دارای تألیفات عدیده ای است ، رو کرد به یکی از عموهای  
ما (آقای حاج سیّد محمّد رضا) و گفت : من دیشب عمّه ام را خواب  
دیدم (یعنی والده ایشان) و در عالم رؤیا به من گفت به محمّد رضا  
بگو : چرا چند شب است غذای ما را نفرستاده ای ؟ (این جمله را

آقامیرزا نجم الدین به عمومی ما گفت.

عمومی ما هر چه فکر کرد چیزی به نظرش نرسید، تا فردای آن روز که در منزل ما آمدند گفتند: معنی خواب را پیدا کردم.

من سی سال است عادت‌م این است که بعد از نماز مغرب و عشاء دو رکعت نماز والدین میخوانم و ثوابش را به روح پدر و مادرم هدیه میکنم؛ چند شب است که بواسطه پذیرائی از واردین نتوانستم بخوانم و اینک مادرم به خواب آقامیرزا نجم الدین آمده و از من گلایه نفرستادن غذای ملکوتی خود را میکند.

آقامیرزا نجم الدین ساکن سامراء و تازه وارد به طهران و عمومی ما ساکن طهران و ابدآ آقامیرزا نجم الدین از این عمل عمومی ما مطلع نبوده است. و این خواب موجب تعجب همه حضار شد. اینها ارتباط عالم ارواح است با عالم طبع و شهادت.

امروز روز هفدهم ماه رمضان و روز واقعه بدر است که خداوند بر مسلمین منت نهاد و آن افراد قلیل را بر آن جماعت کثیری که با عده و عده کافی به قصد اضمحلال مسلمین و رسول خدا آمده بودند پیروز گردانید.

شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در ماه رمضان سنه چهارم از هجرت واقع شد و حضرت شب نوزدهم را تا صبح به شکرانه فتوحی که خداوند به مسلمانان عنایت فرموده بود، و آن فتح در روز هفدهم ماه رمضان از سنه دوم از هجرت واقع شد، بیدار بود و اهل بیت خود را نیز به جهت إحياء بیدار نگاه داشت.

در «نهج البلاغة» وارد است: وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سُحْرَةِ<sup>۱</sup> الْيَوْمِ الَّذِي ضُرِبَ فِيهِ:

مَلَكَتْنِي عَيْنِي وَ أَنَا جَالِسٌ فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَدِ!

فَقَالَ: ادْعُ عَلَيْهِمْ، فَقُلْتُ أَبَدَلَنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبَدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِنِّْي.<sup>۲</sup>

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سحرگاه همان روزی که ضربت خوردند، فرمودند: من در حالیکه نشسته بودم چرت و پینگی چشمان مراگرفت و در آن حال رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر من ظاهر شد و من عرض کردم: ای رسول خدا! چیست این مصیبتی که به من در اثر انحراف و عداوت امت تو به من رسیده است؟ رسول الله فرمودند: آنها را نفرین کن!

من دعا کردم خداوند به عوض آنها ملاقات و زیارت خوبان را

۱- «سُحْرَة» به ضمّ سین و سکون حاء، آخرین وقت سحر را از شب گویند و سحر اعمّ است و زمان قبل از طلوع فجر صادق را سحر گویند. و «أود» به معنای اعوجاج و انحراف و کجی است. و «لَدَد» به معنای عداوت و دشمنی است. و سید رضی گفته است: استعمال این دو لفظ برای رسانیدن این معانی از فصیح‌ترین کلمات است.

۲- «نهج البلاغة» خطبه ۶۸ از طبع عبده - مصر، ج ۱، ص ۱۱۸؛ و از شرح ابن ابی الحدید - ۲۰ جلدی، جلد ۶، ص ۱۱۲؛ و در اینجا ابن ابی الحدید مفصلاً داستان شهادت آن حضرت را شرح داده است.

نصیب من گرداند ، و به عوض من بر آنان بدان را مسلط فرماید.»  
ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغة» از ابوالفرج  
اصفهانى از محمد بن جریر طبری با اسنادی که در کتاب خود ذکر  
کرده است از ابی عبدالرحمن سلمی روایت میکند که :

قَالَ : قَالَ لِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَرَجْتُ وَ أَبِي  
يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ لِي : يَا بُنَيَّ ! إِنِّي بَتُّ اللَّيْلَةَ أُوقِظُ أَهْلِي  
لِأَنَّهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ صَبِيحَةَ يَوْمِ بَدْرٍ ، لِتَسْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلْتُ مِنْ  
شَهْرِ رَمَضَانَ ، فَمَلَكَتْنِي عَيْنَايَ فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَأَهْلِهِ [وَسَلَّمَ] فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ  
وَاللَّدِدِ ، فَقَالَ لِي : ادْعُ عَلَيْهِمْ .

فَقُلْتُ : اللَّهُمَّ أَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ أَبْدِلْهُمْ بِي مَنْ هُوَ شَرٌّ  
مِنِّي .

قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَ جَاءَ ابْنُ أَبِي السَّاجِ<sup>۱</sup> فَسَازَنَهُ  
بِالصَّلَاةِ فَيَخْرُجُ فَيَخْرُجْتُ خَلْفَهُ ، فَاعْتَوَرَهُ الرَّجُلَانِ ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا  
فَوَقَعَتْ ضَرْبَتُهُ فِي الطَّاقِ ، وَ أَمَّا الْآخَرُ فَأَثْبَتَهَا فِي رَأْسِهِ<sup>۲</sup> .

«ابن عبدالرحمن سلمی میگوید : حضرت حسن بن علی  
علیهما السلام به من گفت : من با پدرم از منزل بیرون رفتیم برای

۱- ابن ابی الحدید - چنانچه ملاحظه میشود - در این روایت ابن ابی الساج  
ضبط کرده ؛ ولی مجلسی در «بحار» جلد ناسع کمپانی ، ص ۶۵۵ ، از «ارشاد مفید»  
ابن التَّيَّاح ضبط کرده است .

۲- «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید - ۲۰ جلدی ، جلد ۶ ، ص ۱۲۱

نمازگزاردن در مسجد ، پدرم فرمود : ای نور دیده من ! من دیشب را بیتوته کردم و اهل منزل را نیز بیدار نگاه داشتم چون شب جمعه‌ای بود که صبحش واقعه بدر روی داده بود و نوزده شب از ماه رمضان می‌گذشت (آنگاه حضرت داستان رؤیای رسول الله را به همان طوری که در «نهج البلاغه» ذکر شد بیان می‌فرمایند . و سپس راوی می‌گوید): امام حسن فرمود : ابن اَبی السَّاج آمد و به پدرم اعلام نماز کرد ، پدرم از منزل خارج شد و من هم خارج شدم که آن دو نفر آهنگ کشتن پدرم را نمودند و شمشیر پرتاب کردند . شمشیر یکی بر طاق فرود آمد و شمشیر دیگری در سر پدرم نشست.

در این حال است که صدا میزند : **فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ** . «سوگند به پروردگار کعبه که فائز شدم.» شهادت در نزد آن حضرت فوز است ، کشته شدن در راه خدا سعادت است و بهشت است .

ابن اَبی الحدید در «شرح نهج البلاغه» روایت میکند از نصر با اسناد خود از **هَرَثْمَةَ بنِ سَلِيم** که گفت : ما با امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای جنگ صفین حرکت کردیم ؛ چون آن حضرت در بین راه در کربلا فرود آمد ، ما با آن حضرت نماز جماعت بپای داشتیم .

چون از نماز فارغ شد و سلام نماز را گفت مقداری از خاک را برداشت و بوئید و گفت :

**وَاهَا لَكَ يَا تُرْبَةُ ! لِيُحْشَرَنَّ مِنْكَ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ**



## حِسَابِ .

«عجبا از تو ای تربت! سوگند به خدا که از میان تو جماعتی برمی‌خیزند که بدون حساب داخل بهشت میشوند.»

چون هرثمه از جنگ صفین به نزد زنش جرداء دختر سمیر که از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود بازگشت به او گفت: ای جرداء میخواهی از دوستت ابوالحسن برای تو مطلبی نقل کنم که تعجب کنی! چون وارد کربلا شد مشتی از خاک برگرفت و بو کرد و چنین گفت:

وَاهَا لَكَ أَيُّهَا التُّرْبَةُ! لِيُحْشَرَنَّ مِنْكَ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ

حِسَابٍ . او ادعای علم غیب میکند؟

زن گفت: ای مرد دست از اینگونه سخن‌ها بردار، امیرالمؤمنین جز کلام حق هیچ چیز دیگری نمی‌گوید.

هرثمه میگوید: چون عبیدالله بن زیاد لشکر برای جنگ با حسین علیه السلام به کربلا فرستاد، من نیز در میان آن لشکر بوده و به کربلا رفتم. و چون به منزلگاه حسین علیه السلام و اصحابش رسیدم به یاد آوردم که این زمین همان زمینی است که ما با امیرالمؤمنین علیه السلام در راه صفین در آن وارد شدیم.

و همان نقطه‌ای را که امیرالمؤمنین از خاکش بوئید شناختم و آن کلماتی را که فرموده بودند به خاطر آوردم و لذا از این حرکت و مسیرم به کربلا ناخشنود شدم.

عنان اسب را به طرف حسین علیه السلام گردانیدم و در مقابلش

ایستادم و سلام کردم؛ و آن حدیثی را که در این سرزمین از پدرش شنیده بودم برای او بازگو کردم.

حضرت حسین علیه السّلام فرمود: اینک آیا موافق ما هستی یا از مخالفین ما؟

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نه از موافقین شما هستم و نه از مخالفین شما؛ من فعلاً اولاد خود و عیال خود را گذاشته‌ام و آمده‌ام و بر آنها از ابن زیاد نگرانم.

حضرت فرمود: پس از این سرزمین به سرعت کوچ کن تا اینکه منظره جنگ با ما را نبینی؛ سوگند به آن خدائی که جان حسین در دست قدرت اوست هر کس امروز واقعه نبرد با ما را ببیند و ما را یاری نکند داخل در آتش خواهد شد.

هرثمه میگوید: من در آنحال با سرعتی هر چه تمامتر پا به گریز نهادم تا اینکه منظره کشتار از دیدگانم پنهان باشد.

و **نَصْر** حدیث کرده است از **أَبُو جَحِيفَه** که او گفت: عروه باریقی به نزد سعد بن وهب آمد و از او پرسش کرد از حدیثی که او از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب روایت کرده است.

سعد بن وهب گفت: آری، **مِرا مِخَنَفِ بنِ سُلَیْمِ بسوی امیرالمؤمنین فرستاد در وقتی که بسوی صَفَیْنِ در حرکت بود، من آمدم و در کربلا به او رسیدم و دیدم با دستش اشاره به زمین میکند و میگوید:**

**هَبْهِنَا هَبْهِنَا . «اینجا اینجا.»**

مردی پرسید: منظور شما چیست ای امیر مؤمنان؟  
**فَقَالَ: ثَقُلَ لِأَلِ مُحَمَّدٍ يَنْزُلُ هَبْهُنَا؛ فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِنْكُمْ وَ وَيْلٌ  
 لَكُمْ مِنْهُمْ!**

«متاع‌گران بهائی از آل محمد در اینجا فرود می‌آید؛ پس وای بر  
 آنها از شما، و وای بر شما از آنها!»

مرد پرسید: مرادتان از این کلام چیست ای امیر مؤمنان؟  
 حضرت فرمود: وای بر آنها از شما که می‌کشید آنها را؛ و وای بر  
 شما از آنها که خداوند به پاداش این کشتار شما را داخل در آتش  
 می‌فرماید.

نصر گفته است که این کلام به وجه دیگری هم وارد شده است:  
**إِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ وَ وَيْلٌ لَكُمْ عَلَيْهِمْ.**  
 آن مرد گفت: معنای وای بر ما از ایشان را فهمیدیم. **فَوَيْلٌ لَنَا  
 عَلَيْهِمْ** معنایش چیست؟

حضرت فرمود: **تَرَوْنَهُمْ يُقْتَلُونَ لَا تَسْتَطِيعُونَ نُصْرَتَهُمْ!**  
 «می‌بینید آنها را که کشته میشوند و قدرت یاری آنها را ندارید!»

و نصر با سند خود از حسن بن کثیر از پدرش روایت کرده است  
 که امیرالمؤمنین علیه السلام به کربلا آمدند و در آنجا توقف کردند؛ و  
 گفته شد به ایشان: ای امیرالمؤمنین! اینجا زمین کربلاست.

**فَقَالَ: ذَاتُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ.** و سپس با دست خود اشاره به مکانی  
 نمودند و گفتند: **هَبْهُنَا مَوْضِعَ رِحَالِهِمْ وَ مَنَاخُ رِكَابِهِمْ.** «اینجا محل  
 باراندازهای آنان است و محل خوابیدن اسب‌ها و شترهای آنان

است.»

و سپس با دست اشاره کردند به مکان دیگری و فرمودند: هَبْهِنَا مُرَاقٍ دِمَائِهِمْ . «اینجا محلّ ریخته شدن خونهای آنانست.» و سپس أمير المؤمنين عليه السلام از آنجا به سابط حرکت کردند .<sup>۱</sup>

مجلسی رضوان الله عليه در «بحار» از «خرائج و جرائح» آورده است از حضرت امام محمد باقر از پدرش علیهما السلام که فرمود:

مَرَّ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَا فَقَالَ لَمَّا مَرَّ بِهِ أَصْحَابُهُ وَ قَدْ اغْرُورَقَتْ عَيْنَاهُ بِنَيْبِي وَ يَقُولُ: هَذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ وَ هَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ هَبْهِنَا مُرَاقٍ دِمَائِهِمْ ، طُوبَى لَكَ مِنْ تَرْبَةِ عَلَيْهَا تُرَاقُ دِمَاءُ الْأَحِبَّةِ!<sup>۲</sup>

«امیرالمؤمنین علیه السلام چون در راه حرکت به صفین به کربلا عبورشان افتاد، در وقتی که اصحاب آن حضرت می‌گذشتند، درحالیکه اشگها در چشمانش حلقه زده بود و میگريست می‌گفت: اینجا محلّ خوابیدن و استراحت کردن مرکب‌های آنهاست و اینجا محلّ فرود آمدن و بارانداختن آنهاست، و اینجا محلّ ریخته شدن خون‌های آنهاست. خوشا به حال تو ای تربت که بر روی تو خون‌های محبوبان بارگاه الهی ریخته میشود!»

و حضرت باقر علیه السلام فرمود:

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید - ۲۰ جلدی، جلد ۳، ص ۱۶۹

تاص ۱۷۱

۲- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۵۸۰

خَرَجَ عَلَيَّ يَسِيرٌ بِالنَّاسِ حَتَّى إِذَا كَانَ بِكَرْبَلَا عَلَيَّ مِئَلَيْنِ أَوْ  
 مِئَلٍ تَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى طَافَ بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهُ الْمَقْدَفَانِ .  
 فَقَالَ : قُتِلَ فِيهَا مِئَتَا نَبِيٍّ وَ مِئَتَا سَبْطٍ كُلُّهُمْ شُهَدَاءٌ ، وَ مُنَاخٌ  
 رَكَابٌ وَ مَصَارِعُ عَشَاقٍ شُهَدَاءٌ ، لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ ، وَ لَا  
 يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ .<sup>۱</sup>

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۵۸۰

و این روایت را در «سفینه البحار» طبع سنگی، ج ۲، ص ۱۹۷ تحت لغت  
 عَشِقٌ ذکر کرده است، و نیز دو روایت دیگر که در آن لغت عشق استعمال شده  
 است. اول، النبوی صلی الله علیه وآله: إِنَّ الْجَنَّةَ لَأَعَشَقُ لِسَلْمَانَ مِنْ سَلْمَانَ لِلْجَنَّةِ .  
 «بهشت نسبت به سلمان عاشق تر است تا سلمان به بهشت.» و دوم از «کافی» از  
 حضرت صادق علیه السلام روایت است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 [وَسَلَّمَ]:

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحْبَبَهَا بِقَلْبِهِ وَ بَشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا  
 ، فَهُوَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَى مَا أَضْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أُمَّ عَلَى يُسْرِ .

(این روایت را در «اصول کافی» ج ۲، ص ۸۳، باب العبادۃ آورده است.)  
 مجلسی در جزء دوم مجلد پانزدهم، از طبع کمپانی (که کتاب ایمان و کفر  
 و مکارم اخلاق است) ص ۸۸؛ و از طبع حروفی در جلد ۷۰، ص ۲۵۳ و ۲۵۴،  
 پس از آنکه این روایت را از «کافی» روایت میکند در بیان خود میفرماید:

«عَشِقٌ از باب تَعَبٌ می باشد و اسم آن عَشِقٌ است، و آن عبارت است از  
 افراط در محبتِ اَى أَحْبَبَهَا حُبًّا مُفْرَطًا از جهت اینکه وسیله است بسوی قربی که  
 آن مطلوب حقیقی است. و چه بسا توهم میشود که عشق اختصاص به محبت  
 امور باطله دارد و بنابراین در محبت خدا و آنچه که تعلق به خدا دارد استعمال  
 نمی شود لیکن این حدیث دلالت بر بطلان این توهم میکند، و اگر چه احوط  
 عدم اطلاق اسماء مشتقۀ از آنست به خداوند تعالی، بلکه افعالی که از آن مشتق  
 هستند احتیاطاً درباره خدا استعمال نشوند؛ بنابر توقیفی بودن اسماء الله. ⇨

و گفته شده است که حکماء در کتب طبیبیه خود عشق را قسمی از مالیخولیا و جنون و امراض ناشی از غلبه سودا دانسته‌اند، و اما در کتب الهیه خود عشق را از اعظم کمالات و سعادت‌ها قرار داده‌اند؛ و چه بسا بعضی گمان کرده‌اند که بین این دو کلام حکماء تهافت و تخالفی است لیکن این گمان از گمانهای سست و بی‌اساس است؛ چون آن عشقی که مذموم است عشق جسمانی حیوانی شهوانی است و آن عشقی که ممدوح است عشق روحانی انسانی نفسانی است. و عشق اول به مجرد وصال و اتصال با معشوق زائل می‌شود و فانی می‌گردد و عشق دوم استمرار پیدا می‌کند و ابدالآباد باقی می‌ماند. - انتهی کلام مجلسی (قدّه).

و أنا أقول: در «عوارف المعارف» سهروردی که در هاشم «إحياء العلوم» طبع دارالکتب العربیة الکبری طبع شده است، ج ۲، ص ۱۴ گوید: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَإِلَى اللَّهِ] وَ سَلَّمَ حَاكِمًا عَنْ رَبِّهِ:

إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى عَبْدِي الْإِسْتِغَالَ بِي جَعَلْتُ هِمَّتَهُ وَ لَذَّتَهُ فِي ذِكْرِي ، فَإِذَا جَعَلْتُ هِمَّتَهُ وَ لَذَّتَهُ فِي ذِكْرِي عَشِقْنِي وَ عَشِقْتُهُ وَ رَفَعْتُ الْحِجَابَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ ، لَا يَسْهَوُ إِذَا سَهَا النَّاسُ ؛ أَوْلَيْكَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَنْبِيَاءِ ، أَوْلَيْكَ الْأَبْطَالُ حَقًّا ، أَوْلَيْكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ بِأَهْلِ الْأَرْضِ عُقُوبَةً أَوْ عَذَابًا ذَكَرْتُهُمْ فِيهَا فَصَرَفْتُهُ بِهِمْ عَنْهُمْ .

پس عشق به معنای محبت شدید است، و استعمال آن نسبت به محبت خدای تعالی اشکالی ندارد بلکه مستحسن است؛ چنانکه در اشعار و غزلیات عرفای بالله فارسی زبان و عربی زبان دارج و رائج است؛ مرحوم سبزواری (قدّه) در «شرح منظومه» ص ۱۸۰ فرماید:

«فَإِذَا كَانَ الْإِبْتِهَاجُ أَوْ الْعَشْقُ أَوْ الرِّضَا أَوْ مَا شَتَّتَ فَسَمَّهُ بِالْمَوْثُرِ ابْتِهَاجًا بِالْأَثَرِ بَمَا هُوَ أَثَرٌ تَبَعًا ، فَكَانَ رِضَاؤُهُ بِالذَّاتِ الْمُتَعَالِيَةِ بِالْفِعْلِ رِضًا .

و در حاشیه‌اش فرماید:

قولنا: أَوْ مَا شَتَّتَ فَسَمَّهُ ، كَالْمَحَبَّةِ وَ الْمَشِيَّةِ وَ نَحْوَهُمَا وَ إِن لَّمْ تُنْطَلِقْ بَعْضُهَا عَلَيْهِ تَسْمِيَةً بِحَسَبِ التَّوْقِيفِ الشَّرْعِيِّ لَكِنْ يَجُوزُ إِسْنَادًا كَمَا هُوَ مَشْرُوحٌ فِي عِلْمِ

«چون امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را بسوی صفین حرکت دادند رسیدند به جائی که تا کربلا دو میل یا یک میل فاصله داشت ، از لشکر خارج شده و در مقابل لشکر دور میزد بر مکانی که آن را مَقْدَفَان گویند .

حضرت فرمود : سوگند به خدا در اینجا دویست پیغمبر و دویست سبط از ذریّه پیغمبر شهید شدند .

و اینجا محلّ خوابیدن مرکب‌ها و به زمین افتادن عاشقانی است که همه از شهداء هستند و تا آن زمان کسی در درجه و فضیلت بر آنها سبقت نگرفته است و بعد از آن هم کسی به درجه و پایه آنها نخواهد رسید.»

آن قدر امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن و امام حسین محبت داشت ، و در جنگها نمیگذاشت آنها جلو بروند و میفرمود : معاویه فقط اهتمامش در اینست که این دو نور دیده رسول خدا را بکشد و زمین را از نسل و ذریّه رسول الله خالی کند ؛ در حالیکه به محمد بن حنفیه فرزند رشید و شجاع دیگرش که از فاطمه زهرا نبود شمشیر میدهد و او را مأمور به فتح میکند و میگوید :

مترس ، سرت را به خدا بسپار و بر دندانهای خود فشار بده و

﴿الكلام ، و أما لفظُ العشقِ فهو كلفظِ المحبةِ فى المعنى .

نیست فرقی در میان حبّ و عشق شام در معنی نباشد جز دمشق و فى كُتُبِ الحِكمَاءِ [وَ] العرفاءِ متداولٌ . و فى القدسی : مَنْ عَشِقْتَنِي عَشِقْتُهُ - الحدیث . إِلَّا أَنَّ النَّبِيَّ بَمَا هُوَ نَبِيٌّ ءَاتٍ بِالْأَدَابِ لَمْ يُدَاوِلْهُ حِرَاسَةٌ لِلنُّظَامِ . مِنْهُ قُدْسٌ سرّه - انتهى .

چشمت را به آخر لشکر بینداز و برو و فتح کن. این جملات را به او در جنگ جمل میفرماید.<sup>۱</sup>

---

۱- در «نهج البلاغه» طبع عبده ، خطبه یازدهم ، ص ۴۳ وارد است :  
وَ مِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ لَمَّا أَعْطَاهُ الرَّايَةَ يَوْمَ الْجَمَلِ :  
تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُّ ، غَضَّ عَلَى نَاجِدِكَ ، أَعْرَ اللَّهُ جُمُجْمَتَكَ ، تَدْفِي الْأَرْضُ قَدَمَكَ ،  
ارْمِ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَ غَضَّ بِبَصْرِكَ ، وَ اعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ .





مجلس هجدهم

ارتباط ارواح با عالم دنیا



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۱</sup>

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .

(آیه یکصد و پنجم ، از سوره توبه : نهمین سوره از قرآن کریم)

«و بگو که : عمل کنید ، پس بزودی خداوند و رسولش و

گروندگان به او عمل شما را خواهند دید و بزودی بسوی خداوند

عالم الغیب و الشَّهَادَةِ باز گردانیده خواهید شد و شما را به آنچه

کرده اید متنبه و آگاه خواهد ساخت.»

ذکر شد که ارواح مؤمنین که از دار دنیا میروند در عالم برزخ به

صورت های برزخیه مُمَثَّل و مُصَوَّر میگردند . ارواح کافران به صورت

---

۱- مطالب گفته شده در روز هجدهم ماه مبارک رمضان .

شیاطین و ملکاتی که در آنهاست و آن ملکات ناشی از صفات بهیمیّه آنها می‌باشد، در عالم برزخ به همان صورت‌های مثالیّه و برزخیّه مُثَمَّل میشوند.

ولی مؤمنین که از دنیا رخت بر می‌بندند پس از مرگ به صورت انسانند نه به صورت‌های دیگر.

شیخ طوسی در کتاب «أمالی» خود روایت میکند از شیخ مفید از ابن قولویه از محمّد بن هَمّام از حمیری از ابن عیسی از حسین ابن سعید از قاسم بن محمّد از حسین بن أحمد از ابن ظَبَّیان که میگوید:

من در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بودم که فرمود: مردم در باره ارواح مؤمنین پس از مرگ چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: آنها پس از مرگ در حَوَاصِلِ طُیُور خُضِر (سنگدان و چینه‌دان مرغان سبزرنگ) قرار میگیرند.

حضرت فرمود: سبحان الله! مؤمن در نزد خداگرامی‌تر از آن است که روح او را در سنگدان مرغی قرار دهد؛ ولیکن چون وقت ارتحال مؤمن میرسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام به نزد مؤمن می‌آیند، و با آنها ملائکه مقرب پروردگار هستند.

پس اگر خداوند زبان مؤمن را به شهادت به توحید پروردگار و به نبوت پیامبرش و به ولایت اهل بیت گویا کند، بر این معنی رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین شهادت میدهند و فرشتگان

مقرب هم با شهادت آنها شهادت می‌دهند .

و اگر زبان مؤمن در آن حال بسته باشد ، خداوند پیامبر خود را از محتویات ضمیر آن مؤمن آگاه می‌کند ، پس رسول خدا بر آن گواهی می‌دهد ، و بر اساس شهادت پیامبر علی و حسن و حسین - که بر تمام آنها صلوات و رحمت خدا باشد - گواهی می‌دهند ، و افرادی که از فرشتگان حضور دارند آنها نیز گواهی می‌دهند .

و چون پروردگار روح آن مؤمن را بسوی خود قبض کند ، آن روح را در بهشت میبرد و در صورتی مثل صورت خود آن مؤمن قرار می‌دهد بطوریکه در بهشت میخورند و می‌آشامند ؛ و چون روح تازه و شخص تازه‌ای از دنیا بر آنها وارد شود ، آنها را به همان صورت‌هائی که در دنیا داشتند می‌شناسد .<sup>۱</sup>

و نظیر این روایت را با سند دیگر کلینی در «کافی» از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند .<sup>۲</sup>

و نیز در «کافی» از علی بن ابراهیم از پدرش از حسن بن محبوب از ابی ولاد حنّاط روایت میکند که میگوید من به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم : فدایت شوم ، چنین روایت می‌کنند که ارواح مؤمنین پس از مرگ در سنگدان‌های مرغان سبزی که در حول عرش در پروازند قرار دارند .

حضرت فرمودند :

۱- «أمالی» طوسی ، جزء چهاردهم ، طبع نجف ، ج ۲ ، ص ۳۳ و ۳۴

۲- «فروع کافی» ج ۱ ، طبع سنگی ، ص ۶۷

لَا ، الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ ، لَكِنْ فِي أَيْدَانِ كَأَبْدَانِهِمْ<sup>۱</sup> .

«نه ، چنین نیست ، مؤمن در نزد خدا بزرگتر و والاتر است از آنکه روح او را در سنگدان پرنده‌ای قرار دهد ، لیکن در بدنهایی مانند بدنهای خود آنها قرار میدهد.»

و نیز در «کافی» با إسناد متصل خود از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود :

إِنَّ الْأَرْوَاحَ فِي صِفَةِ الْأَجْسَادِ فِي شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ تَعَارَفُ وَ تَسْأَلُ ، فَإِذَا قَدِمَتِ الرُّوحُ عَلَى الْأَرْوَاحِ تَقُولُ : دَعَوْهَا فَإِنَّهَا قَدْ أَفَلَّتْ مِنْ هَوْلٍ عَظِيمٍ .

ثُمَّ يَسْأَلُونَهَا : مَا فَعَلَ فُلَانٌ ؟ وَ مَا فَعَلَ فُلَانٌ ؟ فَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ : تَرَكَتُهُ حَيًّا ، ارْتَجَوْهُ ، وَ إِنْ قَالَتْ لَهُمْ : قَدْ هَلَكَ ، قَالُوا : قَدْ هَوَى ، هَوَى<sup>۲</sup> .

«ارواح مؤمنان در بهشت در کنار درختی در صورت اجسام بشریّه قرار دارند و بدین صورت‌ها یکدیگر را می‌شناسند و با یکدیگر گفتگو دارند .

چون یک روح تازه بر آنها وارد شود ، میگویند : فعلاً او را از پرسش واگذارید ، چون از مقام هول و ترس عظیمی رهائی یافته است .

و سپس از او می‌پرسند : فلان کس چه کرد ؟ و فلان کس چه کرد ؟

۱ و ۲- «فروع کافی» طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۶۷

اگر در پاسخ بگویند: او زنده بود، ارواح امید خیر و رحمت و سعادت درباره او دارند؛ و اگر بگویند: هلاک شده است، ارواح میگویند: به پستی و خواری گرائید، به پستی و خواری گرائید.»

چون اگر از اهل بهشت بود مسلماً با آنها بود و چون در میان آنها نیامده معلوم میشود در جهنم رفته است.

و نیز در «کافی» با سند متصل خود از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ ، فَقَالَ :  
فِي حُجْرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ ، يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَ يَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا وَ  
يَقُولُونَ : رَبَّنَا ! أَقِمِ السَّاعَةَ لَنَا ، وَ أَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا ، وَ الْوَلَدُ  
ءَاخِرُنَا بِأَوْلَانَا .<sup>۱</sup>

میگوید: «درباره ارواح مؤمنان از آن حضرت سؤال کردم، فرمودند: در حجره‌هایی در بهشت سکونت دارند، از غذای بهشتی میخورند و از آشامیدنی‌های آن می‌آشامند و میگویند:

بار پروردگار ما! ساعت قیامت را برای ما به پا دار، و بر آنچه به ما وعده فرمودی وفا کن، و آخرین فرد ما را به اولین فرد ما ملحق گردان.»

و نظیر این روایت را به اضافه کیفیت ارواح کافران، که در حجره‌هایی از آتش سکنی دارند و از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌های اهل آتش میخورند، برقی در «محاسن» با سند متصل خود از حضرت

---

۱- همان مصدر



صادق علیه السّلام آورده است.<sup>۱</sup>

البته اخبار وارده در این باب که صورت مؤمن در برزخ بصورت انسانست بسیار است و ما این چند روایت را از باب نمونه ذکر کردیم. همچنین ارواح مؤمنین اهل خود را دیدار و ملاقات می‌کنند؛ روح مؤمن با همان صورتی که متصوّر است به دنیا نزول نموده و اقوام و ارحام و اهل بیت و افرادی را که به آنها علاقمند است، ملاقات میکند و از حالات و سرگذشت آنها اطلاع می‌یابد.

در کتاب «کافی» با سند خود از حفص بن البختری روایت میکند که حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُزُورُ أَهْلَهُ ، فَيَرَى مَا يُحِبُّ وَ يُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ ؛  
وَ إِنَّ الْكَافِرَ لَيُزُورُ أَهْلَهُ ، فَيَرَى مَا يَكْرَهُ وَ يُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يُحِبُّ . قَالَ : وَ  
مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ كُلَّ جُمُعَةٍ ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ عَلَى قَدَرِ عَمَلِهِ .<sup>۲</sup>

«مؤمن، اهل خود را می‌بیند و آنچه را که موجب محبت اوست می‌بیند، لیکن چیزهایی که موجب کراهت او میگردد از نظر او پوشیده میشود؛ و کافر نیز اهل خود را می‌بیند و آنچه موجب ناراحتی و کراهت اوست مشاهده میکند، ولیکن چیزهایی که موجب محبت اوست از نظر او پوشیده میگردد.

حضرت فرمودند: بعضی از مؤمنان در هر هفته یکبار در روز جمعه به زیارت و ملاقات اهل خود میرسند، و بعضی دیگر بر

۱- «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۷۸

۲- «فروع کافی» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۲

حسب مقدار عمل خود میتوانند آنانرا ملاقات و زیارت کنند.»  
 و در «کافی» با سند خود از ابوبصیر روایت کرده که حضرت امام  
 جعفر صادق علیه السلام فرمودند :

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا كَافِرٍ إِلَّا وَهُوَ يَأْتِي أَهْلَهُ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ ،  
 فَإِذَا رَأَى أَهْلَهُ يَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ ، حَمِدَ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ ؛ وَإِذَا  
 رَأَى الْكَافِرُ أَهْلَهُ يَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ ، كَانَتْ عَلَيْهِ حَسْرَةً ١ .

«هیچ روح مؤمن و کافری نیست مگر آنکه در حین زوال شمس  
 به دیدار اهل خود میرود ، و اگر دید که اهلس به اعمال نیکو اشتغال  
 دارند ، سپاس و حمد خدای را بر این نعمت بجای می‌آورد .

و چون کافر ببیند که اهل او بر اعمال نیک مشغولند ، برای او  
 موجب حسرت و ندامت خواهد شد.»

و در «کافی» با سند خود از إسحاق بن عمار از حضرت ابوالحسن  
 موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند که :

سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَيِّتِ يَزُورُ أَهْلَهُ ؟ قَالَ : نَعَمْ . فَقُلْتُ : فِي كَمْ يَزُورُ ؟  
 قَالَ : فِي الْجُمُعَةِ وَ فِي الشَّهْرِ وَ فِي السَّنَةِ ؛ عَلَى قَدْرِ مَنْزِلَتِهِ .  
 فَقُلْتُ : فِي أَيِّ صُورَةٍ يَأْتِيهِمْ ؟ قَالَ : فِي صُورَةِ طَائِرٍ لَطِيفٍ  
 يَسْقُطُ عَلَى جُدْرِهِمْ وَ يُشْرِفُ عَلَيْهِمْ ؛ فَإِنْ رَأَاهُمْ بِخَيْرٍ فَرِحَ ، وَ إِنْ  
 رَأَاهُمْ بِشَرٍّ وَ حَاجَةٍ حَزَنَ وَ اغْتَمَّ ٢ .

«إسحاق بن عمار میگوید : از حضرت ابی الحسن الأول راجع به

۱- همان مصدر

۲- «فروع کافی» طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۶۲

ارواح درگذشتگان پرسش کردم که: آیا آنها اهل خود را ملاقات و دیدار می‌کنند؟ حضرت فرمودند: بلی.

گفتم: در چه مقدار از زمان دیدار می‌کنند؟

حضرت فرمود: در هر جمعه و در هر ماه و در هر سال یکبار؛ بر حسب منزلت و مکانت مؤمن.

گفتم: در چه صورتی آنها برای دیدار اهل خود میروند؟

حضرت فرمود: در صورت پرنده لطیفی که خود را به روی دیوارها می‌اندازد، بر دیوارهای آنها فرود می‌آید و بر آنها اشراف می‌یابد؛ پس اگر آنها را در خیر و خوبی مشاهده کند خوشحال میشود، و اگر آنها را در بدی و حاجتمندی بنگرد اندوهگین و غمناک میگردد.

و در «کافی» با سند خود از عبدالرحیم قصیر روایت میکند:

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: الْمُؤْمِنُ يَزُورُ أَهْلَهُ؟

فَقَالَ: نَعَمْ، يَسْتَأْذِنُ رَبَّهُ فَيَأْذِنُ لَهُ، فَيَبْعَثُ مَعَهُ مَلَكَ يَأْتِيهِمْ فِي بَعْضِ صُورِ الطَّيْرِ يَقَعُ فِي دَارِهِ، يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُمْ.<sup>۱</sup>

«به آن حضرت عرض کردم: آیا مؤمن اهل خود را دیدار و

زیارت میکند؟

فرمود: بلی، از پروردگارش اذن می‌طلبد و او به آن مؤمن اذن میدهد و دو فرشته نیز همراه او گسیل می‌نماید، آن مؤمن به صورت بعضی از پرندهگان به سراغ اهل خود آمده و در خانه‌اش قرار میگیرد،

۱- «فروع کافی» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۳

بطوریکه نظر به اهلش میکند و کلام آنها را می شنود.»  
 البته در اینجا که حضرت میفرماید: به صورت پرنده و طیر بر دیوارها می نشیند، منظور این نیست که واقعاً روح مؤمن تعلق به صورت مرغی و حیوانی میگیرد، و انسان ممکن است بعضی از اوقات مرغی را که بر روی دیوار خانه می بیند واقعاً روح مرده او باشد؛ بلکه حضرت تمثیل می کنند بدین طریق که همانطور که مرغها بر روی دیوارهای شما خود را می اندازند و به آسانی رفت و آمد می کنند، همینطور هم روح مؤمن می آید و سرکشی میکند و از اهل خود و احوالات آنها اطلاع پیدا میکند.

در «جامع الأخبار» وارد است که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:  
 فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوْ يَرُونَ مَكَانَهُ وَيَسْمَعُونَ كَلَامَهُ  
 لَذَهَلُوا عَنْ مِيَّتِهِمْ وَلَبَكُوا عَلَى نُفُوسِهِمْ، حَتَّى إِذَا حَمَلَ الْمَيِّتُ  
 عَلَى نَعْشِهِ رَفَرَفَ رُوحُهُ فَوْقَ النَّعْشِ، وَهُوَ يُنَادِي:  
 يَا أَهْلِي! يَا وُلْدِي! لَا تَلْعَبَنَّ بِكُمْ الدُّنْيَا كَمَا لَعِبَتْ بِي،  
 فَيَجْمَعُ الْمَالُ مِنْ حِلِّهِ وَغَيْرِ حِلِّهِ، ثُمَّ خَلَفْتُهُ لِغَيْرِي فَالْمَهْنَأُ لَهُ  
 وَالتَّبِعَةُ عَلَيَّ؛ فَاحْذَرُوا مِثْلَ مَا حَلَّ بِي.<sup>۱</sup>

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: سوگند به آنکه جان محمد در دست قدرت اوست، اگر بازماندگان مرده موقعیت و محل مرده را میدیدند و سخن او را می شنیدند، هر آینه از مرده خود

۱- «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۱۶۱

غافل میشدند و او را فراموش میکردند و بر نفس‌های خود میگریستند .

تا جائی که چون مرده را بر روی تابوت حمل می‌کنند روحش بر فراز تابوت گرداگرد آن به پرواز و گردش در می‌آید و پیوسته ندا در میدهد :

ای اهل من ! ای فرزندان من ! دنیا با شما بازی نکند همان قسمی که با من بازی کرد ؛ مال دنیا را از طریق حلال و غیر حلال جمع‌آوری کردم و سپس همه را برای غیر خود گذاردم ، پس عیش و راحتی و گوارائی آن مال برای دیگران است و عواقب حساب و تبعات آن برای من ؛ پس بترسید و حذر کنید از مثل آنچه بر من وارد شده است.»

آنقدر ارتباط ارواح آن دنیا با این دنیا قوی است که چنانچه عمل خیری در اینجا انجام گیرد به ارواح متّصله و مرتبّه آن عالم سرایت میکند .

در «أمالی» صدوق با سند متّصل خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که فرمودند :

رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمودند : حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام از کنار قبری عبور کردند ، دیدند که صاحب آن قبر را عذاب می‌کنند . و سپس در سال آینده از کنار آن قبر عبور نمودند ، دیدند که صاحب آن قبر را عذاب نمی‌کنند .

گفت : بار پروردگارا ! من در سال قبل از اینجا عبور کردم ، دیدم

صاحبش معذّب است و در این سال عبور کردم ، دیدم عذاب از او برداشته شده است .

خداوند عزّوجلّ وحی فرستاد بسوی حضرت عیسی : ای روح الله ! از این مرد یک فرزندی به مقام بلوغ رسیده ، آن فرزند صالح و نیکوکردار است ؛ راهی را برای مردم استوار و هموار نمود و یتیمی را مسکن و مأوی داد ، پس من به برکت عمل فرزندش از گناه او درگذشتم .<sup>۱</sup>

و بر همین اساس است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم در حدیث مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بین شیعه و عامّه فرماید :

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرٌ مِّنْ عَمَلِ بِهَا ، وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَلَهُ وِزْرٌ مِّنْ عَمَلِ بِهَا .<sup>۲</sup>

«کسی که سنّت نیکویی در بین مردم بگذارد ، برای اوست ثواب تمام افرادی که به آن سنّت عمل کرده‌اند ، و کسی که سنّت ناپسندی در بین مردم بگذارد ، برای اوست گناه تمام افرادی که به آن سنّت عمل کرده‌اند.»

باری ، اخبار وارده در اینکه صورت مؤمن در برزخ به صورت انسان است بسیار است و همچنین روایاتی که دلالت دارد بر آنکه

۱- «أمالی» صدوق ، مجلس ۷۷ ، واز طبع سنگی ص ۳۰۶

۲- این روایت در کتب شیعه مانند «اصول کافی» ج ۵ ، ص ۹ و ۱۰ ؛ و «تهذیب» ج ۶ ، ص ۱۲۴ ؛ و «المحجّة البیضاء» ج ۷ ، ص ۶۱ با اختلاف در لفظ روایت شده است . و نیز در «معجم أحادیث نبوی» ج ۲ ، ص ۵۵۲ از علماء عامّه مانند ترمذی و أحمد حنبل و دارمی و مسلم و نسائی و ابن ماجه نقل می‌نماید .

مؤمنین و أحياناً کافرین نیز اهل خود را زیارت می‌کنند .  
 اما آیا زنده‌ها هم به زیارت مردگان می‌روند ؟ آری .  
 در «أمالی» شیخ طوسی با سند متصل خود روایت میکند از  
 عبدالله بن سلیمان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام :  
 قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ .

قَالَ : إِذَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَرَزَهُمْ ، فَإِنَّهُ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ فِي ضَيْقٍ  
 وَسَعٍ عَلَيْهِ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ ؛ يَعْلَمُونَ بِمَنْ  
 أَتَاهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ ، فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ كَانُوا سُدًى .  
 قُلْتُ : فَيَعْلَمُونَ بِمَنْ أَتَاهُمْ فَيَقْرَحُونَ بِهِ ؟  
 قَالَ : نَعَمْ ، وَ يَسْتَوْحِشُونَ لَهُ إِذَا انْصَرَفَ عَنْهُمْ .<sup>۱</sup>

«میگوید : از حضرت باقر علیه السلام درباره زیارت اهل قبور

پرسش کردم .

فرمود : چون روز جمعه باشد آنانرا زیارت کن ؛ چون هر کس از  
 آنان در ضیق و تنگی باشد در بین طلوع صبح صادق و طلوع آفتاب  
 گشایش می‌یابد ، و لذا در این موقع در هر روز ، از کسی که به زیارت او  
 رفته باشد ، علم و اطلاع پیدا میکند ، ولیکن چون آفتاب طلوع کند  
 آنها یله و رها میشوند و دیگر قادر بر جهت‌گیری در امور دنیا و زیارت  
 اهل خود نیستند .

عرض کردم : آیا آنها از افرادی که به زیارت قبور آنها می‌روند علم

پیدا می‌کنند و خوشحال میشوند ؟

۱- «بحار الأنوار» ج ۶ ، ص ۲۵۶

فرمود: آری، و نیز از بازگشت زائرین از قبور به محلّ های خود وحشت می کنند.»

زیارت اهل قبور بسیار فائده دارد، بالأخصّ زیارت قبور علماء و شهداء و مقربان درگاه خدا.

زیارت قبور ائمه علیهم السّلام حکم دخول در آب کرّ دارد که زائر را پاک و از هر آلودگی منزّه می سازد.

چون نتیجهّ زیارت ارتباط با روح متوفّی است و زیارت کننده از آن روح مدد میگیرد؛ بنابراین هر چه روح متوفّی پاکتر و عالی تر باشد، زائر بهره بیشتر و وافرتری خواهد برد.

روح متوفّی به قبر خود ارتباط بیشتری دارد و لذا زیارت ارواح در سر قبورشان اثر بیشتری دارد. و لذا مؤمن زائر بواسطه دریچهّ قبر، خود را به روح آن معصوم و مقرب درگاه خدا مرتبط نموده و بدینوسیله با تمام فسحت عالم معنی و ارواح ارتباط پیدا میکند و بهره میگیرد.

مشهور است که در سر قبر علماء حاجت بیشتر برآورده است، و اصولاً در جاهائی که مردمان بزرگ و اولیاء خدا دفن شده اند نورانیّت و وحدت بیشتر است؛ و محسوس است که آن بقاع و اماکن روشنی و سعه خاصی دارد و گرفتگی و تاریکی ندارد، به خلاف قبور کفار که تاریک است و خسته کننده و موجب قبض و تنگی میگردد.

مرحوم آیه الحقّ عارف بالله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی رضوان الله تعالی علیه میفرمودند: من در سابق الأیام به



زیارت قبر غیر معصوم و امام نمیرفتم ، چون تصوّر میکردم که فقط از قبور ائمه علیهم السّلام که به مقام طهارت مطلقه رسیده‌اند بسط و گشایش حاصل میشود ، ولی از قبور غیر آنها اثری مترتب نیست .

تا در سفر اولی که به عتبات عالیات با جمعی از تلامذه روحانی خود به جهت زیارت مشرف شدیم ؛ یک روز در ایام اقامت در کاظمین علیهما السّلام برای تماشای بنای مدائن و ایوان شکسته کسری - که حقاً موجب عبرت بود - از بغداد به صوب مدائن رهسپار شدیم و پس از تماشای مدائن و بجای آوردن دو رکعت نماز در آن ایوان که مستحب است ، به سمت قبر سلمان و حذیفه - که در قُرب آن ایوان قرار دارد - به راه افتادیم و ما در کنار قبر سلمان نه به جهت زیارت بلکه به جهت رفع خستگی و استراحت با جمیع اُحباب و دوستان نشستیم بودیم که ناگهان سلمان از ما پذیرائی نمود و خود را به صورت واقعیّه خود نشان داد و به حقیقت خود تجلّی نمود ؛ چنان روح او لطیف و صاف و بدون ذره‌ای از کدورت و چنان واسع و زلال بود که ما را در یک عالم از لطف و محبّت و سعه و صفافرو برد ؛ و چنان در فضای وسیع و لطیف و بدون گره از عالم معنی ما را داخل کرد که حقاً مانند فضای بهشت پر لطف و صفا و چون ضمیر منیر عارف بالله ، مانند آبِ صافی ، زلال و مانند هوا لطیف بود .

من از اینکه به جهت زیارت در کنار قبر او نیامده بودیم شرمنده شدم و سپس به زیارت پرداختیم ؛ و از آن پس نیز به زیارت قبور غیر ائمه طاهرین علیهم السّلام هم ، از علماء بالله و مقرّبان و اولیاء خدا

میروم و مدد میگیرم و به زیارت قبور مؤمنین در قبرستان میروم، و به شاگردان خود توصیه نموده‌ام که از این فیض الهی محروم نمانند.

در «مستدرک الوسائل» از سید علی بن طاووس در «مصباح الزائر» نقل کرده است که: «چون قصد زیارت قبور مؤمنان را داری سزاوار است که در روز پنجشنبه باشد؛ و اگر نه در هر وقتی که بخواهی مطلوب و مرغوب است.

و طریق زیارت این است که رو به قبله بنمائی و دست خود را بر قبر گذاری و بگوئی:

اللَّهُمَّ ارْحَمْ غُرْبَتَهُ، وَصِلْ وَحْدَتَهُ، وَءَانِسْ وَحَشَتَهُ، وَءَامِنْ رَوْعَتَهُ، وَ أَسْكِنِ إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً يَسْتَعْنِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ، وَ أَلْحِفْهُ بِمَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ؛ ثُمَّ اقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، سَبْعَ مَرَّاتٍ.

«بار پروردگارا! بر غربت او ترحم نما، و تنهایی او را به مقام جمع خودت ارتباط بده، و موجبات انس را بر وحشت او قرار بده، و ترس او را تبدیل به ایمنی بگردان، و از رحمت خود برای او رحمتی فرست که از رحمت غیر تو بی‌نیاز گردد، و او را به کسی که او را دوست دارد و در تحت ولایت اوست ملحق گردان. و سپس سوره مبارکه قدر را هفت بار بخوان.»

و نیز گوید: «راجع به زیارت مؤمنین روایت دیگری از محمد ابن مسلم وارد شده است که میگوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا ما مردگان را زیارت بنمائیم؟

حضرت فرمود: آری. عرض کردم: آیا آنها از رفتن ما به قبرهایشان مطلع میشوند؟

فرمود: سوگند بخدا آری، از آمدن شما بر سر قبرهایشان خبردار میشوند و خوشحال میگردند و با شما انس میگیرند.

عرض کردم: در وقتی که ما به سر قبورشان رفتیم چه بگوئیم؟  
حضرت فرمود: بگو:

اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَن جُنُوبِهِمْ، وَصَاعِدِ إِلَيْكَ أَرْوَاحَهُمْ، وَ لَقَّهِمْ مِنْكَ رِضْوَانًا، وَ أَسْكِنِ إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحَدِّتَهُمْ وَ تُوَسِّسُ وَحَشْتَهُمْ؛ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

«بار پروردگارا! زمین را از اطراف پهلوهای آنان بگستران، و ارواح آنانرا بسوی خود بالا بر، و مقام رضوان و خشنودی خود را بدانها برسان، و از رحمت خود رحمتی را در آستانه آنها فرود آور که با آن تنهاییشان تبدیل به جمعیت گردد و وحشت آنها تبدیل به انس شود؛ بدرستی که تو بر هر کاری توانائی.»

و چون در بین قبرها هستی یازده مرتبه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را قرائت کن و ثوابش را به روح آنان هدیه کن، روایت شده است که: کسی که این عمل را بجای آورد خداوند به عدد مردگان به او ثواب و پاداش دهد؛ و بقیه اخباری که در این باب وارد است در کتاب طهارت در ابواب دفن گذشت.<sup>۱</sup>

۱- «مستدرک الوسائل» طبع سنگی، ج ۲، ص ۲۳۰، کتاب حج، ابواب

**أقول:** روایت اول را که سید در «مصباح الزائر» آورده است در «وسائل الشیعه» ج ۲، ص ۴۱۴، کتاب المزار از شیخ طوسی با اسناد خود از حسن بن محبوب از عمرو بن ابی مقدم از پدرش روایت میکند که گفت: من بر حضرت امام محمد باقر علیه السلام در بقیع مرور کردم و سپس با یکدیگر به قبر مردی از شیعیان که از اهل کوفه بود گذشتیم؛ حضرت کنار قبرش ایستاد و گفت: **اللَّهُمَّ ارْحَمْ غُرَبَتَهُ** - تا آخر این دعا را.

و نیز در «وسائل الشیعه» ج ۱، ص ۱۶۷ و ۱۶۸، در کتاب طهارت در ابواب زیارت اهل قبور و خواندن دعاهای وارد شده، روایات بسیاری را به همین مضامین ذکر فرموده است.

و در ص ۱۶۸، از همین جلد از محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش از عبدالله بن مغیره از عبدالله بن سنان روایت میکند که:

**قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ التَّسْلِيمِ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ؟**

**فَقَالَ: نَعَمْ، تَقُولُ: السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ؛ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ، وَ نَحْنُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ.**

«به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: سلام کردن بر اهل قبور چگونه است؟»

فرمود: آری، میگوئی: سلام بر اهل این خانه‌ها از مؤمنین و مسلمین؛ شما زودتر از ما جلو دار بوده و به پیش رفته‌اید، و ما نیز

إِنْ شَاءَ اللَّهُ به شما ملحق خواهیم شد.»

و نیز چند روایت دیگر را قریب همین مضمون آورده است .  
باری ، آثار نورانیت روح مؤمن در قبرش نیز ظاهر است و آثار  
ظلمت روح کافر در قبرش نیز مشهود است .

در روایات عدیده وارد است که : ارواح مؤمنین در وادی السَّلام  
جمع میشوند ؛ وادی السَّلام که وادی امن و امنیت و سلامت است .  
و سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَأَدْخُلُوهَا خَلِيدِينَ ،<sup>۱</sup> ندای فرشتگان است به  
مؤمنان که : «سلام خدا بر شما باد ، پاک و پاکیزه شدید و اینک در  
بهشت‌های جاودان وارد شوید.»

و ظهور آن وادی در این دنیا ، سرزمینی است در نجف اشرف که  
وادی ولایت است در ظُهر کوفه ؛ یعنی در پشت کوفه ، چون در  
سابق‌الایام قبل از دفن جسد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السَّلام  
در نجف اشرف ، نجف شهری نبوده است ، بلکه بیابانی بوده  
یک فرسنگ از کوفه دورتر ؛ و لذا نجف را ظُهر کوفه گویند .

در «کافی» با سند خود روایت میکند از أحمد بن عُمَر مرفوعاً از  
حضرت صادق علیه السَّلام :

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَخِي بَبْغَدَادَ، وَأَخَافُ أَنْ يَمُوتَ بِهَا.  
فَقَالَ: مَا تُبَالِي حَيْثُمَا مَاتَ؛ أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْتَقِي مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ  
الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا إِلَّا حَشَرَ اللَّهُ رُوحَهُ إِلَى وَادِي السَّلَامِ.  
قُلْتُ لَهُ: وَ أَيْنَ وَادِي السَّلَامِ؟

۱- ذیل آیه ۷۳، از سوره ۳۹: الزمر

قَالَ : ظَهَرَ الْكُوفَةَ ، أَمَا إِنِّي كَأَنِّي بِهِمْ حَلَقٌ حَلَقٌ قُعُودٌ  
يَتَحَدَّثُونَ .<sup>۱</sup>

«میگوید : خدمت آن حضرت عرض کردم : برادر من در بغداد است ، و نگرانم که در همانجا بمیرد .

فرمود : باک نداشته باش ، هر جا که خواهد بمیرد ؛ چون هیچ مؤمن در شرق زمین و یا در غرب زمین باقی نمی ماند مگر آنکه خداوند روح او را در وادی السّلام با ارواح مؤمنین دیگر قرار میدهد .

عرض کردم : وادی السّلام کجاست ؟

فرمود : در پشت کوفه ، و آگاه باش مثل اینکه من منظره اجتماع ارواح را می بینم که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر گفتگو دارند.»  
و نیز در «کافی» با سند خود از عبادۀ [عبایة] أسدی از حَبَّة عُرْنی روایت میکند که میگوید :

من با أمير المؤمنين عليه السّلام به سوی ظَهْر کوفه ، از کوفه خارج شدیم .

حضرت در وادی السّلام توقّف کرد و گویا مثل اینکه با اقوامی تخاطب و گفتگو داشت ، من به متابعت از قیام او ایستادم تا خسته شدم ، و سپس نشستم به قدری که ملول شدم ، و پس از آن ایستادم به قدری که همانند مرتبه اول خسته شدم ، و سپس باز نشستم به قدری که ملول شدم .

و سپس ایستادم و ردای خود را جمع کردم ، و عرض کردم : ای

۱- «فروع کافی» طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۶۷

أمیرمؤمنان! من از طول این قیام بر شما شفقت آوردم؛ آخر یک ساعتی استراحت نمائید، و سپس ردا را به روی زمین گسترده تا آن حضرت به روی آن بنشینند.

حضرت فرمود: ای حَبَّه! این قیام و وقوف نبود مگر تکلم با مؤمنی و یا مؤانست با او.

عرض کردم: ای امیر مؤمنان! آیا مردگان هم تکلم و مؤانست دارند؟

فرمود: بلی، اگر پرده از جلوی دیدگان تو برداشته شود، آنها را می بینی که حلقه حلقه نشسته و با عمامه خود یا چیز دیگری پشت و ساقه های پای خود را به هم بسته و بدین طریق نشسته و گفتگو دارند. عرض کردم: آیا آنها اجسامی هستند یا ارواحی؟

حضرت فرمود: بلکه ارواح هستند، و هیچ مؤمن در زمینی از زمین های دنیا نمی میرد مگر آنکه به روح او گفته میشود که به وادی السَّلام ملحق شود؛ و وادی السَّلام بقعه ای از بهشت عدن است.<sup>۱</sup>

در کتاب «المُحْتَضَر» شیخ حسن بن سلیمان که از معاریف شاگردان شهید اول است از فضل بن شاذان در کتاب «قائم» علیه السَّلام از ابن طریف از ابن نباته در حدیث طولانی روایت کرده است که:

أمیر المؤمنین علیه السَّلام از کوفه خارج شد و همینطور میرفت

۱- «فروع کافی» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۶ و ۶۷

تا به غَرَّیِّین<sup>۱</sup> رسید؛ و از آنجا نیز گذشت، و ما به دنبال او رفتیم تا به او رسیدیم و دیدیم که به پشت بروی زمین دراز کشیده و جسد مبارکش به زمین بود و هیچ زیراندازی نداشت.

قنبر عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! اجازه میدهی من لباسم را برای شما در روی زمین پهن کنم؟

فرمود: نه، آیا اینجا مگر غیر از خاک و تربت مؤمن، یا مزاحمت با مؤمن در نشیمنگاه اوست؟

أصبغ میگوید: ای امیرالمؤمنین! خاک مؤمن را میدانیم و می‌شناسیم که در اینجا بوده و یا آنکه بعداً خواهد بود، لیکن معنای مزاحمت با مؤمن در نشیمنگاهش را نفهمیدیم.

حضرت فرمود: ای فرزند نُبَّاتَه! اگر پرده از برابر چشم‌های شما کنار برود، می‌بینید ارواح مؤمنین را در این ظُهر (در ظُهر کوفه که وادی السّلام است) که حلقه‌وار به گرد خود نشسته و با یکدگر به سخن و گفت و شنید مشغولند؛ در این ظُهر روح هر مؤمن، و در «وادی بَرّهوت» روح هر کافری است.<sup>۲</sup>

مؤمنین که در وادی السّلام هستند در التذاذ و مسرّت به سر میبرند و از جام و کأس محبّت و ولایت سرمست، و سرشار در عشق

۱- «غَرَّیِّین» دو ستونی بود خارج کوفه در یک فرسنگی آن، و مردمی که از خارج به کوفه می‌آمدند از آن بعنوان علامت استفاده میکردند. و بدین جهت نجف را اَرْضُ الغَرِّی و یا اَرْضُ الغَرَّیِّین میگویند؛ یعنی دشتی که پهلوی این دو ستون واقع است.

۲- «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۲۴۲ و ۲۴۳



و بهجت و سرورند ، و لذا مرور زمان برزخی را تا قیام قیامت حسّ نمی‌کنند .

ولی کفّار که دستشان از علم و معرفت کوتاه و جانشان از جام سرشار آب زلال ولایت سیراب نگشته است در خشکزار بَرهوت یَمَن اجتماع دارند .

ذَرّه ذَرّه کاندترین ارض و سماست

جنس خود را همچو گاه و کهرباست

ناریان مَر ناریان را جاذبند

نوریان مَر نوریان را طالبند<sup>۱</sup>

طیّ زمان اگر امر نسبی باشد این مسأله را خوب می‌رساند که چقدر گذشت زمان برای اهل برهوت سخت و پرماجرا و دراز و کوبنده است که تو گوئی هر لحظه از آن سال‌هاست ؛ و برای اهل وادی السّلام که وادی ایمن است ، چقدر راحت و زودگذر و لطیف ، تو گوئی که سالی از آن در یک لحظه طیّ میشود .

آری ، در مجالس انس و خلوت با محبوب ، گذشت زمان محسوس نیست ، و در آن مقام وحدت ، که ارواح از زنگار کثرات و تعلّقات پاک شده و در مقام صفا و مودّت و مؤانست درهم و با هم آمیخته شده و چون شیر و شکر و شهد و انگبین درهم فرو رفته‌اند ، گذشت زمان - که از آثار مادّه است - و ادراک طیّ تدریج آن در آنجاراه

---

۱- بیت اوّل از «مثنوی» طبع میرخانی ، ج ۶ ، ص ۶۰۱ است ، و بیت دوّم در ج ۲ ، ص ۱۰۸ .

ندارد؛ و شاید معنای طیّ زمان برای اولیای خدا نیز همین باشد. و به عکس در زندان‌های فراق و جدائی از محبوب و تعلّقات، هر لحظه سالی میگذرد و توغّل به کثرات و توهم این تعلّقات، زمان را در قوای متخیّله طولانی نموده و هر ساعت آن را چون شب یلدا دراز، و پیوسته شخص منتظر را چشم به راه طلوع سپیده صبح امید و وصل و خلوت و انس میدارد.

من پیر سال و ماه نیم یار بی وفاست

بر من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم<sup>۱</sup>

البته افرادی که به مقام قُرب حضرت احدیّت عزّ و جلّ رسیده و چشم بصیرت آنان باز شده باشد، همانطور که اموات به صورت‌هائی مجسم میشوند و زندگان را می‌بینند، آنها هم میتوانند مردگان را ببینند و با آنها تکلم کنند.

محمد بن حسن صفّار در کتاب «بصائر» با اسناد متصل خود روایت میکند از حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام که فرمود:

من با پدرم از مدینه برای سرکشی به بعضی از اموالش خارج شدیم؛ چون در صحرا وارد شدیم یک پیرمردی که موهای سر و صورت او سفید بود بر پدرم روی آورد و بر او سلام کرد.

پدرم پیاده شد و به نزد او رفت و می‌شنیدم که به او می‌گفت:

۱- از «دیوان حافظ شیرازی» طبع پژمان، چاپخانه بروخیم (سنه ۱۳۱۸)

فدایت شوم؛ و سپس نشستیم و آنها در مدّتی طولانی از هم پرسش‌هایی نمودند.

و پس از آن، آن پیرمرد برخاست و رفت و با پدرم وداع و خداحافظی نمود.

پدرم ایستاد و پیوسته به پشت سر او نظاره می‌نمود تا از نظر پنهان شد.

من عرض کردم: پدرجان! این پیرمرد که بود که من شنیدم که چنان با او سخن می‌گفتی که با هیچ کس چنین سخن نگفته‌ای؟  
فرمود: آن پدرم بود.<sup>۱</sup>

و نیز در همین کتاب «بصائر الدرّجات» با اسناد متصل خود روایت میکند از ابراهیم بن اَبی البِلاد که گفت: من به حضرت امام رضا علیه السّلام عرض کردم که: عبدالکریم بن حسان برای من نقل کرد از عبیدة بن عبدالله بن بشیر خثعمی از پدر شما که او گفت:  
من در ردیف پدرم در وقتی که سوار شده و عازم عَرِيض<sup>۲</sup> بود نشسته بودم و به راه افتاده بودیم، پیرمردی با محاسن و موی سر سپید که در حال راه رفتن بود به پدرم روی آورد؛ پدرم پیاده شد و پیشانی او را بوسید.

۱- «بصائر الدرّجات» طبع سنگی، ص ۷۹ و ۸۰، باب أَنَّ الْأُئِمَّةَ يَزُورُونَ الْمَوْتَى

۲- «عَرِيض» بر وزن «زُبَيْر» یکی از نواحی و محال اطراف مدینه منوره است. (تعلیقه)

إبراهیم میگوید: و من چنین میدانم که دست او را بوسیده است .  
و سپس پیوسته به او می‌گفت: فدایت شوم ، و آن پیرمرد به  
پدرم سفارش‌هایی مینمود .

میگوید: و پدرم برخاست و شیخ به راه افتاد و آنقدر رفت که از  
نظر پنهان شد و سپس پدرم سوار شد و ما به راه افتادیم .  
من به پدرم گفتم: این مرد که بود که با او چنین رفتار کردی که با  
احدی غیر از او رفتار ننموده‌ای؟

گفت: ای فرزندم! این مرد پدرم بود.<sup>۱</sup>

خلاصه انسان باید کاری کند که در برزخ گرفتار نباشد؛ و  
خدای ناکرده بواسطهٔ جحود و انکار اگر ایمان از او سلب گردد به  
وادی برهوت گرفتار می‌گردد؛ بلکه مؤمن باید بواسطهٔ اعمال  
صالحه، پیوسته طریق قرب را بپوید تا روحش پس از مرگ در  
وادی السّلام آرام و ایمن باشد، و در روز قیامت با شفاعت محمّد  
و اهل بیتش علیهم السّلام به بهشت برین رفته و در آنجا مخلّد  
بماند .

چون شفاعت در برزخ نیست؛ و اگر مؤمن نیز کردارش ناپسند  
باشد در برزخ گوشمالی خواهد شد .

در «کافی» با سند متصل خود از عمرو بن یزید روایت میکند که

میگوید:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي سَمِعْتُكَ وَ أَنْتَ تَقُولُ:

۱- «بصائر الدّرجات» ص ۷۷؛ و «بحار الأنوار» ج ۶، ص ۲۴۸

كُلُّ شَيْعَتَنَا فِي الْجَنَّةِ عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ .  
 قَالَ : صَدَقْتِكَ ، كُتُّهُمُ وَاللَّهِ فِي الْجَنَّةِ .  
 قَالَ : قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، إِنَّ الذُّنُوبَ كَثِيرَةٌ كِبَارٌ .  
 فَقَالَ : أَمَّا فِي الْقِيَامَةِ فَكُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَاعِ  
 أَوْ وَصِيِّ النَّبِيِّ ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ .  
 قُلْتُ : وَ مَا الْبَرْزَخُ ؟  
 قَالَ : الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ١ .

«عمرو بن یزید میگوید : به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : من شنیدم که شما می گفتید : تمام شیعیان ما با هر کرداری که دارند در بهشت هستند . حضرت فرمود : این قول تورا تصدیق میکنم ، سوگند به خدا که همه در بهشتند .

عرض کردم : فدایت شوم ! گناهان ، بسیار و بزرگ است . حضرت فرمود : اما در قیامت پس همه شما در بهشتید بواسطه شفاعت پیامبر مطاع یا به شفاعت وصی آن پیامبر ؛ ولیکن من از برزخ شما نگرانم و در هراس می باشم . عرض کردم : برزخ چیست ؟ فرمود : برزخ عبارت است از عالم قبر از وقتی که انسان می میرد تا زمانی که قیامت بر پا میشود.»

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ

۱- «فروع کافی» طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۶۶

## سُوءٌ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا .<sup>۱</sup>

«روزی میرسد که هر نفس آنچه را که از اعمال خیر انجام داده حاضر خواهد یافت ، و آنچه را که از اعمال زشت انجام داده دوست دارد که بین آنها و بین او فاصله دوری باشد.»

انسان که از دنیا می‌رود ، پرونده عملش بسته می‌شود ، مگر افرادی که بعد از خود بواسطه صدقه جاریه مانند وقف امور خیریه و اثر علمی و دینی که مردم از آن بهره‌مند شوند و فرزند صالح که باقیات صالحات او باشد از خود یادگاری بگذارند .

نفس موجودیت انسان که نتیجه مجموع اعمال صالحه یا قبیحه اوست ، با انسان باقی است و انسان با یار و قرین شدن با او یا خرسند است یا معذب ؛ اگر نفس موجودیت خوب باشد پیوسته انسان از او التذاذ میبرد ، و اگر از یاد خدا اعراض کند خداوند موجودیت او را بصورت شیطانی بر او می‌گمارد تا یار و قرین او باشد .

در «کافی» با سند متصل خود ضمن روایتی درباره برزخ و سؤال دو فرشته منکر و نکیر ، از بشیر دهنان از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که : چون مؤمن از سؤال آنها راجع به توحید پاسخ می‌گوید ، آنها در مقام پرسش از رسول خدا ، سؤال می‌کنند :

مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي خَرَجَ بَيْنَ ظَهْرَانِيكُم ؟  
فَيَقُولُ : أَعَنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
تَسْأَلَانِي ؟

۱- صدر آیه ۳۰ ، از سوره ۳ : آل عمران

فَيَقُولَانِ لَهُ : تَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ؟  
 فَيَقُولُ : أَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ .  
 فَيَقُولَانِ لَهُ : نَمَّ نَوْمَةً لَا حُلْمَ فِيهَا ، وَ يُفْسِحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ تَسْعَةً  
 أَذْرُعَ وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ وَ يَرَى مَقْعَدَهُ فِيهَا .  
 وَ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ كَافِرًا دَخَلَ عَلَيْهِ وَ أَقِيمَ الشَّيْطَانُ بَيْنَ يَدَيْهِ ،  
 عَيْنَاهُ مِنْ نُحَاسٍ ؛ فَيَقُولَانِ لَهُ : مَنْ رَبُّكَ ؟ وَ مَا دِينُكَ ؟ وَ مَا تَقُولُ فِي  
 هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي قَدْ خَرَجَ مِنْ بَيْنِ ظَهْرَانِيكُمَا ؟  
 فَيَقُولُ : لَا أَدْرِي ؛ فَيُخَلِّيَانِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الشَّيْطَانِ ، فَيُسَلِّطُ عَلَيْهِ  
 فِي قَبْرِهِ تَسْعَةً وَ تِسْعِينَ تَمِينًا ؛ لَوْ أَنَّ تَسْنِينًا وَاحِدًا مِنْهَا نَفَخَ  
 فِي الْأَرْضِ مَا أَنْبَتَتْ شَجَرًا أَبَدًا ؛ وَ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ إِلَى النَّارِ وَ يَرَى  
 مَقْعَدَهُ فِيهَا .<sup>۱</sup>

«چه میگوئی درباره این مردی که از میان شما برخاست ؟  
 مؤمن میگوید : آیا از محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله از  
 من پرسش می کنید ؟  
 آن دو فرشته میگویند : آیا تو گواهی میدهی که او رسول خدا  
 بوده است ؟  
 مؤمن میگوید : گواهی میدهم که او رسول از جانب خدا بوده  
 است .

آن دو فرشته میگویند : بخواب ، خواب خوش و راحت ،  
 خوابی که در آن اضطراب فکری و رؤیای خسته کننده نباشد ؛ و قبر او

۱- «فروع کافی» طبع سنگی ، ج اول ، ص ۶۴

را به قدر نه ذراع می‌کشایند، و دری از آن قبر به بهشت باز می‌کنند بطوریکه محلّ و منزل خود را در بهشت می‌بیند.

و اما اگر آن شخص متوفی کافر بوده باشد، آن دو فرشته بر او وارد میشوند و شیطان در مقابل او قیام دارد، چشم‌های شیطان مانند میس می‌باشد.

آن دو فرشته می‌گویند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ و درباره این مردی که در بین شما ظهور نموده عقیده‌ات چیست؟ کافر می‌گوید: نمیدانم؛ در این حال بین او و بین آن شیطان رایله و رها می‌کنند پس شیطان در قبر او نود و نه بار گزنده بر او مسلط می‌نماید؛ از آن مارهایی که اگر یکی از آنها به روی زمین بدمد دیگر ابدأ درختی روئیده نخواهد شد؛ و دری از قبرش بسوی جهنم گشوده میشود بطوریکه محلّ و مأوای خود را در آتش می‌بیند.

وَمَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ \* وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ \*  
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ .<sup>۱</sup>

«و کسی که از یاد خداوند رحمن اعراض کند، ما می‌گماریم بر او شیطانی را که پیوسته با او قرین و ملازم است؛ و آن شیاطین پیوسته آنرا از راه خدا باز میدارند و آنان چنین گمان می‌کنند که راه یافتگانند. تا زمانی که بر ما وارد شود می‌گوید: ای کاش فاصله بین من و تو که

۱- آیات ۳۶ تا ۳۸، از سوره ۴۳: الزخرف



شیطان قرین من هستی ، به اندازه فاصله مغرب از مشرق بود ، پس چه بد قرینی هستی.»

این شیطان ، در حقیقت ظهور و بروز نفس اماره و موجودیت اوست که در دنیا بواسطه پرده‌ها و حجاب‌ها دیده نمی‌شد و اینک که در برزخ حُجُب کنار رفته است مشاهده میشود و انسان آرزوی دوری از او را میکند . و اگر مؤمن باشد و عملش زیبا باشد ، آن قرین و ملازم به صورت انسان نیکو و خوش‌بو و خوش لباس در برابر انسان جلوه میکند .<sup>۱</sup>

### قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا .<sup>۲</sup>

«فلاح و رستگاری از آن کسی است که نفس خود را رشد و نمو دهد ، و خبیث و پشیمانی از آن کسی است که با نفس خود دسیسه و خدعه بازی کند.»

از اوّل «نهج البلاغه» تا به آخر ، امیرالمؤمنین علیه السلام انسان را راجع به مرگ و عواقب آن هشدار میدهد و راجع به توحید و معاد تقوی توصیه میکند .

خداوند به انسان دو رسول عنایت فرموده : یکی عقل که رسول باطن است و همیشه با انسان است ، و دیگر رسول ظاهر که پیامبر

۱- شیطان مانند ملک موجودی مستقل از بشر و غیر بشر است ؛ و مراد ما از این کلام ، نفی شیطان و تأویل آن به نفس اماره نیست ؛ بلکه مراد این است که نفس اماره موجب اطاعت انسان از شیطان و پذیرفتن تسویلات اوست .

۲- آیه ۹ و ۱۰ ، از سوره ۹۱ : الشمس

اوست و انسان را به دعوت رسول باطن وا میدارد و ترغیب می نماید .  
بنابراین ، اگر انسان راه حق را طی ننمود و سرپوش روی رسول  
باطن گذارد و رسول ظاهر را هم رد کرد ، تقصیر خود اوست .

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ .<sup>۱</sup>  
«این نتایج عمل ، همان است که دست های شما پیش فرستاده  
است ، و خداوند نسبت به بندگان خود ستم نمی کند.»

انسان میگوید : بار پروردگارا چرا جزای مرا این چنین مقرر  
داشتی ؟

در پاسخ میگوید : این اعمال خود شماست که قبلاً فرستاده اید  
و در دستگاه منظم و دقیق ما ثبت و ضبط شده ؛ این واکنش و  
عکس العمل خود شماست ، نفس عمل شماست که در این عالم  
بدین صورت در آمده است ، نه آنکه من ظلم نمودم و شما را به  
عقوبتی بیش از عمل شما مبتلا ساختم ؛ نفس عمل شما در دنیا  
خراب بود حالا آن خرابی ظهور کرده ؛ و اعمال صالحه مؤمن در دنیا  
خوب بود حالا آن خوبی ظهور نموده است .

وقتی چیزی بسیار کوچک است انسان با این چشم های عادی  
نمی تواند آنرا ببیند ؛ میکرب را با چشم غیر مسلح به سلاح  
میکروسکوپ نمی توان دید ، ولی وقتی که در زیر ذره بین های قوی آن  
را یک هزار برابر یا بیشتر بزرگ می نمایند قابل رؤیت میشود .

در این عالم ماده و طبع ، اعمال انسان از نقطه نظر صحّت و

۱- آیه ۱۸۲ ، از سوره ۳ : آل عمران ؛ و آیه ۵۱ ، از سوره ۸ : الأنفال

فساد، ریا و خودنمائی و خودآرائی و شخصیت طلبی و حبّ نفس، یا برای تقرّب به خدا و وصول به مقام لقاء و رضوان مختفی است. این جهات در شکم اعمال و در بطون اعمال است و مختفی است. ظاهر عمل بروز و ظهور دارد ولی جان و روح آن پنهان است؛ چون لطیف و دقیق و ریز و ذره‌بینی است که از افکار عامّه دور می‌باشد.

در آن عالم، باطن جلوه می‌کند، هزار برابر میشود، آن وقت انسان از اعمال بدش می‌خواهد فرار کند و از آن مُشمئز می‌گردد، و از اعمال خوبش مسرور میشود، آنقدر مسرور و خوشحال می‌گردد که خودش تعجب می‌کند.

اصولاً گمان نمی‌کند که صورت حقیقیّه اعمال حسنه او اینقدر دلربا باشد، از اعمال خود که به صورت‌های ملکوتی زیبا ظهور نموده‌اند سؤال می‌کند: تو کیستی؟

در پاسخ می‌گوید: من نمازی هستم که خوانده‌ای، من زکاتی هستم که ادا کرده‌ای، من حجّی هستم که بجا آورده‌ای، من صدقه‌ای هستم که در خفا برای رضای خدا به فقیر داده‌ای، من آن اعانتی هستم که از زیر دست نموده‌ای، من آن ادبی هستم که نسبت به بزرگان انجام داده‌ای، من آن مقام عبودیتی هستم که برای خداوند نموده‌ای.

در کتاب «محاسن» برقی با سند خود از ابوبصیر نقل می‌کند از یکی از صادقین علیهما السّلام که: چون بنده مؤمن بمیرد در قبر او با

او شش صورت داخل میشوند که یکی از آنها از همه سیمایش نیکوتر و هیئتش جمیل‌تر و بویش پاکیزه‌تر و صورتش نظیف‌تر می‌باشد .  
یکی از آن صورت‌ها در طرف راست او می‌ایستد ، و دیگری در طرف چپ ، و دیگری در مقابل او ، و دیگری پشت سر او ، و دیگری در نزد پای او ، و آن صورتی که از همه نیکوتر است در بالای سر او می‌ایستد .

در این حال اگر از جانب راست مانعی برای او رسد آن صورتی که در طرف راست است آن مانع را دفع میکند ؛ و همینطور در هر یک از جهات ششگانه اگر مانعی برسد آن صورتی که در آن جهت است دفع می‌نماید .

آن صورتی که از همه نیکوتر است به آن صورت‌های دیگر میگوید : کیستید شما ؟ خدا شما را جزای خیر دهد از من .

آن صورتی که در طرف راست است در پاسخ میگوید : من نماز هستم ، و صورتی که در طرف چپ است میگوید : من زکاة هستم ، و صورتی که در مقابل و روبروی اوست میگوید : من روزه هستم ، و صورتی که در پشت سر اوست میگوید : من حجّ و عمره هستم ، و صورتی که در نزد دو پای اوست میگوید : من برّ و نیکوئی هستم که از طرف تو به برادرات رسیده است .

و سپس این صورت‌ها به آن صورت نیکوتر میگویند : تو کیستی ؟ تو که از همه ما صورتت زیباتر ، و بویت پاکیزه‌تر ، و هیئت و شکلت جالب‌تر است .

در پاسخ آنها میگوید: من ولایت آل محمد صلواتُ الله علیهم  
أَجْمَعِينَ هستم.<sup>۱</sup>

خدا کند که پیوسته انسان در تحت ولایت محمد و آل محمد  
باشد که هر چه هست در این ولایت است، ریسمان متصل بین انسان  
و خداست، اگر یک سر این ریسمان به دست انسان باشد، آنها انسان  
را از حسیض ناسوت و أسفل سافلین به اوج لاهوت میرسانند، و گرنه  
انسان در چاه طبع و نفس اماره گرفتار، و شیاطین انسان را به ظلمات  
و بدبختی می کشانند و به هزاران گرفتاری که هر کدام از دیگری  
خراب تر و بدتر است میرسانند.

در روایت وارد است که اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز و  
روزه و زکاة و حج و ولایت؛ وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ،<sup>۲</sup> و  
هیچ چیز مانند ولایت دارای اهمیّت نیست و برای ترغیب و تحریر  
به آن اعلام و اعلان نشده است.

ولایت جان و روح اعمال است، اگر ولایت باشد اعمال مقبول  
و گرنه مردود است، چون: عمل بدون ولایت چون جسد مرده،  
کالبدی بی جان بیش نیست، نماز و روزه و جهاد و زکات و حج و  
صدقات و امر به معروف و نهی از منکر با ولایت زنده، و بدون آن  
مرده و متعفن است.

مردم کوفه، که أمير المؤمنين عليه السلام در خطبه‌های خود از

۱- «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۲۸۸

۲- همان مصدر، ص ۲۸۶؛ و «أصول کافی» ج ۲، ص ۱۸

دست آنان می‌نالند ، و خوارج نهروان ، همه دارای اعمال به ظاهر چشمگیر و زاهدانه و صالحه‌ای بوده‌اند ، اهل تعبد و تهجد بودند ، بعضی از آنان حافظ قرآن بودند و قرآن حمایل نموده و بدان تمسک می‌جستند ؛ اما امام خود را نمی‌شناختند و در مقابل او به نبرد و قیام علیه او برخاستند . عمل به صورت صالح است ولی در باطن طالح و خراب و آلوده و مرده عین .

خوارج به اتهام کفر با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگ میکردند و او را به جرم کفر میخواستند بکشند . اینها افرادی هستند که ایمان از ظاهر آنان به قلب آنها رسوخ پیدا نکرده و این اعمال صالحه بر روانشان اثری نداشته و روحشان را زنده و بیدار نموده است ، اینان افرادی هستند که ربط پیدا نکرده‌اند و با عالم معنی جدا و متمایز زیست می‌کنند .

اینان افرادی هستند که آن حضرت درباره‌شان میفرماید : خدایا مرا از دست آنان راحت کن ، آنان را نیز از دست من راحت کن ؛ من از آنها خسته شده‌ام و آنها از من خسته شده‌اند ؛ وَ سَمِئْتُهُمْ وَ سَمِئُونِي . پس از آنکه از دست آنها بواسطه مخالفتشان ناله میکند ، در خطبه میفرماید :

وَ اِنِّي وَاللَّهِ لَا ظُنُّ اَنْ هُوَ لَاءِ الْقَوْمِ سَيِّدَالْوَنَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ  
عَلَىٰ بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ ، وَ بِمَعْصِيَتِكُمْ اِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ  
وَ طَاعَتِهِمْ اِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ ، وَ بِاَدَائِهِمُ الْاَمَانَةَ اِلَىٰ صَاحِبِهِمْ وَ  
خِيَانَتِكُمْ ، وَ بِصَلَا حِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَ فِسَادِكُمْ .

فَلَوْ اِتَّمَمْتُمْ اَحَدَكُمْ عَلٰى قَعْبٍ لَخَشِيتُمْ اَنْ يَذْهَبَ بِعَلَاَقَتِهِ .  
 اَللّٰهُمَّ اِنِّى قَدْ مَلَيْتُهُمْ وَ مَلُونِى ، وَ سَسَمْتُهُمْ وَ سَسَمُونِى ،  
 فَاَبْدَلْنِى بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ اَبْدَلْهُمْ بِى شَرًّا مِنْى . اَللّٰهُمَّ مِثْ قُلُوْبِهِمْ  
 كَمَا يُمِاِثُ الْمِلْحُ فِى الْمَاِءِ .<sup>۱</sup>

«و سوگند به خداوند که من چنین گمان میکنم که این گروه طرفداران معاویه دولت و حکومت را به جای شما در دست گیرند ، چون آنان با یکدیگر در باطلشان اجتماع و اتحاد دارند و شما از حَقَّتَان در تفرق و تشَت هستيد ، و آنان از امامشان در باطل اطاعت دارند و شما از امامتان در حق مخالفت داريد ، و آنان نسبت به صاحب امور و رئيسشان که معاویه است اداء امانت می کنند و شما به صاحبان خیانت می ورزید ، و آنان در شهرهای خودشان به صلاح و آبادی و آبادانی اقدام می کنند و شما در شهرهای خودتان به فساد و خرابی دست می آید .

پس اگر من یکی از شما را بر قدحی بزرگ که در رکاب و ریسمانی بسته و محفوظ است مورد امانت خود قرار دهم ، هر آینه بیم آن دارم که قدح و ریسمانش را در آورده و ببرد .  
 بارپروردگارا! من از ایشان ملول شدم و ایشان از من ملول شدند ، و من از ایشان خسته شدم و ایشان از من خسته شدند ، خدایا ! به جای آنان برای من بهتر از آنانرا روزی فرما ، و به جای من بر آنان بدتر از مرا مقدّر کن . خداوندا ! دل های آنانرا مانند پاره نمکی که در آب

۱- خطبة ۲۵ از «نهج البلاغة» طبع عبده - مصر ، ج ۱ ، ص ۶۵

ذوب می‌گردد ذوب فرما.)»

کراراً و مراراً از شهادت خود به دست شقی‌ترین امت خبر میداد و انتظار آن روز را می‌کشید .

در «خرائج و جرائح» راوندی است که در روایات متواتره وارد است که آن حضرت اخبار از شهادت خود میداد و اینکه از دنیا با شهادت ارتحال می‌یابد .

و می‌فرمود : **وَاللَّهِ لَيَخْضِبُهَا مِنْ فَوْقِهَا ، يُومِي إِلَى شَيْبَتِهِ .**  
«سوگند به پروردگار که اینها را از بالایش به خون خضاب میکند ، و اشاره به محاسن سپید خود مینمود.»

و پس از آن می‌فرمود : **مَا يَحْسِبُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا بِدَمٍ !**  
«چه چیز شقی‌ترین امت را بازداشته است که این محاسن را به خون خضاب کند!»

و می‌فرمود : **أَتَاكُمْ شَهْرُ رَمَضَانَ وَفِيهِ تَدْوُرُ رَحَى السُّلْطَانِ ۱ ،**  
**أَلَا وَإِنَّكُمْ حَاجُّو الْعَامَ صَفًّا وَاحِدًا ، وَءَايَةُ ذَلِكَ أَنِّي لَسْتُ فِيكُمْ .**  
«ماه رمضان در رسید و در این ماه آسیای حکومت دور می‌زند و منقضی می‌گردد ، آگاه باشید که در امسال همه شما در صف واحدی

حجّ می‌کنید و علامت آن این است که من در میان شما نیستم.»  
**وَكَانَ يَفْطُرُ فِي هَذَا الشَّهْرِ لَيْلَةَ عِنْدَ الْحَسَنِ وَ لَيْلَةَ عِنْدَ الْحُسَيْنِ**  
**وَ لَيْلَةَ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ زَوْجِ زَيْنَبَ بِنْتِهِ لِأَجْلِهَا ، لَا يَزِيدُ عَلَيَّ**

۱- مجلسی رضوان الله عليه احتمال داده است که در نسخه اصل شیطان بوده و در استنساخ تحریف شده است .



ثَلَاثَ لُقْمٍ ، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ ، فَقَالَ : يَا تَيْبِي أَمْرُ اللَّهِ وَ أَنَا خَمِيصٌ ،  
إِنَّمَا هِيَ لَيْلَةٌ أَوْ لَيْلَتَانِ ، فَأُصِيبَ مِنَ اللَّيْلِ .<sup>۱</sup>

«و در این ماه رمضان یک شب در نزد امام حسن و یک شب در نزد امام حسین و یک شب در نزد عبدالله بن جعفر ، شوهر دخترش زینب ، به جهت دخترش افطار مینمود ، و زیاده از سه لقمه بر نمی داشت .

چون علتش را پرسش نمودند فرمود : امر خدا میرسد و من باید گرسنه باشم ، یکی دو شب دیگر بیشتر نمانده است . و در سیاهی شب ضربت خورد ؛ همان شبی که وعده داده بود.»

و در «مناقب» ابن شهر آشوب گوید :

رُوي أَنَّهُ جَرَحَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِوَدٍ رَأْسَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ  
الْخَنْدَقِ ، فُجَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَشَدَّهُ وَ نَقَتَ  
فِيهِ فَبَرَأَ وَ قَالَ : أَيْنَ أَكُونُ إِذَا خُضِبَتْ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ !<sup>۲</sup>

«روایت شده است که عمرو بن عبدود در جنگ احزاب جراحتی بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد ساخته بود ، آن حضرت نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ آمد و رسول خدا زخم را بست و در آن دمید و صحّت یافت و فرمود : کجا هستم من آن روزی که این محاسن از خون این سر خضاب شود!»

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۴۸ ، باب إخبار الرّسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِشهادته و إخباره صلوات الله عليه بشهادة نفسه

۲- همان مصدر ، ص ۶۴۷

و در «تذكرة الخوآص» گوید: أحمد بن حنبل در «فضائل» گوید:

رسول خدا فرمود:

يَا عَلِيُّ! أَتَدْرِي مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.

قَالَ: مَنْ يَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ؛ يَعْنِي لِحَيْثَهُ مِنْ هَامَتِهِ.<sup>۱</sup>

«ای علی! آیا میدانی شقی ترین اولین و آخرین کیست؟»

گفتم: خدا و رسول داناترند.

فرمود: کسی که این را از این خضاب کند؛ یعنی محاسنش را از

خون سرش.

قَالَ الزُّهْرِيُّ: كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَبْطِئُ الْقَاتِلَ، فَيَقُولُ: مَتَى يُبْعَثُ أَشَقَاهَا!<sup>۲</sup>

«زُهْرِيُّ می‌گفت: حال أمير المؤمنين عليه السلام چنین بود که

قیام قاتل خود را برای شهادت کند و بطیء می‌یافت و می‌فرمود: چه

موقع شقی ترین امت قیام میکند برای شهادت من!»

و جماعتی از وافدین خوارج از اهل بصره به کوفه وارد شدند، و

در میان آنان مردی بود به نام جُعد بن نَعَجَة، و رو به أمير المؤمنين

کرده و گفت: يَا عَلِيُّ! اتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ. «ای علی! تقوای خدا

پیشه دار، تو خواهی مُرد.»

۱- «تذکره» سبط ابن جوزی، طبع سنگی، ص ۱۰۰؛ و «بحار الأنوار»

ج ۴۲، ص ۱۹۵

۲- «تذكرة الخوآص» ص ۱۰۰؛ و «بحار الأنوار» ج ۴۲، ص ۱۹۵

حضرت فرمود :

بَلْ أَنَا مَقْتُولٌ بِضَرْبَةٍ عَلَيَّ هَذَا فَتُخَضَّبُ هَذِهِ [مِنْ هَذِهِ] يَعْنِي لِحَيْتَهُ مِنْ رَأْسِهِ ، عَهْدٌ مَعَهُودٌ وَقَضَاءٌ مَقْضِيٌّ ، وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى .<sup>۱</sup>

«بلکه من کشته میشوم به علت ضربتی که به اینجا (یعنی به سر) میخورد و لِحیه من از خون آن خضاب میگردد ، عهد معهود و قضاء حتمی پروردگار است ، و خیت و پشیمانی از آن کسی است که افترا بزند.»

و از فضالة بن ابی فضالة أنصاری روایت است (أبوفضاله پدر فضاله از اهل بدر بود و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین شهید شد.) که : امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه مریض شد ، و من با پدرم به عیادت آن حضرت رفتیم .

پدرم به آن حضرت گفت : علت توقف شما در کوفه در بین اعراب جهینه چیست ؟

بسوی مدینه رهسپار شو ؛ اگر اجلت در رسد ، اصحاب تو متصدی و مباشر تکفین و تغسیل تو میگردند و بر تو نماز میخوانند .

حضرت فرمود : رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با من عهد و میثاق بسته که از دنیا بروم مگر آنکه اینجا از خون اینجا خضاب

۱- «تذكرة الخوآص» ص ۱۰۰ ؛ و «إرشاد» مفید ، طبع سنگی ، ص ۱۷۷ ؛

و «بحار الأنوار» ج ۴۲ ، ص ۱۹۵

گردد؛ یعنی محاسنش از خون سرش<sup>۱</sup>.  
ابن سعد در «طبقات» از ابوالطُّفَیل آورده است که: علی  
علیه السلام مردم را برای بیعت فرا خواند، از جمله استقبال کنندگان  
ابن ملجم مرادی عبدالرحمن بود.  
امیرالمؤمنین دوبار او را ردّ نمود و سپس آمد.

حضرت فرمود:

مَا يَجْبُسُ أَشْقَاهَا! لَتُخْضِبَنَّ أَوْ لَتُصْبَغَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذَا، يَعْنِي  
لِحَيْتَهُ مِنْ رَأْسِهِ، ثُمَّ تَمَثَّلَ بِهِذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ:  
اشْدُدْ حَيَازِيْمَكَ لِلْمَوْتِ      فَإِنَّ الْمَوْتَ آتِيكََا  
وَلَا تَجْرَعْ مِنَ الْقَتْلِ      إِذَا حَلَّ بِوَادِيكََا<sup>۲</sup>

«چه چیز مانع شقی‌ترین امّت شده است! قسم بخداوند که این  
از این خضاب خواهد شد یارنگ خواهد شد؛ یعنی محاسنش از  
سرش، و سپس بدین دو بیت تمثّل نمود.

کمربندهای خود را برای مرگ محکم کن، در آن وقتی که مرگ  
در آستانه خانه تو فرود آید.

و از کشته شدن مه‌راس و جزع منما، در آن زمانی که در وادی تو  
حلول کند و وارد شود.»

۱- «تذکره الخوآصّ» ص ۱۰۰؛ و «بحار الأنوار» ج ۴۲، ص ۱۹۵ و ۱۹۶

۲- «طبقات» ابن سعد، طبع بیروت - دار صادر، ج ۳، ص ۳۳

و مؤلف گوید: اصل این اشعار از أُحِيْحَةَ بن جُلَاح است که پسر خود را  
تحریض می‌کرده است و امیرالمؤمنین علیه السلام بدان تمثّل جسته‌اند.  
(«مجمع الأمثال» میدانی، ج ۱، ص ۳۶۶ و ۳۶۷)

و نیز در «طبقات» از محمد بن عبیده آورده است که :  
 قَالَ عَلِيٌّ : مَا يَحْبِسُ أَشْقَاكُمْ أَنْ يَجِيءَ فَيَقْتَلِنِي ! اللَّهُمَّ قَدْ  
 سَمِعْتُهُمْ وَ سَمِعُونِي ، فَأَرِحْهُمْ مِنِّي وَ أَرِحْنِي مِنْهُمْ .<sup>۱</sup>  
 «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : علّت تأخیر شقی ترین امت  
 چیست که بیاید و مرا بکشد ! بار پروردگارا ! من از آنها خسته شده‌ام و  
 آنها نیز از من خسته شده‌اند ، پس آنانرا از دست من راحت کن و مرا  
 هم از دست آنان راحت بنما.»

و نیز در «طبقات» از سلیمان بن قاسم ثقفی روایت کرده است که  
 گفت : مادرم حدیث کرد از امّ جعفر که یکی از کنیزان علی بن ابی طالب  
 علیه السلام بود که گفت :

إِنِّي لَأُصَبُّ عَلَى يَدَيْهِ الْمَاءَ ، إِذْ رَفَعَ رَأْسَهُ فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ  
 فَرَفَعَهَا إِلَى أَنْفِهِ فَقَالَ :

وَاهَا لَكَ لَتُخْضَبَنَّ بِدَمٍ .

قَالَتْ : فَأُصِيبُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ .<sup>۲</sup>

«من بر روی دست‌های امیرالمؤمنین علیه السلام آب میریختم  
 که ناگهان سر خود را بلند کرد و با دست خود محاسنش را گرفته و به  
 طرف بینی خود بالا کشید و گفت :

عجبا از تو که هر آینه سوگند بخدا که بخون خضاب خواهی شد .

آن کنیز گفت : در جمعه‌ای که رسید ضربت خورد.»

۱ و ۲- «طبقات» ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۳۴ و ۳۵

مجلس نهم

قرین بون ملکوت برخی انسان با او در برزخ



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ<sup>۱</sup>

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم :

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمِمَّا عَمِلَتْ مِنْ  
سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ  
رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ .

(آیه سی ام ، از سوره آل عمران : سوّمین سوره از قرآن کریم)

انسان که از دنیا می‌رود در بهشتی و یا جهنمی داخل می‌شود که آن را بهشت و جهنم برزخی گویند که نسبت به بهشت و جهنم قیامت خیلی ضعیف‌تر است ، و لذا در بعضی از روایات وارده چنین تعبیر شده است که در عالم قبر و برزخ دری به بهشت قیامت یا جهنم قیامت او می‌گشایند ؛ و به همان میزانی که از باز شدن در و تماشای آن

---

۱- مطالب گفته شده در روز نوزدهم ماه مبارک رمضان .



منظره‌های جالب و حیرت‌انگیز انسان لذت میبرد، و یا از رؤیت دود و دخان و آتش و سعیر و زقوم و حمیم و تُعبان و أفاعی در رنج و اضطراب می‌افتد، به همان میزان این بهشت یا جهنم برزخی نمونه و اثری از قیامت است. و بر این اساس موجودیت بهشتی یا جهنمی خود را به دست آورده است.

و در بعضی از روایات این را بهشت دنیا نامیده‌اند؛ و مرحوم مجلسی رضوان الله علیه در کتاب عدل و معاد از «بحار الأنوار» از آن به بهشت و جهنم دنیا تعبیر نموده و بابی را به این عنوان منعقد ساخته است.

و علتش آنستکه عالم برزخ از تتمه عالم دنیاست. و لذا از بهشتی که آدم بوالبشر در آنجا بود نیز به بهشت دنیا تعبیر شده است، چون از مقدمات دنیا و متصل به آن و موجب آمادگی و تهیو آمدن به دنیا بوده است.

در «علل الشرائع» با سند خود از حسن بن بشار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که:

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ، فَقَالَ: جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطْلُعُ عَلَيْهِ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، وَلَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْخُلْدِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا.<sup>۱</sup>

«میگوید: از آن حضرت درباره بهشت آدم سؤال کردم، فرمود: بهشتی بود از بهشت‌های دنیا که در آن خورشید و ماه طلوع داشتند،

۱- «علل الشرائع» ج ۲، باب نوادر العِلل، ص ۶۰۰، عدد ۵۵

و اگر از بهشت‌های خُلد بود هیچگاه از آن خارج نمی‌شد.»

و در «کافی» از علی بن ابراهیم از پدرش از برنُطی از حسین بن میسر از حضرت صادق علیه السلام مثل این روایت را آورده است.<sup>۱</sup>  
و در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه: **وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ** از پدرش مرفوعاً آورده است که:

**سُئِلَ الصَّادِقُ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ أَمْ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا كَأَنَّكَ أَمٌّ مِنْ جَنَّاتِ الآخِرَةِ؟**

**فَقَالَ: كَأَنَّكَ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطَّلِعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ؛ وَ لَوْ كَأَنَّكَ مِنْ جَنَّاتِ الآخِرَةِ مَا أُخْرِجَ مِنْهَا أَبَدًا.**<sup>۲</sup>

و پس از آنکه برزخ سپری شد و در صور دمیده شد ، آنوقت انسان به بهشت قیامتی میرود .

انسان که در برزخ وارد میشود با موجودیّت و فعلیّت خود وارد میشود . در این دنیا خودیّت و ملکات او مخفی است ، ظاهر او و ظاهر کردار او پیداست ؛ در عالم برزخ این مخفیّات یک درجه ظهور پیدا میکند و اعمالش به صورت ملکوتی که دارد ظاهر میگردد ، و ملکاتش که روی خودیّت و شخصیت او اثر گذاشته‌اند با انسان در برزخ ظهور می‌نماید .

**وَ يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا \* يَوَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا \* لَقَدْ**

۱- «فروع کافی» طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۶۸

۲- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی ، ص ۳۵ و ۳۶

أَضَلَّنِي عَنْ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا \*  
وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا.<sup>۱</sup>

«در روز قیامت شخص ستمگر انگشت ندامت به دندان میگرد و میگوید: ای کاش که من راهی با رسول خدا پیدا نموده بودم، ای کاش که من فلان را دوست و خلیل خود نمیگرفتم! او مرا از قرآن و ذکر خدا، بعد از آنکه بسوی من آمد، باز داشت؛ و البته شیطان موجب خذلان انسان است.

و رسول خدا میگوید: بار پروردگار من! حَقًّا اَمَّتْ و قوم من این قرآن را مهجور داشتند و از آن دوری کردند.»

در این آیات که شیطان را خذول و منحرف کننده معرفی میکند و در عین حال، فلان را گمراه کننده از ذکر و قرآن می شمارد، معلوم میشود که فلان، محلّ ظهور شیطان و نفس اماره و بالأخره فلان، مرکز و محور تجلیات نفس خود او بوده است؛ پس در حقیقت و معنی، انسان از خودش و موجودیتش گلایه دارد، آن خودی و شخصیتی که تمام مصائب و ابتلائات و امتحانات بوسیله او بر انسان وارد میگردد و محور پذیرش یا عدم قبول سعادت و سخن حق است.

این نفس، همان قرین سوئی است که در آنجا انسان تقاضا دارد بین او و خودش به قدر فاصله مشرقین جدائی بوده باشد و درباره او وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا فرموده است.

و یا همان نفس ملکوتی و رحمانی و زیبا و جمیل و سریع الإدراک

۱- آیات ۲۷ تا ۳۰، از سوره ۲۵: الفرقان

و محلّ لطف و کانون محبّت و تراوش خیرات است که درباره او  
 قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا فرموده است .

انسان که در میان قبر می‌رود این نفس نیز با انسان قرین و ملازم  
 است و از او سؤال میکند : تو کیستی که من تا به حال به زیبایی و  
 محبّت و انس با تو ندیده‌ام ؟

در پاسخ می‌گوید : من عمل خودت هستم ، من مجموعه منتجه  
 کردار و رفتار خودت هستم ، من ظهور ملکات و سجایا و خودیّت تو  
 هستم .

من از دنیا با تو به اینجا آمده‌ام و از اینجا تاروز قیامت نیز با تو  
 خواهم بود . و وقتی که سر از قبر در می‌آوری من با تو وارد محشر  
 شده و در پیشگاه عرض و مقام عدل الهی خواهیم رفت .

در «أمالی» صدوق با سند متصل خود روایت میکند از علاء بن  
 محمّد بن فضل از پدرش از جدّش که او گفت : قیس بن عاصم گفت :  
 من با جماعتی از بنی تمیم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به  
 عنوان وفود و میهمانی وارد شدیم . چون من داخل بر آن حضرت  
 شدم دیدم **صَدِّصَالُ بْنُ دَلْهَمَسٍ** نیز در حضور آن حضرت نشسته  
 است .

عرض کردم : ای پیغمبر خدا ! ما را موعظه‌ای فرما که از آن نفع  
 ببریم چون ما قومی هستیم که در صحرا زندگی می‌کنیم و خدمت  
 شما کمتر می‌رسیم !

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : يَا قَيْسُ ! إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا ، وَإِنَّ مَعَ الْحَيَاةِ

مَوْتًا ، وَإِنَّ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةً ، وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَسَبًا ، وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ، وَإِنَّ لِكُلِّ حَسَنَةٍ ثَوَابًا ، وَلِكُلِّ سَيِّئَةٍ عِقَابًا ، وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا .

وَإِنَّهُ لَا يُدَبِّدُ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يُدْفِنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ ، وَتُدْفَنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَيِّتٌ .

فَإِنْ كَانَ كَرِيمًا أَكْرَمَكَ ، وَإِنْ كَانَ لَثِيمًا أَسْلَمَكَ ؛ ثُمَّ لَا يُعْشَرُ إِلَّا مَعَكَ ، وَلَا تَبْعَثُ إِلَّا مَعَهُ ، وَلَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ ؛ فَلَا تَجْعَلُهُ إِلَّا صَالِحًا ؛ فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ أَنْسَمْتَ بِهِ ، وَإِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ ؛ وَهُوَ فِعْلُكَ .

«پس رسول خدا فرمود : ای قیس ! به درستی که با هر عزتی ذلّتی است ، و با زندگی مرگ است ، و با دنیا آخرت است ، و برای هر چیزی حسابگری است ، و بر هر چیزی مراقب و پاسداری است ، و برای هر کار نیکویی ثوابی است ، و برای هر کار زشتی عِقابی است ، و برای هر أَجلی کتاب و تقدیری است .

و ای قیس ! حتماً و حقّاً بدون شک با تو قرینی است که با تو دفن میشود و او زنده است ، و تو نیز با او دفن میشوی و مرده هستی . پس اگر آن قرین کریم باشد تو را از گزند حوادث مصون خواهد داشت و گرامی خواهد داشت ، و اگر لثیم باشد تو را دستخوش خطرات و آفات نموده به طوفان بلا خواهد سپرد .

و او در روز قیامت محشور نمی‌گردد مگر با تو ، و تو نیز برانگیخته نخواهی شد مگر با او ، و از تو بازپرسی نخواهد شد مگر از

او، پس او را صالح قرار بده چون اگر صالح باشد با او انس خواهی گرفت، و اگر فاسد باشد از هیچ چیز وحشت نداری مگر از او؛ و آن کردار و عمل تو است.»

قیس عرض کرد: یا نبیّ الله! دوست دارم که این مواعظ شما در ابیاتی از شعر درآید تا ما با این اشعار بر افرادی از عرب که به ما حکومت کنند افتخار کنیم، و آنها را حفظ نموده و از نفائس ذخائر خود قرار دهیم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به یکی از حضار امر فرمودند که برود و حسان بن ثابت<sup>۱</sup> را بیاورد.

قیس میگوید: همینکه منتظر آمدن حسان بودیم در این برهه از زمان من در تفکر فرو رفته‌ام که این مواعظ را خود به شعر درآورم. شعرها را ساخته و پرداخته و جزماً آماده ساختم و قبل از اینکه حسان برسد عرض کردم: یا رسول الله من شعرها را خودم سرودم و چنین گمان دارم که مطابق پسند شما باشد و برای آن حضرت خواندم:

تَخَيْرَ خَلِيطًا مِنْ فِعَالِكَ إِذْ مَا

قَرِينُ الْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ

۱- «حسان بن ثابت» از اصحاب رسول خدا و مردی ادیب و شاعر بود. و معروف است که رسول الله درباره او عبارتی بدین مضمون فرمودند: يَا حَسَانُ! مَا تَزَالُ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلسَانِكَ. و اشعاری نغز درباره غدیر خم و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام سروده است؛ ولی در آخر عمر از طرفداران عثمان شد و مات عثمانيًا.

وَلَا بُدَّ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَنْ تُعِدَّهُ  
 لِيَوْمٍ يُنَادَى السَّمْرُءُ فِيهِ فَيَقْبَلُ  
 فَإِنْ كُنْتَ مَشْغُولًا بِشَيْءٍ فَلَا تُكُنْ  
 بِغَيْرِ الَّذِي يَرْضَى بِهِ اللَّهُ تَشْغَلُ  
 فَلَنْ يَصْحَبَ الْإِنْسَانَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ  
 وَ مِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذِي كَانَ يَعْمَلُ  
 أَلَا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ ضَيْفٌ لِأَهْلِهِ  
 يُقِيمُ قَلِيلًا بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَرْحَلُ

- انتهى .<sup>۱</sup>

این روایت را مجلسی در «روضه بحار» از «أعلام الدین» دیلمی نقل کرده است با این اختلاف که طبق این نقل سراینده اشعار شخصی از اصحاب بوده که در مجلس حضور داشته و او را صَلِّصَال می‌گفتند .<sup>۲</sup>

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» میگوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خطبه آخر عمر شریفشان فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ نَسَبٌ وَلَا أَمْرٌ يُؤْتِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يُضَرِّفُ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ . أَلَا لَا يَدْعَيْنَ مُدَّعٍ ، وَلَا يَتَمَنَّيَنَّ مُتَمَنَّئًا .

۱- «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ، ص ۳

۲- «بحار الأنوار» جلد روضه ، از طبع کمپانی ج ۱۷ ، ص ۵۰ ؛ و از طبع

حروفی ج ۷۷ ، ص ۱۷۶

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَا يُنَجِّئِي إِلَّا عَمَلٌ مَّعَ رَحْمَةٍ ، وَ لَوْ  
عَصَيْتُ لَهُوَيْتُ . اللَّهُمَّ قَدْ بَلَغْتُ ١ .

«ای گروه مردمان بدانید : که حَقّاً فیما بین احدی از مردم و بین خدا نَسَبی نیست ، و امری نیست که بواسطه آن ، خیری را به خود متوجّه سازد و یا شرّی را از خود دور گرداند ، مگر عمل .

آگاه باشید ! که هیچ مدّعی چنین ادّعائی نکند و هیچ تمناکننده‌ای چنین تمنّائی ننماید که من بواسطه نسب یا امر دیگری غیر از عمل ، ناجح و رستگار خواهم شد .

سوگند به آن خدائی که مرا به حقّ برانگیخته است ، چیزی انسان را نجات نمیدهد مگر عمل با رحمت خدا .

من هم اگر گناه می‌کردم و مخالفت امر خدا مینمودم ، از درجه خود ساقط شده و به پستی می‌گرائیدم .

بار پروردگارا ! حَقّاً که من مطلب را رسانیدم و از عهده تبلیغ و اداء این حقیقت برآمدم.»

مجلسی رضوانُ الله علیه از کتاب «صفاتُ الشّیعه» صدوق (ره) نقل میکند که :

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم پس از فتح مکه به بالای کوه صفا رفته و فریاد برآوردند :

ای پسران هاشم ! ای پسران عبدالمطلب !  
تمام فرزندان هاشم و عبدالمطلب جمع شدند . حضرت آنانرا

۱- «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ، ج ۲ ، ص ۵۶۳



مخاطب ساخته و فرمود: من به شما اعلام میکنم:  
 اِنِّی رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَیْکُمْ ، اِنِّی شَفِیْقٌ عَلَیْکُمْ . لَا تَقُوْلُوْا : اِنَّ  
 مُحَمَّدًا مِنَّا ؛ فَوَاللّٰهِ مَا اَوْلِیَآئِی مِنْکُمْ وَا لَ مِنْ غَیْرِکُمْ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ .  
 فَلَا اَعْرِفُکُمْ تَاْتُوْنِی یَوْمَ الْقِیَمَةِ تَحْمِلُوْنَ الدُّنْیَا عَلَی رِقَابِکُمْ ،  
 وَ یَأْتِی النَّاسُ یَحْمِلُوْنَ الْاٰخِرَةَ .

اَلَا وَاِنِّی قَدْ اَعْذَرْتُ فِی مَا بَیْنِی وَ بَیْنِکُمْ ، وَ فِی مَا بَیْنَ اللّٰهِ  
 عَزَّوَجَلَّ وَ بَیْنِکُمْ . وَ اِنَّ لِیْ عَمَلِی وَ لَکُمْ عَمَلِکُمْ .<sup>۱</sup>

«بدرستیکه حقا من فرستاده خدا هستم بسوی شما، و بدرستیکه  
 حقا من بر شما شفیق و مهربانم. نگوئید: محمد از ماست؛ سوگند  
 بخدا که دوستان و محبان من از شما و از غیر شما نیستند مگر  
 پرهیزکاران!

من چنین شما را نیابم و نشناسم که در روز قیامت نزد من آئید،  
 در حالیکه دنیا را برگردنهای خود حمل نموده و می کشید، و مردم  
 دیگر بیایند در حالیکه آخرت را حمل نموده و با خود بیاورند.  
 آگاه باشید! من حقا از عهده بیان و تبلیغ آنچه راجع به شما  
 فیما بینی و بین الله بوده بر آدمم و راه عذر را بر شما بستم و حجت را  
 تمام کردم.

و بدرستیکه حقا برای من عمل من است و برای شما عمل شما.»

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۲۱، ص ۱۱۱؛ و در «روضه کافی»  
 ص ۱۸۲ آورده با دو زیاده: اَوَّلُ، قَوْلُهُ: اِنَّ مُحَمَّدًا مِنَّا «وَسَدَّخُلُ مَدْخَلُهُ». دَوْمُ، مَا  
 اَوْلِیَآئِی مِنْکُمْ وَا لَ مِنْ غَیْرِکُمْ «بَا بَنی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ» اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ .

و درباره لزوم اجتناب از معصیت ، حضرت صادق علیه السلام

چه نغز و شیرین سروده‌اند :

تَعَصَى الْإِلَهَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ      هَذَا لَعَمْرُكَ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ  
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ      إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ ۱

«تو معصیت خدا را میکنی در حالیکه اظهار محبت او را می‌نمائی ؛ سوگند به جان تو که در میان کارها این یک کار تازه و شنیدنی است .

اگر در محبت به خدا صادق باشی باید متابعت و اطاعت او را بنمائی ، چون شخص محبّ طبعاً مطیع حبیب خود خواهد بود.»  
باری ، بهشت برزخی بهشت خلد نیست چون در بهشت خلد ، خلود است و کسی که در آن برود دیگر بیرون نمی‌آید ؛ همانطور که قریباً درباره بهشت آدم گذشت که اگر بهشت خلد بود دیگر او را بیرون نمیکردند .

درباره بهشت عدن آمده است که بهشت برزخی است ، چون در آنجا روزی بهشتیان به صبح و شب تقسیم شده است و در بهشت قیامتی صبح و شب نیست .

جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا \* لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا . ۲

۱- «مناقب» ابن شهر آشوب ، طبع حرفی ، ج ۴ ، ص ۲۷۵

۲- آیه ۶۱ و ۶۲ ، از سوره ۱۹ : مریم

«بهشت‌های عَدْنی هستند که خداوند رحمن به بندگان خود وعده غیبی داده است، و البتّه وعده خدا آمدنی است. در آن بهشت‌ها أبداً کلام لغو و بیهوده‌ای نمی‌شنوند مگر سلام و سلامتی که از ناحیه خدا به آنها میرسد، و از برای آنان روزی آنان در هر صبح و شبی خواهد بود.»

در «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» وارد است که :

قَالَ ذَلِكَ فِي جَنَّاتِ الدُّنْيَا قَبْلَ الْقِيَامَةِ ، وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ بُكْرَةً وَعَشِيًّا ؛ فَالْبُكْرَةُ وَالْعَشِيُّ لَا تَكُونُ فِي الْآخِرَةِ فِي جَنَّاتِ الْخُلْدِ ، وَ إِنَّمَا تَكُونُ الْغَدَاةُ وَالْعَشِيُّ فِي جَنَّاتِ الدُّنْيَا الَّتِي تَنْتَقِلُ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهَا وَ تَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ .<sup>۱</sup>

«میفرماید که جنّات عدن بهشت‌هایی در دنیاست قبل از قیام قیامت، و دلیل آن اینکه: در این آیه لفظ بکره و عشی - که صبح و شب است - بکار برده شده و صبح و شب در آخرت و در بهشت‌های خلد نیست. بلکه حقاً صبح و شب متعلق به بهشت‌های دنیوی است که ارواح مؤمنان بدانجا انتقال می‌یابد و در آنجا خورشید و ماه طلوع دارند.»

در اخبار مستفیضه وارد است که ارواح مؤمنان در وادی السّلام و ارواح کافران و معاندان در برهوت<sup>۲</sup> یمن است.

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی، ص ۴۱۲

۲- در «نهایه» ابن اثیر گوید: در حدیث علی علیه السّلام: شَرُّ بَشَرٍ فِي الْأَرْضِ بَرَهُوتٌ، برهوت به فتح باء و راء یک چاه عمیقی است در»

برهوت نام چاهی است در سرزمین حَضْرَمَوْت که در جنوب یمن است ؛ البتّه از باب تعلق و ربط عالم برزخ با عالم قبر است ؛ یعنی آن صور برزخیّه به آن مکان‌هائی از دنیا ربط و تعلق دارند که خسته کننده‌تر و پرافت‌تر و پست‌تر و زنده‌تر و کثیف‌تر است .

در آن چاه ، مارهای سیاه ، عقرب‌ها ، جغدها و حیوانات وحشی آنقدر فراوانند که کسی قدرت عبور ندارد ، از همه گذشته گرمای سوزان که دقیقه‌ای از آن قابل تحمل نیست .

در «کافی» با سند خود روایت میکند که :

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : شَرُّ بَمْرِ فِي النَّارِ بَرَهُوتُ الَّذِي فِيهِ أَرْوَاحُ الْكُفَّارِ .<sup>۱</sup>

«بدترین چاه در آتش ، برهوت است که در آن ارواح کافران

است.»

و نیز در «کافی» با سند خود روایت میکند از قَدَّاح عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، قَالَ : قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

شَرُّ مَاءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَاءُ بَرَهُوتٍ ، وَ هُوَ الَّذِي بِحَضْرَمَوْتٍ تَرِدُهُ هَامُ الْكُفَّارِ .<sup>۲</sup>

حَضْرَمَوْت که کسی قدرت پائین رفتن از آن و رسیدن به قعرش را ندارد . و گفته میشود : بُرَهُوت ، به ضمّ باء و سکون راء . و بنا بر اول تائش زانده و بنا بر احتمال ثانی اصلی است . («نهایه» ج ۱ ، ص ۱۲۲)

۱ و ۲- «فروع کافی» طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۶۷

«از حضرت صادق از پدرانش علیهم السّلام روایت است که امیرالمؤمنین صلواتُ الله علیه فرمودند: بدترین آنها در بسیط زمین آب برهوت است. و برهوت همان است که در حَضْرَمُوت است، و در آنجا جغدهایی که ارواح کفّار بدانها تعلق پیدا کرده است وارد میشوند.»

و نیز در «کافی» با سند خود از سکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: شَرُّ الْيَهُودِ يَهُودُ بَيْسَانَ، وَ شَرُّ النَّصَارَى نَصَارَى نَجْرَانَ، وَ خَيْرُ مَاءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَاءُ زَمْزَمَ، وَ شَرُّ مَاءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَاءُ بَرْهَوْتٍ؛ وَ هُوَ وَادٍ بِحَضْرَمُوتَ يَرِدُ عَلَيْهِ هَامُ الْكُفَّارِ وَ صَدَاهُمْ.<sup>۱</sup>

«رسول خدا فرموده است: بدترین یهود در عالم یهود بَیسان است و بدترین نصاری، نصاری نجران. و بهترین آب در روی زمین آب زمزم است و بدترین آب در روی زمین آب برهوت است؛ و برهوت نام یک وادی است در حضرموت که جغدهای ارواح کفّار بدانجا وارد میشوند.»

مجلسی فرموده است (نقلاً از جزری در «نهایه»): «تعبیر به جغدها بر اساس تعبیر عامّه مردم است که چنین می‌پندارند که روح میّت بالأخصّ روح کشته به صورت جغدی در می‌آید و طلب خون قتل میکند و چون قصاص کنند آن جغد به پرواز در می‌آید. و اسلام

۱- «فروع کافی» طبع سنگی، ج ۱، ص ۶۷

این معنی را نفی کرده است.»

آنگاه فرموده است: «در این روایت رسول خدا از ارواح کفار تعبیر به هَم و صَدَى نموده است، چون در لسان عامه مردم عرب چنین تعبیری رائج بوده است، و اگر چه چنین گمانی باطل است.»<sup>۱</sup> و نیز در «کافی» با سند خود روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

إِنَّ مِنْ وَرَاءِ الْيَمَنِ وَادِيًا يُقَالُ لَهُ: وَادِي بَرَهُوتٍ ، وَ لَا يُجَاوِرُ ذَلِكَ الْوَادِيَ إِلَّا الْحَيَّاتُ السُّودُ وَ الْبُومُ مِنَ الطَّيْرِ ؛ فِي ذَلِكَ الْوَادِي بِئْرٌ يُقَالُ لَهَا: بَلَهُوتٌ يُغْدَى وَ يُرَاحُ إِلَيْهَا بِأَرْوَاحِ الْمُشْرِكِينَ يُسْقَوْنَ مِنْ مَاءِ الصَّديِدِ .<sup>۲</sup>

«در پشت یمن یک وادی است که به آن وادی برهوت گفته میشود، و در آن وادی سکونت ندارد مگر مارهای سیاه و از پرندگان فقط جغد؛ در آن وادی چاهی است به نام بلهوت که هر صبحگاه و شامگاه ارواح مشرکین را به آنجا میبرند تا از آبی که چون فلز گداخته گرم و چون چرک مخلوط شده با خون است بیاشامند.»

و در «بصائر الدرجات» با سند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که محمد بن مسلم میگوید:

جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ جِئْتَ يَا أَعْرَابِيٌّ ؟

قَالَ: مِنَ الْأَحْقَافِ ، أَحْقَافِ عَادٍ ، قَالَ: رَأَيْتُ وَادِيًا مُظْلِمًا

۱ و ۲- «بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۶، ص ۲۸۹ و ص ۲۹۱

فِيهِ الْهَامُ وَالْبُومُ لَا يُبْصِرُ قَعْرَهُ .

قَالَ : وَ تَدْرِي مَا ذَاكَ الْوَادِي ؟

قَالَ : لَا وَاللَّهِ مَا أَدْرِي .

قَالَ : ذَاكَ بَرَهُوتٌ ، فِيهِ نَسَمَةٌ كُلُّ كَافِرٍ<sup>۱</sup> .

«یک مرد اعرابی به محضر امام محمد باقر علیه السلام آمد ،

حضرت فرمود : ای اعرابی از کجا آمدی ؟

اعرابی گفت : از أحقاف ، أحقافِ عاد آمده‌ام ، و گفت : یک

وادی سیاه و تاریکی را دیدم که در آنها بوم‌ها و جغدها بودند و به

اندازه‌های بزرگ بود که نهایت آن دیده نمی‌شد .

حضرت فرمود : آیا میدانی آن چه وادی است ؟

عرض کرد : سوگند بخدا نمیدانم .

حضرت فرمود : آن وادی برهوت است که در آن روح هر کافری

است.»

و در روایتی وارد است که ارواح مؤمنین در شب‌های جمعه در

صخره بیت المقدس مجتمع میشوند .

در «تفسیر علی بن ابراهیم» در ذیل آیه فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ

فِي السَّعِيرِ روایت مفصلی را ، راجع به نبرد امیر المؤمنین علیه السلام

با معاویه و اطلاع ملک روم از این قضیه ، بیان میکند و میگوید که :

ملک روم نامه‌ای به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و نامه دیگری

۱- «بصائر الدرجات» طبع سنگی ، ص ۱۴۸ ؛ و «بحار الأنوار» ج ۶ ،

به معاویه نوشت که : اعلم اهل بیت خود را بفرستید تا من از آنها سؤالاتی کنم ، و سپس در انجیل نظر کنم و پس از آن به شما خبر دهم که کدامیک از شما به امر خلافت سزاوارترید .

معاویه یزید را فرستاد ، و امیرالمؤمنین امام حسن مجتبی را فرستادند .

و سپس قضیه را مفصلاً شرح میدهد تا میرسد به آنکه میگوید : از جمله سؤالاتی که از امام حسن نمود این بود که ارواح مؤمنین پس از مرگ کجا جمع می شوند ؟ حضرت فرمود :

تَجْتَمِعُ عِنْدَ صَخْرَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ . وَ هُوَ عَرْشُ اللَّهِ الْأَدْنَى . مِنْهَا يَبْسُطُ اللَّهُ الْأَرْضَ وَالْإِيهَا يَطْوِيهَا ، وَ مِنْهَا الْمَحْشَرُ وَ مِنْهَا اسْتَوَى رَبُّنَا إِلَى السَّمَاءِ ، أَيْ اسْتَوَى عَلَى السَّمَاءِ وَالْمَلَائِكَةِ .

«اجتماع می کنند در نزد سنگ بیت المقدس در شب جمعه . و بیت المقدس عرش نزدیک خداست . و از آنجا خداوند زمین را پهن کرد و بگستراند و به بیت المقدس زمین را در هم می پیچد ، و از آنجا محشر به پا میگردد و از آنجا پروردگار ما بر فرشتگان و آسمان استیلا پیدا نموده و محیط شد.»

سپس ملک روم از ارواح کفار و محلّ اجتماع آنان پرسش کرد . حضرت فرمود :

تَجْتَمِعُ فِي وَادِي حَضْرَمَوْتِ ، وَرَاءَ مَدِينَةِ الْيَمَنِ . ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ نَارًا مِنَ الْمَشْرِقِ وَ نَارًا مِنَ الْمَغْرِبِ وَ يُتْبِعُهُمَا بِرِيحَيْنِ



شَدِيدِينَ فِي حَشْرِ النَّاسِ .<sup>۱</sup>

«اجتماع می‌کنند در وادی حضموت در پشت شهر یمن . و سپس خداوند بر می‌انگیزد آتشی را از طرف مشرق و آتشی را از طرف مغرب ، و به دنبال آنها دو باد تند را بر می‌انگیزد ، پس مردم محشور میگردند.»

در «بصائر الدرجات» محمد بن حسن صفار با سند خود از ابن جبلة از عبدالله بن سنان روایت کرده است که او میگوید :  
از حضرت صادق علیه السلام درباره حوض کوثر سؤال کردم .  
حضرت فرمود : حوض وسیعی است ما بین بصری و صنعاء ،  
آیا دوست داری آن را ببینی ؟

عرض کردم : فدایت شوم بلی .

حضرت دست مرا گرفت و مرا از مدینه بیرون برد و سپس پای خود را به زمین زد ، پس ناگاه دیدم نهری جاری است که اصلاً حاشیه و کنارش به چشم نمی‌خورد مگر همان جایی که من ایستاده بودم . و آن جایی که من و آن حضرت ایستاده بودیم شبیه جزیره‌ای بود .  
در این حال نظرم افتاد به نهری که جاری بود ، که از یک جانبش آب زلالی که از برف سفیدتر بود جاری بود و از جانب دیگرش شیری که از برف سفیدتر بود جاری بود ، و از وسط این نهر شرابی که از یاقوت زیباتر بود جاری بود . و من هرگز زیباتر از چنین خمیری که بین آب و شیر باشد مشاهده ننموده بودم .

۱- «تفسیر علی بن ابراهیم» طبع سنگی ، از ص ۵۹۵ تا ص ۵۹۹

عرض کردم: فدایت شوم! این نهر از کجا خارج می‌شود و  
مجرایش کجاست؟

حضرت فرمود: اینها چشمه‌هایی هستند که خداوند وصف آنها  
را در بهشت در قرآن مجید بیان فرموده است: چشمه‌ای است از آب،  
و چشمه‌ای است از شیر، و چشمه‌ای است از شراب که در این نهر  
جاری است.

و بر اطراف این نهر درخت‌هایی سرسبز و خرم بود و به  
شاخه‌های آنها حوری‌های بهشتی خود را آویخته بودند و گیسوان و  
موهای سر آنها به اندازه‌ای زیبا و دل‌انگیز بود که من در عمرم هیچگاه  
چیزی را به آن لطیفی و نیکویی ندیده بودم.

و به دست‌های آنان ظرف‌هایی بود که من به آن نیکویی و زیبایی  
ندیده بودم؛ آن ظرف‌ها از ظرف‌های دنیا نبود.

حضرت به یکی از آن حوری‌ها نزدیک شده و اشاره فرمود که  
قدری آب به ما بده.

من آن حوری‌ه را تماشا می‌کردم با آن کیفیت‌ی که خم شده و  
میخواست آب از نهر بردارد، دیدم درخت هم با او خم شد. حوری‌ه  
ظرف را در نهر فرو برده و از آن پر کرده و به حضرت داد. حضرت از  
آن نوشیدند و ظرف را به او دادند و اشاره فرمودند که قدری دیگر آب  
به ما بده. آن حوری‌ه خم شد تا آب بردارد و درخت هم با او خم شد،  
و حوری‌ه ظرف را در نهر فرو برده و از آن پر کرده و به حضرت داد و  
حضرت به من دادند.

من از آن نوشیدم و سوگند بخدا که هیچ آشامیدنی به آن گوارائی  
و به آن لذت نچشیده بودم .

و بوی آن مانند بوی مشک فرح آور و دل انگیز بود .

چون در آن کاسه نظر کردم در آن سه رنگ از شراب دیدم .

عرض کردم : فدایت شوم ! من چنین چیزی مانند امروز ندیده  
بودم و اصلاً گمان نمی‌کردم که امر از این قرار باشد .

حضرت فرمود : این کوچکترین چیزی است که خداوند برای  
شیعیان ما مقدر فرموده است . چون مؤمن وفات یابد روحش به این  
نهر متوجه می‌گردد و در باغ‌های اطراف این نهر به تفریح و تفریح  
مشغول می‌گردد و از آشامیدنی‌های این نهر می‌آشامد .

و دشمن ما چون وفات یابد روحش به وادی برهوت تعلق  
می‌گیرد و در عذاب برهوت مخلد و جاودان می‌ماند ، و از زقوم آن  
می‌خورد ، و از حمیم آن می‌آشامد ؛ پس از این وادی به خدا پناه  
ببرید .

این روایت را شیخ مفید در «اختصاص» ذکر فرموده است .  
و مرحوم مجلسی در «بحار» در باب «جَنَّةُ الدُّنْيَا وَ نَارُهَا» در کتاب  
عدل و معاد از «بحار» ، از «اختصاص» و «بصائر» نقل کرده است .<sup>۱</sup>  
حقیقهٔ این وادی برهوت برای دشمنان آل محمد که با تمام  
قوای خود در صدد خاموش نمودن نور حقیقت و آزار و ایداء به آنها

۱- «بصائر الدرجات» طبع سنگی ، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ ؛ و «اختصاص»  
ص ۳۲۱ و ۳۲۲ ؛ و «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۶ ، ص ۲۸۷

هستند کم است .

اشعث بن قیس یکی از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بود ؛ مردی است شرور و شرّآفرین ، یکی از سرداران کوفه است . پهلوان و رئیس لشکر و دارای قوم و عشیره و از قبیله بنی کِنْدَه و قدرتمند است .

خواهر ابوبکر «اُمّ فَرَوَه»<sup>۱</sup> را که نایبنا بود به ازدواج خود در آورده و به مناسبت دامادی با ابوبکر و شخصیت اعتباری ، سوء استفاده‌ها میکند .

این مرد به اندازه‌ای اهل فتنه و شرّ است که ابوبکر بر عدم کشتن او تأسف میخورد و از گردن نزدن او در وقتی که او را به عنوان اسیر در نزد وی آوردند نادم و پشیمان بود .

در «مروج الذهب» است که یکی از آن سه چیزی که ابوبکر در هنگام مرگ بر آنها اسف میخورد که آنها را ترک کرده و باید بجا می‌آورد ، همین موضوع بود :

وَالثَّلَاثُ الَّتِي تَرَكْتُهَا وَوَدِدْتُ اَنْنِي فَعَلْتُهَا : وَدِدْتُ اَنْنِي يَوْمَ اُتَيْتُ بِالْاَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ اسِيرًا ضَرْبْتُ عَنْقَهُ فَاِنَّهُ قَدْ خِيَلَ لِي اَنْهُ

۱- در «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید - ۲۰ جلدی ، ج ۱ ، ص ۲۹۶ ، وارد است که : اُمّ فَرَوَه كَانَتْ عَمِيَاءَ ؛ كُورٌ بُوْدَه اسْت ؛ ولى در «أعيان الشيعة» ج ۱۲ ، صفحہ ۲۶۸ ، وارد است که : اُمّ فَرَوَه كَانَتْ عَوْرَاءَ ؛ يعنى يك چشمش كُورٌ بُوْدَه اسْت ؛ و در «تنقيح المقال» ميگويد : در بعضى نسخ كه آمده اسْت : كَانَتْ عَدْرَاءَ (يعنى دختر باكره بُوْدَه) مسلماً اشتباه اسْت و به اين معنى ابن داود صاحب رجال تصريح كرده اسْت . («تنقيح» ج ۱ ، ص ۱۴۹)

## لَا يَرَى شَرًّا إِلَّا أَعَانَهُ ۱

«و اما آن سه چیزی که من ترک نمودم و دوست دارم که بجا می‌آوردم: یکی این بود که در روزی که أشعث بن قیس را نزد من به عنوان اسیر آوردند، گردن او را میزدم؛ چون من چنین ادراک کردم که او مردی است که از اعانت و کمک در هیچ غائله و فتنه و شرّی فروگذار نیست.»

این مرد علناً با امیر المؤمنین علیه‌السلام بنای مخالفت را داشت، حضرت به ناچاری بر اساس نفوذ و قدرتی که در کوفه داشت در جنگ صفّین او را رئیس بنی‌کنده نموده و با دوازده هزار نفر لشکر کندی، از جمله رؤسای لشکر صفّین قرار دادند. و در بدو امر پیشرفت‌هائی کرد و با مالک اشتر آبی را که معاویه بسته بود پس گرفتند.

ولی همینکه لشکر آن حضرت مشرف بر فتح و ظفر بود و معاویه خدعه نموده و قرآن‌ها را بر سر نیزه کرد و در میان لشکر آن حضرت تفرقه انداخت، از جمله افرادی که نزد امیر المؤمنین آمد و گفت باید دست از جنگ برداری أشعث بن قیس بود.

او با بیست هزار نفر از لشکریان با شمشیرهای کشیده آمده و گفت: یا علی! همین الآن دست از جنگ بر میداری، یا با این شمشیرها تو را قطعه قطعه می‌کنیم.

حضرت فرمود: یک ساعت به من مهلت دهید، اینک لشکر ما نزدیک خیمه معاویه رسیده و تا پیروزی نهائی یک ساعت بیشتر

---

۱- «مُروج الذهب» ج ۲، ص ۳۰۸

نمانده است . مالک اشتر با لشکریان خود ، خود را به خیمه معاویه رسانیده‌اند و اینک کار یکسره میشود .

گفتند : ابدأً ممکن نیست ، فوراً او را به نزد خود بخوان و بگو دست از جنگ بردارند و إلاً قطعه قطعهات می‌کنیم .

بیست هزار نفر با شمشیرهای برنده و از غلاف بیرون کشیده شده امیر المؤمنین را احاطه کرده و در پره گرفتند و همان لحظات بود که آن حضرت را از پای درآوردند .

حضرت فرستادند نزد مالک که فوراً برگردید .

گفتند : یا علی! یک ساعت به ما مهلت ده که ما به خیمه معاویه رسیده‌ایم .

حضرت پیام کرد : می‌خواهید شما علیّ در این یک ساعت زنده بماند یا نه؟!

اینطور برای حضرت ، أشعث مرد فتنه‌جو و فرصت طلب و دشمن سرسخت بود .

پسرش محمد بن أشعث که مادرش همان ام فروه نابینا و خواهر ابوبکر بود با چهار هزار تن سوار مأمور کربلا و جنگ با حضرت سید الشهداء علیه السلام شد ، و دخترش جعدّه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را با زهر کین مسموم ساخت .

وَمِثْلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ<sup>۱</sup>

۱- آیه ۲۶ ، از سوره ۱۴ : ابراهیم

«و مثل کلمه خبیثه مانند درخت خبیثی است که از اصل و بنیاد

فاسد بوده و با ریشه از بیخ زمین کنده شده و قرار و ثباتی ندارد.»  
 امیر المؤمنین علیه السلام حکومت عجیبی داشت که آن قدرت و عظمت توأم با ملایمت و عدالت خاصی بود، بطوریکه از تمام جنایاتی که نسبت به خود آن حضرت میشد چشم می‌پوشید و مصالح شخصی خود را صفر، و در برابر مصالح نوع و حقوق مردم نادیده می‌گرفت و از سوء قصدها و اهانت‌ها غمض عین می‌فرمود.

از اینجاست که می‌بینیم افرادی مانند احمد امین مصری و ابن عبد ربّه در «عقد الفرید» می‌گویند: حکومت امیر المؤمنین به یک نبوت شبه بود تا به حکومت. و افرادی را که آن حضرت تربیت کرد مانند حواریون حضرت عیسی بن مریم بودند؛ پس این طرز حکومت نیست. و بر همین اساس صدق و عدالت بود که معاویه در جنگ صفین غالب آمد.

آری باید به این دو نفر و امثال آنها از افرادی که حکومت را یک سیاست توأم با مکر و خدعه و دروغ میدانند و برای وصول به آن از هیچ جنایتی دریغ ندارند گفت:

حکومت حقّه الهیه، حکومت حق است و منظور مسلط شدن بر اعراض و اموال و نفوس مردم نیست؛ مقصود خودنمایی و مصارعه در صحنه منیت و فرد پرستی نیست؛ بلکه نشان دادن نهال عدالت در قلوب مردم و إحقاق حقوق است؛ و البته این حکومت الهیه است که باید به دست امیر المؤمنین و افراد تربیت شده در

مکتب او صورت گیرد .

انبیاء نیز آمده‌اند تا حکومت حقّه را اجرا کنند و دست شیطان و اعوان او را از جان و مال و ناموس مردم قطع کنند و بساط خودپرستی و خودکامگی را در هم بپیچند و مردم را از یوغ تسلّط بارگرانِ گرانِ فکran و سنگین دلان خارج کنند ، تا در یک دنیائی از صلح و صفا و آرامش از بهترین مواهب الهیّه متمتع گردند و به حقوق حقّه و اولیّه خود برسند .

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ .<sup>۱</sup>

«هر آینه حقّاً ما پیامبران خود را به بیّنات و معجزات و براهین واضحات فرستادیم . و با آنان کتاب و ترازوی عدل فرو فرستادیم تا همگی مردم به قسط و عدالت قیام کنند.»

در «امالی» صدوق با سند متصل خود از قرن ابی سلیمان الضّبّی مروی است که : حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعضی از پاسبانان خود را فرستادند به دنبال لُبَید عَطَارُدی که او را بیاورند . پاسبانان او را در مسجد سَمّاک یافتند و چون خواستند او را بیاورند نَعیم بن دُجّاجه اَسَدی برخاست و به طرفداری از او ، مانع شد که او را بیاورند .

حضرت کسی را فرستادند و نَعیم را حاضر کردند . چون نَعیم حاضر شد حضرت چیزی را بلند کردند تا با آن نَعیم را بزنند و تأدیب کنند .

۱- صدر آیه ۲۵ ، از سوره ۵۷ : الحديد



نعیم گفت :

وَاللَّهِ إِنَّ صُحْبَتَكَ لَأَذُلُّ ، وَإِنَّ خِلَافَكَ لَكُفْرٌ . فَقَالَ  
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَتَعْلَمُ ذَلِكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : خَلْوُهُ .<sup>۱</sup>

«سوگند بخدا که معاشرت و مصاحبت با تو موجب ذلت و سرشکستگی است و مخالفت با تو کفر است . حضرت فرمود : به این که میگوئی ، علم داری ؟ گفت : آری . حضرت فرمود : او را رها کنید.»  
مجلسی گوید : «در بعضی از مؤلفات اصحاب دیده‌ام که روایت شده است که ابو امامه با هلی بر معاویه وارد شد . معاویه مقدم او را گرامی داشت و او را به نزد خود نشانند و احترام بجای آورد ، و سپس گفت طعام حاضر کردند و با دست خود به ابو امامه طعام میداد . و سپس از عطر با دست خود به سر و صورت ابو امامه مالید و امر کرد که یک بدره زر (که یک کیسه از دینار طلا باشد) به او بدهند . و سپس گفت : تو را بخدا سوگند بگو : آیا من بهتر هستم یا علی ابن ابی طالب ؟

ابو امامه گفت : آری راست میگویم و در کلام من دروغ نیست و اگر مرا به غیر خدا هم سوگند داده بودی باز راست می‌گفتم . سوگند بخدا علی از تو بهتر است و بزرگوارتر و مکرم‌تر و اسلامش بهتر و استوارتر و قرابتش با رسول خدا بیشتر و شدت و صولتش بر مشرکان بیشتر و استغنائش در نزد امت بیشتر است .

آیا ای معاویه میدانی علی کیست ؟

---

۱- «أمالی» صدوق ، طبع سنگی ، ص ۲۱۹

علی پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شوهر دخترش سیده زنه‌ای عالمیان است. و پدر حسن و حسین دو سید و آقای جوانان اهل بهشت، و پسر برادر حمزه سید الشهداء، و برادر جعفر ذی الجناحین است.

ای معاویه! تو چرا خودت را قیاس با این مسائل میکنی و خود را در این زمینه‌ها میخواهی قرار دهی.

آیا تو گمان داری ای معاویه با این الطافی که به من نمودی من تو را بر علی مقدم میدارم و تو را اختیار میکنم، و چنین می‌پنداری با طعامی که به من دادی و عطائی که به من نمودی دل من تو را می‌پسندد و انتخاب میکند تا آنکه من، مؤمن در اینجا حضور یافته و کافر خارج گردم؟

نفس تو به تو بد قسم گولی زده و فریبی عجیب داده، ای معاویه. و پس از آن برخاست و بیرون آمد. معاویه کیسه زر را به دنبال او برای او فرستاد.

او گفت: سوگند بخدا یک دینارش را هم قبول نخواهم کرد.<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید میگوید: «أشعث بن قیس از منافقین بود و به ظاهر در اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و رأس منافقین بود، کما آنکه عبدالله بن ابی بن سلول از منافقین در زمان رسول خدا بود و در ظاهر از اصحاب شمرده میشد؛ و هر یک از این دو نفر رأس و منشأ

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۴۳؛ و طبع حروفی، ج ۴۲،

نفاق در زمان خود بوده‌اند.»<sup>۱</sup>

و از «شرح نهج البلاغة» ابن اَبی الحدید از یحیی برمکی از اَعْمَش روایت میکند که: جُریر و اَشعث از کوفه خارج شده و به جبانۀ کوفه رفته بودند که در آن حال سوسماری در جلوی آنها میدوید، و آن دو با هم سرگرم انتقاد و مذمت از امیرالمؤمنین بودند. همینکه چشمشان به آن سوسمار افتاد گفتند: یا اَبَا حَسَلٍ<sup>۲</sup> یا امیرالمؤمنین دستت را بیاور تا با تو به خلافت بیعت کنیم.

چون این مطلب به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، فرمود: روز قیامت محشور میشوند و امامشان سوسمار است.<sup>۳ و ۴</sup>

و از «خرائج و جرائح» نقل است که اَشعث بن قیس اذن خواست که در منزل امیرالمؤمنین وارد شود، قبر او را اذن نداد، ولذا بر بینی قبر کوفت و از بینی او خون آمد.

۱- «شرح نهج البلاغة» بیست جلدی، ج ۱، ص ۲۹۷

۲- اَبَا حَسَل چنانکه در «حیوة الحیوان» آمده کنیه سوسمار است.

۳- «تنقیح المقال» ج ۱، ص ۱۴۹؛ و «أعیان الشیعة» ج ۱۲، ص ۲۶۸، از

طبع دوّم

۴- این داستان را در «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۲۷۵، آورده است و در ذیل آن وارد است که: فَقَالَ عَلِيٌّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]: دَعَهُمَا فَهُوَ إِمَامُهُمَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ؛ أَمَا تَسْمَعُ إِلَى اللَّهِ (وَهُوَ) يَقُولُ: تُوَلِّهِ مَا تُوَلِّي.

این آیه در سوره نساء و آیه ۱۱۵ است. و آن این است: وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُوَلِّهِ مَا تُوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا.

حضرت از منزل بیرون آمد و گفت : مَا لِي وَ لَكَ يَا أَشْعَثُ ؟<sup>۱</sup>  
 «ای أشعث من با تو چه کرده‌ام که چنین میکنی؟»<sup>۲</sup>

ابن ابی الحدید گوید : أبو جعفر محمد بن جریر در تاریخ گفته است :

وَ كَانَ الْمُسْلِمُونَ يَلْعَنُونَ الْأَشْعَثَ وَ يَلْعَنُهُ الْكَافِرُونَ أَيْضًا وَ سَبَّأُوا قَوْمَهُ . وَ سَمَّاهُ نِسَاءُ قَوْمِهِ عُرْفَ النَّارِ وَ هُوَ اسْمٌ لِذِغَادِرِ عِنْدَهُمْ.<sup>۳</sup>

«مسلمانان پیوسته به أشعث بن قیس لعنت میفرستادند و کافران نیز او را لعن میکردند و اسیران قوم او - که به خدعه و مکر او به اسارت در آمدند - او را لعنت میکردند . و زنان از ارحام و اقوامش او را عُرْفَ النَّارِ یعنی شناخته شده فتنه و آتش نام گذاردند و این نام در نزد آنها برای کسی است که اهل مکر و فریب باشد.»

أشعث در حالیکه امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر مسجد

۱ - «تنقیح المقال» ج ۱ ، ص ۱۴۹ ؛ و «أعيان الشيعة» ج ۱۲ ، ص ۲۶۸ ، از طبع دوم

۲- در «مقاتل الطَّالِبِينَ» ص ۳۴ آورده است که :  
 جَاءَ الْأَشْعَثُ إِلَى عَلِيٍّ يَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ فَرَدَّهُ فَنَبْرُ ، فَأَذَمَى الْأَشْعَثُ أَنْفَهُ ، فَخَرَجَ عَلِيٌّ وَ هُوَ يَقُولُ : مَا لِي وَ لَكَ يَا أَشْعَثُ ؟

أما وَ اللَّهِ لَوْ بَعَدَ ثَقِيفٌ تَمَرَّسَتْ لَأَفْسَعَرَتْ شُعَيْرَاتِكَ ، قِيلَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! وَ مَنْ غُلَامٌ ثَقِيفٌ ؟ قَالَ : غُلَامٌ يَلِيهِمْ لَا يَبْتَغِي أَهْلَ بَيْتِ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا أَدْخَلَهُمْ ذُلًّا . قِيلَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! كَمْ يَلِي ؟ وَ كَمْ يَمُكُّ ؟ قَالَ : عَشْرِينَ إِنْ بَلَغَهَا .

۳- «شرح نهج البلاغة» ۲۰ جلدی ، ج ۱ ، ص ۲۹۶

کوفه مشغول خواندن خطبه بودند و راجع به امر حکمیت سخن می‌گفتند به آن حضرت اعتراض کرد و گفت: هَذِهِ عَلَيْكَ لَا لَكَ. «این علیه مدّعی شماست نه له شما.»

حضرت نگاه خفیفی به او کرده و گفتند:

مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي؟ عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ ،  
حَائِكُ ابْنِ حَائِكٍ ، مُنَافِقُ ابْنِ كَافِرٍ ؛ وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً  
وَ الْإِسْلَامُ أُخْرَى ، فَمَا فِدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالِكَ وَلَا حَسْبِكَ .  
وَإِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَيَّ قَوْمِهِ السَّيْفَ وَ سَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ لِحَرِيٍّ أَنْ  
يَمْتَقْتَهُ الْأَقْرَبُ وَ لَا يَأْمَنُهُ الْأَبْعَدُ .<sup>۱</sup>

«تو چه میدانی که آنچه علیه من است و یاله من است کدام است؟ لعنت خدا بر تو باد و لعنت لعنت کنندگان، ای بافنده پسر بافنده! و ای منافق پسر کافر!

سوگند بخدا که یکبار کفر تو را در اسارت خود درآورد و بار دیگر اسلام؛ و آنچه در هر دو بار موجب رهائی تو شد نه مال تو بوده و نه حَسَب و شرف تو.

و آن مردی که شمشیر را بر اقوام و ارحام خودش راهنمایی کند و آنها را در کام مرگ بکشاند سزاوار است که نزدیکانش از او دوری جسته و برای او مرگ و هلاکت آرزو کنند و غیر نزدیکان نیز او را امین نشمارند.»

۱- «نهج البلاغه» ج ۱، باب الخطب، از طبع محمد عبده - مصر (مطبعة

عیسی البابی الحلبي)، ص ۵۶

این عدالت و شجاعت روحی و فتوت و جوانمردی علی است که نسبت به این اهانت‌ها اغماض میکند و به بزرگواری خود درمیگذرد. و این ولایت حقه و طهارت نفس است که مانند أشعث‌ها از آن سوء استفاده می‌کنند و علم به عدم انتقام و قیام علی در برابر جسارت‌های آنان، آنها را جرئ نموده است.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ .

اینجاست که دیگر، زبان از تعریف و تمجید تو لال میشود و فکر و اندیشه به ریشه و اصل این معانی معالی تو نمیرسد و خامه و قلم از شرح آن می‌شکند، و غیر از اظهار عجز و ناتوانی در برابر عظمت و ابتهت و جلال روحی تو - همانطور که فاضل شاعر و ادیب ماهر: **عبدالعزیز بن السرایا** که مشهور به صفی الدین حلی و از شاگردان مبرز مولانا محقق حلی اعلی الله تعالی مقامهما الشریف است، بیان کرده و در ابیاتی نشان داده - چیزی به نظر نمیرسد:

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَضْدَادُ

فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَادُ (۱)

زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شُجَاعٌ

فَاتِكَ نَاسِكٌ فَاقِيرٌ جَوَادُ (۲)

شِيمٌ مَا جُمِعْنَ فِي بَشَرٍ قَدَ

طُ وَ لَا حَازَ مِثْلَهُنَّ الْعِبَادُ (۳)

خُلِقَ يُخْجِلُ النَّسِيمَ مِنَ اللَّطْفِ

فِ وَ بَأْسٍ يَذُوبُ مِنْهُ الْجَمَادُ (۴)

ظَهَرَتْ مِنْكَ لِيلُورَى مُكْرَمَاتُ  
 فَأَقْرَرْتُ بِفَضْلِكَ الْحُسَّادُ (۵)  
 إِنَّ يَكْذِبُ بِهَا عِدَاكَ فَقَدْكَ  
 ذَبَّ مِنْ قَبْلُ قَوْمٌ لَوَطٍ وَ عَادُ (۶)  
 جَلَّ مَعْنَاكَ أَنْ يُحِيطَ بِهِ الشُّعْ  
 رُ وَ يُحْصَى صِفَاتِهِ النَّقَادُ (۷)<sup>۱</sup>

۱- ای امیرالمؤمنین! در اخلاق و شمیم تو صفات متضادی با هم جمع شدند و بدین جهت حریفان و همقطاران و هم انبازانِ تو نادرالوجود شده و نتوانستند در صحنهٔ عالم خودی نشان دهند.

۲- چون تو هم زاهد بودی و هم حاکم، و حلیم بودی و در عین حال شجاع، شمشیر زن بی‌باک بودی و در عین حال اهل عبادت و دعا، فقیر بودی و در عین حال بخشاینده.

۳- اینها صفاتی است از اضداد که تا بحال در هیچ بشری جمع نشده و هیچیک از بندگان نتوانسته‌اند مثل آن را حائز گردند و در خود بوجود آورند.

۴- تو چنان اخلاق نیکو و لطیف و ملایمی داشتی که لطافت آن نسیم لطیف را شرمنده میکند، و در عین حال شدت و صولتی داشتی

---

۱- این اشعار را در «مجالس المؤمنین» طبع سنگی، صفحه ۴۹۳، در ضمن شرح حال صفی‌الدین حلّی آورده و تتمهٔ آنرا نیز ذکر کرده است، ولی شاعر را عبدالعزیز بن سراپاء ضبط نموده است. و در «سفینه البحار» طبع سنگی، ج ۱، ص ۴۳۷، در مادهٔ دأب به مناسبتی بیان کرده است.

که از قهرش جمادات ذوب میشوند .

۵- از توکرامت‌ها و عجائبی سر زده و برای اهل عالم ظاهر گشته است تا جائی که ناچار ، حسد برندگان بر تو ، همه به آنها ، اعتراف و اقرار نموده‌اند .

۶- اگر دشمنان تو آنها را تکذیب کنند تازه نیست ؛ قبل از آن هم قوم لوط و قوم عاد پیامبران خود را تکذیب نمودند .

۷- معانی موجوده در تو و واقعیت و حقیقت تو عالی تر و راقی تر است از آنکه بتواند شعر ، آنها را در خود بگنجانند و بر آنها محیط شود ، و بزرگتر است از آنکه بتوانند نقّادان و حسابگران آنها را به شمارش درآورند .

اینجاست که مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام جلوه میکند . آخر با نهایت قدرت ، و اینقدر عفو و اغماض ؟ و با در دست داشتن تمام امکانات و استعدادات و اینقدر تحمّل !؟

سبحان الله ! أشعث به درِ خانهٔ امیرالمؤمنین آمده و قبر او را راه نداده است . مگر پذیرفتن کسی را در خانهٔ شخصی ، آن هم بدون اطلاع و استیذان ، از واجبات است ؟

مگر امیرالمؤمنین استراحت ندارد ؟ وانگهی معلوم است که مراجعهٔ أشعث با این سابقهٔ سوء و این پروندهٔ پراز جنایت ، جز درخواست امر غیر مشروعی از امیرالمؤمنین نبوده است .

آنگاه امیرالمؤمنین رئیس و حاکم اسلام است ، تو به چه مجوزی با مشت بر صورت و بینی غلامش و پاسدار خانه‌اش و



صاحب اذن ورود و حاجبش میکوبی و از بینی او خون سرازیر  
میکنی؟

حالا ببینید امیرالمؤمنین علیه السلام که از قضیه مطلع شد چه  
گفت:

مَا لِي وَلَكَ يَا أَشْعَثُ؟ «ای اشعث من با تو چه کرده‌ام که چنین  
میکنی؟»

اینجاست که جا دارد عرش خدا به لرزه درآید و غضب خدا این  
جماعت مستکبر و خودخواه و متجاوز را دستخوش هرگونه انتقام  
کند و آنانرا در کام ذلت فرو برد و در آخرت آن آتش‌های موعود را  
برایشان آماده نماید.

در «خرائج» است که چون امیرالمؤمنین بیرون آمد و دید خون  
از بینی قنبر روان شده است فرمود:

مَا ذَاكَ يَا أَشْعَثُ؟ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ بَعَبِدِ ثَقِيفٍ مَرَرْتَ لَأَقْشَعَرْتَ  
شُعَيْرَاتُ إِسْتِكَ.

«چرا اینطور میکنی ای اشعث؟ سوگند به خدا که اگر از پهلوی  
غلام ثقیف عبور کنی، موهای اسافل اعضاء بدن تو به لرزه در  
می‌آید.»

قَالَ: مَنْ غُلَامٌ ثَقِيفٍ؟ قَالَ: غُلَامٌ يَلِيهِمْ، لَا يَنْبَقِي بَيْتٌ  
مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا أَدْخَلَهُمُ الدُّلَّ. قَالَ: كَمْ يَلِي؟ قَالَ: عِشْرِينَ إِنْ بَلَغَهَا.  
«گفت: غلام ثقیف کیست؟ فرمود: غلامی است که حکومت  
آنها را بدست میگیرد، و هیچ خانه‌ای در عرب باقی نمی‌ماند مگر

آنکه ذلت و خواری و پستی را در آن وارد می‌سازد. گفت: چقدر حکومت میکند؟ فرمود: بیست سال اگر به آن برسد.»

قَالَ الرَّاَوِي: وَلِيَّ الْحَبَجَا حُ سَنَةَ خَمْسٍ وَ سَبْعِينَ وَ مَاتَ سَنَةَ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ<sup>۱</sup>.

«راوی در این خبر میگوید: مراد از غلام ثقیف، حجاج بن یوسف ثقفی است که در سنه هفتاد و پنج به ولایت کوفه رسید و بیست سال حکومت کرد و در سنه نود و پنج از دنیا رفت.»

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَ نَصِيرًا<sup>۲</sup>.

«و اینطور ما برای هر پیامبری، از افراد مجرم یک نفر دشمن قرار داده‌ایم؛ و پروردگار تو در هدایت و نصرت تو برای تو کافی است.»  
حقاً أشعث بن قیس از دشمنانی بوده که پیوسته ملازم با امیرالمؤمنین بوده و آن حضرت را اذیت میکرده است.

امیرالمؤمنین از دست چنین افرادی فریاد بر میدارد: خدایا! مرا از دست اینها، و اینها را از دست من راحت کن.

خداوند بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام حجاج را بر کوفه مسلط کرد. هفتاد هزار نفر از همین شیعیان را کشت، و در بعضی از

۱- «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۸، ص ۷۳۳

۲- آیه ۳۱، از سوره ۲۵: الفرقان؛ نظیر این آیه در سوره أنعام، آیه ۱۱۲ و ۱۱۳ آمده است: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَاطِئِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوجِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفِ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ \* وَ لَتَصْنَعَنَّ إِلَٰهَهُ أَفئِدَةً الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لَيَرْضَوْهُ وَ لَيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ .

روایات است که یکصد و بیست هزار نفر را کشت، و برزن و مرد و پیر و جوان ترخم نکرد؛ و آن جنایاتی را که نمود در تاریخ بی سابقه است. اصولاً یکی از جهات مهمی که سران معروف آن زمان با امیرالمؤمنین مخالفت داشتند تسویه بین حقوق بود. بزرگان و سیاستمداران عرب بر اساس سنت عمر رفتار کرده و بیت المال را بین همه طبقات مردم یکسان تقسیم نمی نمودند بلکه بر اساس اختلاف طبقات قسمت میکردند و حقوق مسلمان عرب را از حقوق مسلمان غیر عرب جدا و زیاده میداشتند. عثمان و معاویه و تمام استاندارانی که از طرف آنها تعیین میشدند بدین قسم رفتار میکردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام با این سنت که در حقیقت بدعت ناپسندی بود مبارزه سخت نمود و از روز اولی که به خلافت رسید بیت المال را بین عرب و ایرانی و رومی و افریقائی بطور مساوی تقسیم نمود. و در ازدواج و سائر حقوق نیز یکسان رفتار میکرد و میفرمود: «این سنت اسلام است، این دستور قرآن است. این دستور قولی و عملی پیامبر اکرم است. و اختلاف نژاد و طبقه که خلفای پیشین بر آن میزان، حکومت و ریاست و امامت جماعت و قضاوت و فرماندهی جنود و لشکر و نکاح و استفاده از بیت المال و تقسیم و تسهیم کارهای سخت و مشکل و غیر آن را معین مینمودند غلط بود و این روش به هیچوجه باروش اسلام سازگار نیست.»

حکام و سرکردگان، که در دوران حکومت‌های پیشین با حقوق فراوان و مزایای اختصاصی از بیت المال مسلمین سوء استفاده‌ها

مینموده و به زندگی اشرافی خو گرفته بودند ، دیگر حاضر نبودند از آن سطح به سطح عادی و عامهٔ مردم تنازل نموده و دست از زیاده‌روی و اسراف در بیت المال بردارند .

و لذا بر همین اساسی که از ابتداء میدانستند و سپس هم که امیرالمؤمنین علیه السلام عملاً تسویهٔ بین حقوق را عملی و در بین مردم اجرا کردند و موالی و اعاجم را که همان مسلمانان غیر عرب بودند با تمام حقوق مسلمان عرب بدون هیچ استثنائی شریک و سهمی قرار دادند ، در اینجا بنای مخالفت با آن حضرت شروع شد و پرچم‌های جنگ جمل و صفین علیه آن حضرت بالا رفت .

در «کافی» با سند متصل خود از محمد بن مسلم روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند :

لَمَّا وُلِّيَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ  
ثُمَّ قَالَ :

إِنِّي وَاللَّهِ لَا أَرُزُوكُمْ مِنْ فَيْئِكُمْ دِرْهَمًا مَا قَامَ لِي عِدْقٌ بِبِشْرَبٍ .  
فَلْيَصُدُّكُمْ أَنْفُسُكُمْ ! أَفْتَرُونِي مَا نَبِعًا نَفْسِي وَ مُعْطِيَكُمْ ؟  
قَالَ : فَقَامَ إِلَيْهِ عَقِيلٌ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ ، فَقَالَ لَهُ : وَ اللَّهُ لَتَجْعَلُنِي  
وَ أَسْوَدَ بِالْمَدِينَةِ سَوَاءً .

فَقَالَ : اجْلِسْ ! أَمَا كَانَ هَبْهَنَا أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ غَيْرَكَ ؟ وَ مَا فَضْلُكَ  
عَلَيْهِ إِلَّا بِسَابِقَةٍ أَوْ بِتَقْوَى .<sup>۱</sup>

«چون علی علیه السلام به مقام حکومت و ولایت امور رسیده و

۱- «روضه کافی» ص ۱۸۲

زمام امور را در دست گرفتند، بر منبر بالا رفته و حمد و ثنای خدا را بجای آورده و سپس فرمودند:

سوگند بخدا که من از حقوق مالیه شما از غنائم و غیره یک درهم کم نمی‌کنم تا وقتی که یک شاخه خرما برای من در مدینه باقی باشد.

نفس‌های شما باید به شما راست بگویند، آیا چنین می‌پندارید که من خودم در بیت المال برای خودم تجاوز نمی‌کنم و برای شما تجاوز می‌کنم (یعنی خودم بیش از حقم بر نمیدارم آنگاه به کسی دیگر بیش از حقم میدهم)؟

(نه، چنین نیست بلکه نه من و نه شما از بیت المال بیش از یک نفر مسلمان حقی نداریم.)

عقیل کرم الله وجهه که برادر بزرگتر آن حضرت بود بر خاست و گفت: سوگند بخدا که تو می‌خواهی مرا و این سیاهان را که بندگان سیاهپوست هستند در مدینه، یکسان قرار دهی.

حضرت فرمود: بنشین! غیر از تو در اینجا کسی نبود که تکلم کند؟ شرافت و فضیلتی بر آن مرد سیاهپوست نداری مگر به سابقه اسلام و تقوی.»

و در «کافی» با سند متصل خود روایت میکنند از محمد بن جعفر عقبی که مرفوعاً روایت کرده است که:

خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ،  
ثُمَّ قَالَ :

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ عَادَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّةً، وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ  
أَحْرَارٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ خَوَّلَ بَعْضَكُمْ بَعْضًا .  
فَمَنْ كَانَ لَهُ بِلَاءٌ فَصَبَرَ فِي الْخَيْرِ، فَلَا يَمُنُّ بِهِ عَلَى اللَّهِ  
عَزَّوَجَلَّ .

أَلَا وَقَدْ حَضَرَ شَيْءٌ، وَنَحْنُ مُسْتَوُونَ فِيهِ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَ  
الْأَحْمَرِ .

فَقَالَ مَرْوَانُ لِبَطْحَةَ وَالزُّبَيْرِ: مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرُكُمْ .  
قَالَ: فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ . وَأَعْطَى رَجُلًا  
مِنَ الْأَنْصَارِ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ، وَجَاءَ بَعْدُ غُلَامٌ أَسْوَدٌ فَأَعْطَاهُ ثَلَاثَةَ  
دَنَانِيرَ .

فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَذَا غُلَامٌ أَعْتَقْتَهُ بِالْأَمْسِ،  
تَجْعَلُنِي وَإِيَّاهُ سَوَاءً؟

فَقَالَ: إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَجِدْ لَوْلِدٍ إِسْمَعِيلَ عَلَى  
وُلْدِ إِسْحَقَ فَضْلًا .<sup>۱</sup>

«امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای ایراد نموده، حمد خدا و  
شکر او را به جای آورده و سپس گفتند:

ای گروه مردم! آدم بوالبشر از خود هیچ غلام و کنیزی بوجود  
نیآورد و از خود متولد نمود، و حَقًّا که تمام افراد بشر ازادگانند  
ولیکن خدا بعضی را به بعضی سپرده است .

هر کس که در اسلام سابقه دارد و متحمل سختی‌ها و مشکلات

۱- «روضه کافی» ص ۶۹

شده و در خیر و خوبی صبر و پایداری کرده است، بدین جهت منتهی بر خداوند عزّوجلّ نگذارد (تا بدینوسیله خود را مستحقّ مقدار بیشتری از بیت المال مسلمین بداند).

آگاه باشید که مالیه‌ای فعلاً رسیده است و ما در تقسیم آن بین سیاهپوست و سرخپوست فرقی نمی‌گذاریم.

در این حال مروان به طلحه و زبیر گفت: غیر از شما دو نفر، کسی دیگر را از این کلام قصد نکرده است!

أمیر المؤمنین به هر یک از افراد سه دینار داد؛ و به مردی از أنصار سه دینار داد و بعد از آن یک غلام سیاهی آمد و حضرت به او هم سه دینار داد.

مرد أنصاری گفت: یا أمیر المؤمنین! این غلامی است که من دیروز او را آزاد کردم، مرا و او را از بیت المال مساوی قرار میدهی؟

حضرت فرمود: من در کتاب خدا نظر کردم و هرچه گشتم مزیت و فضیلتی برای اولاد اسمعیل نسبت به اولاد إسحاق ندیدم.

و در «کافی» با سند متصل خود روایت میکند از فضل بن اَبی مُرّة از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود:

مسلمانان غیر عرب که آنانرا مَوَالی گویند به نزد أمیر المؤمنین علیه السّلام آمده و گفتند که: ما از این اعراب متصدیان امور - که منظور همان خلفای سابق و حکام آنها بودند - پیش تو به شکایت آمده‌ایم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عطایای بیت المال را بین ما و آنها و اعراب بالسویّه قسمت میکرد ، و به سلمان فارسی و بلال حبشی و صُهبیب رومی از عرب زن داد و با آنها در ازدواج فرقی ننهاد ، اما این دسته از اعراب از این کار ابا دارند و میگویند : ما چنین کاری نمی‌کنیم .

امیرالمؤمنین علیه السلام برای مذاکره و متقاعد ساختن رؤسای اعراب به نزد آنها رفتند و در این موضوع با آنها تکلم کردند . آنها صدای خود را به فریاد بلند نموده و با صیحه گفتند : چنین کاری را نمی‌کنیم ای ابوالحسن ! چنین کاری را نمی‌کنیم . حضرت با حالت خشم در حالی که ردای ایشان به روی زمین کشیده میشد خارج شدند و گفتند :

ای گروه موالی ! اینها شما را همچون یهود و نصاری پنداشته و با شما معامله یهود و نصاری می‌کنند .

از شما دختر میگیرند ولی به شما دختر نمیدهند ، و از بیت المال به مقداری که خودشان بر میدارند به شما نمیدهند . شما دنبال تجارت بروید و معاش خود را از آن متمیم نمائید ، خدا شما را رحمت کند !

چون من از رسول خدا شنیدم که میفرمود : روزی ده جزء است ، خداوند نه جزء آن را در تجارت قرار داده و یک قسمت آن را در چیزهای دیگر<sup>۱</sup> .

۱- «بحار الأنوار» کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۳۸



بر همین اساس ، أشعث بن قیس که از سرداران و رؤسا بود ، و عثمان بن عفان از خراج آذربایجان هر ساله به او یکصد هزار درهم میداد ؛<sup>۱</sup> حاضر نبود در تحت حکومت امیرالمؤمنین با سائر افراد مسلمانان از نقطه نظر حقوق و مزایا یکسان باشد ، لذا کار شکنی میکرد و اشکال و ایراد میگرفت .

در کتاب «الغارات» ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی از عبّاد بن عبدالله أسدی روایت میکند که او می گفت :

كُنْتُ جَالِسًا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُبُ عَلَيَّ  
مِنْبَرٍ مِنْ عَجْرٍ ، وَ ابْنُ صَوْحَانَ جَالِسٌ ؛ فَجَاءَ الْأَشْعَثُ ، فَجَعَلَ  
يَتَخَطَّى النَّاسَ .

فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! غَلَبْنَا هَذِهِ الْحَمْرَاءَ عَلَيَّ وَ جِهَكَ ،  
فَغَضِبَ .

فَقَالَ ابْنُ صَوْحَانَ : لَيْبِئِنَّ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ الْعَرَبِ مَا كَانَ يَخْفَى .  
فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ هَؤُلَاءِ الضَّيَّاطِرَةِ ؟  
يُقِيلُ أَحَدَهُمْ يَتَقَلَّبُ عَلَيَّ حَشَايَاهُ وَ يَهْجُرُ قَوْمَ لَذِكْرِ اللَّهِ ، فَيَأْمُرُنِي  
أَنْ أَطْرُدَهُمْ فَأَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ .

وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ سَمِعْتُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَ آلِهِ [وَ سَلَّمَ] يَقُولُ : لَيَضْرِبَنَّكُمْ وَ اللَّهُ عَلَيَّ الدِّينِ عَوْدًا كَمَا  
ضَرَبْتُمُوهُمْ عَلَيْهِ بَدَأً .

قَالَ مُعَيَّرَةٌ : كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيلَ إِلَى الْمَوَالِي وَ الْأَطْفَافِ

۱- «الغارات» ج ۱ ، ص ۳۶۵

بِهِمْ ، وَكَانَ عَمْرٌ أَشَدَّ تَبَاعُدًا مِنْهُمْ .<sup>۱</sup>

«من در روز جمعه برای استماع خطبه نشستند بودم و علی علیه السلام بر فراز منبری از آجر خطبه میخواند؛ و صعصعة بن صوحان نیز نشستند بود.

در این هنگام اشعث بن قیس آمد،<sup>۲</sup> و بدون مهابا و ملاحظه، مردم را زیر گام‌های خود گرفته و از روی آنان عبور نموده و به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و گفت:

ای امیرالمؤمنین! در زمان حکومت و قدرت تو این سرخپوستان بر ما چیره شدند؛ پس به حال تغیر و غضب درآمد.

۱- «الغارات» ج ۲، ص ۴۹۸ و ۴۹۹

۲- ابن ابی الحدید در پایان «شرح نهج البلاغه» هزار کلمه از حکم و مواظ که بصورت کلمات قصار است از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل میکند، و شماره ۲۷۷ از آن این است:

أَمَّا هَذَا الْأَعْوُرُ - يَعْنِي أَشْعَثَ - فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَرْفَعْ شَرَفًا إِلَّا حَسَدَهُ وَلَا أَظْهَرَ فَضْلًا إِلَّا عَابَهُ ، وَهُوَ يُمَيِّنِي نَفْسَهُ وَيَخْدَعُهَا يَخَافُ وَيَرْجُو ، فَهُوَ بَيْنَهُمَا لَا يَتَّقِي بِوَاحِدٍ مِنْهُمَا وَ قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِأَنْ جَعَلَهُ جَبَانًا ، وَ لَوْ كَانَ شُجَاعًا لَقَتَلَهُ الْحَقُّ .

وَ أَمَّا هَذَا الْأَكْثَفُ عِنْدَ الْجَاهِلِيَّةِ - يَعْنِي جَرِيرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيَّ - فَهُوَ يَرَى كُلَّ أَحَدٍ دُونَهُ وَ يَسْتَضَعُّهُ كُلَّ أَحَدٍ وَ يَحْتَقِرُهُ ، قَدْ مَلِئَ نَارًا وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَطْلُبُ رِئَاسَةً وَ يَرُومُ إِمَارَةً .

وَ هَذَا الْأَعْوُرُ يُعْوِيهِ وَ يُطْغِيهِ . إِنْ حَدَّثَهُ كَذْبَهُ وَ إِنْ قَامَ دُونَهُ نَكَصَ عَنْهُ ؛ فَهُمَا كَالشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ أَكْفَرُ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ .

(از طبع دار احیاء کتب العربیة، ج ۲۰، ص ۲۸۶ و ۲۸۷)

ابن صوحان گفت: امروز امیرالمؤمنین از امور عرب آنچه را که تابحال مخفی بود روشن خواهد نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کیست که به حمایت من برخیزد و بر عذر من در مقابل مکافاتى که در مقابل این رویه زشت این مستکبران پُر مدّعی و کم بهره بدهم ایستادگی کند؟

این مستکبران پُر طمع و کم ثمر، که پیوسته روزها در رختخواب‌های خود به روی شکم‌های خود می‌خسبند و در استراحت در خانه‌های خنک و سرد خود به سر می‌بیرند، و مرا امر می‌کنند که گروهی را که در این هوای گرم برای ذکر خدا از خانه‌ها بیرون آمده‌اند از نزد خود برانم و آنانرا طرد و منع کنم؛ و بنابراین از ستمکاران باشم.

سوگند به آن پروردگاری که دانه را بشکافد و جان و روح را پدید آورد، بدرستی که حقاً از محمد صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت:

این اعاجم (مسلمانان غیر عرب) شما را برای برقراری دین خدا با شمشیر در پایان خواهند کوفت، همانطور که شما در ابتدای اسلام به آنها شمشیر زدید.

مُعِیرَه ضَبِّی می‌گوید: علیّ علیه السلام به موالی و اعاجم، یعنی به مسلمانان غیر عرب، لطف و میل خاصی داشت و عمر از آنها با شدت هر چه تمامتر دوری مینمود.

این حدیث شریف را جَزَری در «نهایه» ذکر کرده و فرموده:

«مراد از حَمْرَاء عجم است از ایرانی و رومی؛ و عرب موالی را حمراء گوید. و ضیاطرة: هُمُ الضُّخَامُ الَّذِينَ لَا غِنَاءَ عِنْدَهُمْ. افرادی هستند که پر سر و صدا هستند ولی بهره‌ای در آنها نیست و مفردش ضیطار است، و یاء زائد است. و حشایا فراش است و مفردش حَشِیَّة به تشدید است.»<sup>۱</sup> - انتهی.

و نیز مُبَرَّد در «کامل» آورده و قول امیرالمؤمنین را اینطور نقل کرده است:

مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ هَذِهِ الضَّيَاطِرَةِ؛ يَتَمَرَّغُ أَحَدَهُمْ عَلَى فِرَاشِهِ  
تَمَرُّغِ الْحِمَارِ؟

«چه کسی است که به عذر من، به پاداشی که به این ضیاطره بدهم قیام کند؛ این مردم مستکبر عاری از بهره که مانند خر کارشان در رختخواب غَلَط خوردن است.»<sup>۲</sup>

و مجلسی در «بحار الأنوار» با بیان مختصری در شرح آن، ذکر

۱- «نهاية» مادةً ضطر: ج ۳، ص ۸۷؛ و مادةً حشا: ج ۱، ص ۳۹۳؛ و

مادةً حمر: ج ۱، ص ۴۳۸

و نیز جَزْرِي در «نهاية» [ج ۳، ص ۱۹۷] راجع به معنای يَعْذُرُنِي فرموده است: فَاسْتَعَذَرَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَبِي فَقَالَ وَهُوَ عَلَى الْمِئْبَرِ: مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ رَجُلٍ قَدْ بَلَغَنِي عَنْهُ كَذَا وَكَذَا؟ فَقَالَ سَعْدُ: أَنَا أَعْدُوكَ مِنْهُ. أَيْ مَنْ يَقُومُ بِعُذْرِي إِنْ كَفَأْتَهُ عَلَى سَوْءِ صَنِيعِهِ فَلَا يَلُومُنِي.

و منه حديثُ أبي الدرداء: مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ معاويةَ أَنَا أَخْبَرُهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَهُوَ يُخْبِرُنِي عَنْ رَأْيِهِ؟

و منه حديثُ عليٍّ: مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ هَؤُلَاءِ الضَّيَاطِرَةِ؟

۲- «الغارات» در تعليقات ج ۲، ص ۸۲۹

فرموده است.<sup>۱</sup>

أشعث بن قیس می‌پندارد که چون از سرکردگان است اینک که بیت المال همه جا به کوفه میرسد باید امیرالمؤمنین در بیت المال را باز کرده و در اختیار او قرار دهند.

امیرالمؤمنینی که برادر خود عقیل را به تقاضای یک صاع یعنی یک من از گندم، با وجود عائله سنگین و رفت و آمد مکرر، داغ کردند که دیگر چنین تقاضائی زیاده از سهم خود از بیت المال نکند، کجا به چنین ضیاطره و زورگویان قدرتمند مجال تعدی و تجاوز میدهند. أشعث بن قیس یکبار نزد آن حضرت آمد و تقاضای پول داشت، حضرت نپذیرفتند.

آن حضرت را تهدید به قتل کرد؛ حضرت فرمودند:

أَبَا الْمَوْتِ تُهَدِّدُنِي فَوَاللَّهِ مَا أَبَالِي وَقَعْتُ عَلَى الْمَوْتِ أَوْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيَّ.<sup>۲</sup>

«آیا تو مرا به مرگ و کشتن تهدید میکنی؟ سوگند بخدا باک ندارم؛ من به سراغ مرگ بروم یا مرگ به سراغ من بیاید.»

باری چون این روزها ایام شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ مناسب دیدیم قدری از گرفتاری‌های آن حضرت به دست منافقین از امت، که هر یک مستکبرانه برای خود شخصیتی قائل بودند، بیان کنیم؛ گرچه قدری از بحث مستقیم معاد بر کنار شدیم

۱- «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۷۳۳ و ۷۳۴

۲- «مقاتل الطالبيين» ص ۳۴

ولیکن با تأمل و تفکر در بزرگواری‌ها و گذشت‌های امیرالمؤمنین و پستی و رذالت و دنائت این افراد سودجو و جاه‌طلب، که نه تنها خود بلکه جماعتی را به دنبال خود به تفرقه و نفاق و کارشکنی علیه حکومت عادلۀ آن حضرت می‌کشیدند، و در هر زمان و مکان کم و بیش از این نوع از روحیه‌ها به گونه‌ای ظهور کرده و این نحوه از تجاوزات بر حسب مقتضیات به چشم می‌خورد؛ متوجه باشیم که خدای ناکرده ناخودآگاه، خود ما با ادعای تشیع راستین به مقام اقدسش، دستاویز چنین افکاری نگردیم و در مسیر منویات نفسانی و آراء و اهواء کور و گمراه کننده، دستخوش توطئه‌ها نشویم و در واقع با حقیقت ولایت او به مخاصمه بر نخیزیم.

اینجاست که هر جان‌بیداری جهنم را در پاداش چنین جنایتکارانی فروخته‌تر ببیند، آرام‌تر و ساکن‌تر خواهد شد. و در برابر ندای الهی: **يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلْ آتَمَلَّتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ<sup>۱</sup>** و ندای: **أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ<sup>۲</sup>** جز میزان عدل و ترازوی قسط و داد را نخواهد یافت.

أشعث بن قيس، ابن ملجم را در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام کمک کرد.

۱- آیه ۳۰، از سوره ۵۰: ق: «در روزی که ما به دوزخ می‌گوئیم: آیا با این کثرت افرادی را که در تو انداخته‌ایم، پر شدی و سیر گشتی؟ دوزخ در پاسخ گوید: من باز اشتها دارم، آیا زیاده بر این هم هست؟»  
 ۲- آیه ۲۴، از سوره ۵۰: ق: «و بیفکنید در آتش جهنم هر شخص کافر معاندی را که بر کفر و عناد خود اصرار می‌ورزد.»

در «کافی» با سند خود از سلیمان ، کاتب علی بن یقطين از مرد دیگری از حضرت صادق علیه السلام روايت میکند که فرمود : أشعث بن قيس در خون أمير المؤمنين عليه السلام شرکت کرد و دخترش جُعدَة حضرت امام حسن عليه السلام را زهر داد و محمد پسرش در خون حسين عليه السلام شرکت کرد.<sup>۱</sup>

أشعث در شب نوزدهم ماه رمضان سنهٔ چهلّم از هجرت از شب تا به صبح در مسجد کوفه بيدار بود . نزدیک اذان صبح بود ، حُجر بن عدی میگوید : دیدم أشعث بن قيس رو کرد به ابن ملجم و گفت : يَا بَنَ مُلْجَمِ ! الدَّجَاءُ الدَّجَاءُ لِحَاجَتِكَ فَقَدْ فَضَحَ الصُّبْحُ . «ای پسر ملجم ! بشتاب بشتاب صبح طلوع کرد ؛ رسوا خواهی شد.»

گفت : من از این کلام أشعث بدنم به لرزه در آمد و گفتم : يا أَعْوَرُ ! تو قصد کشتن علی را داری ؟ فوراً حرکت کردم به منزل أمير المؤمنين خبر دهم که در مسجد علیه شما سوء قصدی است .

اتفاقاً معلوم شد که حضرت از راه دیگر به مسجد آمدند ؛ فوراً خود را به مسجد رسانیدم که أمير المؤمنين را با خبر گردانم ؛ دیدم ضربت بر فرق آن حضرت وارد آمده است ؛<sup>۲</sup> و بادهای سیاه می‌وزد و درهای مسجد به هم می‌خورند و جبرائیل بین آسمان و زمین ندا میکند : تَهْدَمْتُ وَاللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى وَانْطَمَسَتْ وَاللَّهِ نُجُومُ السَّمَاءِ وَاعْلَامُ التَّقَى وَانْفَصَمَتْ وَاللَّهِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى ؛ قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ

۱- «روضه کافی» ص ۱۶۷

۲- «إرشاد مفید» طبع سنگی ، ص ۱۱ ؛ و «بحار» کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۵۶

الْمُصْطَفَى، قُتِلَ الْوَصِيُّ الْمُجْتَبَى، قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى، قُتِلَ وَاللَّهِ  
سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ؛ قَتَلَهُ أَشْقَى الْأَشْقِيَاءِ.<sup>۱</sup>

«سوگند بخدا پایه‌ها و ستون‌های هدایت شکست ، و ستارگان  
آسمان و پرچم‌های تقوی محو و تاریک گشت ، و دستاویز محکم  
إلهی پاره شد ؛ پسر عموی محمد مصطفی کشته شد ، وصی اختیار  
شده کشته شد ، علی مرتضی کشته شد ، سوگند بخدا که آقا و سالار  
اوصیای پیامبران کشته شد ؛ او را شقی‌ترین اشقیای کشت.»

---

۱- «بحار» کمپانی ، ج ۹ ، ص ۶۷۱





# فہرست تالیفات<sup>5</sup>



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام  
از تألیفات  
علامه آیت الله حاج شیخ محمد حسین بحرانی

اعلام میدارد: کتب طبع شده و در دست طبع معظّم له از اینقرار است:

### دوره معارف

#### (۱) - الله شناسی «سه جلد»

تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و آسمانی و افعالی حضرت حقّ، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدّس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی.

#### (۲) - امام شناسی «هجده جلد»

بحثهای تفسیری، فلسفی، روائی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی؛ و درباره امامت و ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص؛ بصورت درسهای

استدلالی علمی متّخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصّه و عامّه ، و ابحاث حلّی و نقدی پیرامون ولایت .

(۳) - معاد شناسی «ده جلد»

کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدل نشأه غرور به عالم حقائق و ارتحال او بسوی خدا و غایه الغایات و طرح مباحثی درباره عالم برزخ و حشر و نشر و حساب و جزاء و میزان و صراط و شفاعت و أعراف و بهشت و دوزخ با استفاده از آیات قرآن و أخبار معصومین و ادلّه عقلیه و مطالب عرفانیّه .

دوره علوم

(۴) - أخلاق و حکمت و عرفان :

۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقه و آثار آن ، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدّس سرّه در شرح حال علامه بحرالعلوم و صحّت انتساب این رساله به ایشان .

۲ - رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب

تقریر اولین دوره دروس أخلاقی و عرفانی علامه طباطبائی قدّس سرّه پیرامون طرح کلی سلوک إلى الله ، شرح عوالم مقدّم بر عالم خلوص ، شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیت سیر إلى الله ، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر ؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدّس سرّه .

۳ - توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب حکمی توحیدی و عرفانی میان آیتین علمین : حاج سید

أحمد كربلائى و حاج شيخ محمد حسين اصفهاني (كمپاني) بر مذاق عرفان و حكمت به ضميمه تذييلات و محاكمات حضرت علامه طباطبائي و مقدمه و تذييلات حضرت مؤلف أعلى الله مقامهم .

#### ٤ - مهر تابان

يادنامه عارف بالله و بأمرالله ، علامه آية الله سيد محمد حسين طباطبائي تبريزي قدس الله تربته ، و مصاحبات حضرت مؤلف قدس الله نفسه با ايشان شامل أبحاث قرآني ، تفسيرى ، فلسفى ، عرفانى ، اخلاقى ، علمى و تاريخى .

#### ٥ - روح مجرّد

يادنامه موحد عظيم و عارف كبير حاج سيد هاشم موسوى حدّاد از أقدم و أفضل تلامذة أخلاقي كبير عارف بالله و بأمرالله آية الله العظمى حاج سيد على قاضى طباطبائي قدس سرهما .

#### (٥) - أبحاث تفسيرى :

##### ١ - رسالة بديعة «به زبان عربى»

تفسير آية «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» و درسهای استدلالی حلی در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن ، فلسفه حقوق زن و مرد و معنای تساوی حقوق آنان ، و حدود شرکت زنان در جهاد و مناصب اجتماعى ؛ و نقد و بررسی برخی اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان .

##### ٢ - ترجمه رسالة بديعه «به زبان فارسى»

نظر به اهمّيت مباحث «رسالة بديعه» که مزيف برخى اشکالات و توهّمات در باب حقوق زنان میباشد ، برای استفاده عموم به فارسى ترجمه شده است .

۳- رساله نوین

بحث تفسیری ، روایی ، فقهی و تاریخی دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری و عدم مشروعیت ماههای شمسی ، و تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ» .

(۶) - **أبحاث علمی و فقهی :**

۱- رساله حَوْلَ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهَيْلَالِ «به زبان عربی»

بحوث فنیّه و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقهیّه دربارهٔ لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری .

۲ - **وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام**

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدس سرّه در زمینهٔ لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیّهٔ مقدمات آن در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعالیت‌های مؤلف در جریان انقلاب .

۳- **ولایت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»**

تنظیم منشآت حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس دربارهٔ حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود آن ، دلائل ولایت فقیه و شرائط و موانع آن ، نحوهٔ حکومت در اسلام و وظیفهٔ مردم در قبال آن ؛ با استفاده از آیات قرآن و روایات و مباحث علمی و فقهی ، و شواهد تاریخی و اجتماعی به روشی بدیع و ابتکاری .

۴- **نور ملکوت قرآن «چهار جلد»**

بحثهایی پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سبیل سلام ، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن ، عملی بودن یکایک احکام قرآن در

هر عصر، ردّ نظریّه تحدید نسل، نقد و بررسی برخی از کج فهمی‌ها از قرآن مجید، توحیدی بودن منطق قرآن، بیان برخی از احکام قرآن، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدن عظیم اسلامی، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم.

۵- نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش  
بیان ده اشکال مهم از اشکالات وارده بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجّیت و ابدیت قرآن و به تمام مقدّسات و حقائق عالم در این مقاله وارد شده است.

۶- رساله نکاحیه: کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین  
تحلیل مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام و پرده‌برداری از سیاستهای مزورانه استکبار در جهت کاهش قوت مسلمین.

۷- نامه پیش نویس قانون اساسی  
نقد و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه.

## (۷) - ابحاث تاریخی

۱- لمعات الحسین  
برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سید الشهداء علیه السلام با ترجمه و ذکر مدارک.

۲- هدیه غدیریّه: دونا مه سیاه و سپید  
نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه‌ای از طرف امیر اهل ولاء خراسان درباره ولایت و خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام در دو قرن پیش همراه با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدس سرّه.



مجموعه این آثار توسط انتشارات حکمت و علامه طباطبائی و مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام به طبع رسیده است .  
برای اطلاع از فهرست تفصیلی تألیفات به جلد اول همین دوره مراجعه شود .

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام

اشارات علامه طباطبائی